

مطبع فکری و ادبی واقع در طبعہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4648

الحمد لله الذي يتعمده يستغفر كل كتاب يدكره يصلح كل خطاب فينهده ان لا اله الا الله تعالى
 لا تقربك له ونسئله ان يجعل عبده ورعيه شهادته بينا له الشاهد دار السجود ان
 بلا ارتبابك فضيلة على محله والصلوة تنقذ تامين حول المظلم يوم الحساب تشهد لنا عنه
 الله زلفى وحسن المنابها بعد ما يكون في غير منصف عباده الله الواحد الاحد الباقى محمد بن احمد
 مراد آبادى سلطان فاروقى نسباً نقشبندى مجددى مشرباً كزبد وشهيد راعى طلب طريقت در سرمه بود
 وبعد از تحصيل علوم شافى باطنى افزوده و مگر بضمون اسے بسا ابليس آدم روسته است و پس
 بهر دستى بناید داد دست به بسته صوفين خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بهل مرکب گرفتارند و از کتاب
 و سنت بهره ندارند و بزرى علما و فقرا برآمده و چيز نادر و نایب متين اعدا شاکره طريقت را غير شریعت
 گویند و رضى آوردم و مستر فضل رحمانى و موهبت سبحانى بودم تا آنکه قانده خیرم به بندگی خدمت فردا افروز
 قطب الاقطاب سلطان المشايخ فى الآفاق وارث معارف الاوليا بالاستحقاق حجة الله على عباده حجة الله
 الفاضلة فى بلاد قطب فلک الهداية مرکز دائرة اندراج النهاية فى البداية سيدى وسندى و ذخيرة پوى
 و عذی و مکان الروح من جسدی ظل الله اللسان مرشدنا و مودنا و استاذنا و ملا و نا مولانا

محمد فضل الرحمن متع الله سلیمین بطول بقائه ونور الله وکرم نبوه و خدیایه رسانید فرشت مالاعین
 رأیت وسمعت مالا اذن سمعت **س** هو خیر من یذی کل عظیمه واکرم من یطوی الیه المراحل من بعد
 بطل العکس قوم قدیم و جدیداً موفق شدم و آخر کتابی که بطل العده در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف با
 بادی الی الله داخل اسرار الطریقه و الشریعه موضح و قافق السور حقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن هراس
 مظهر جانجانان شهید بود و قدس سره که کشف بسیاری از مضملات شریعت و طریقت میکند
 و حل اکثری از دقائق بهیبت ملت بهیماید و چون این جامع الکمل بس و بحسب کلام باسته قصائش کو شیدم و
 وجا تا ملا شیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سره مضامین آن یافتیم و هنگام تالیف
 مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و الدین محی الدین ابو محمد عبد القادر
 احسنی کحسبی اجمالی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت محی الدین
 قاضی ثناء الله ربانی رحمة الله علیهم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم که آنهاستلذذنا بشم بل را آوردم
 عزیزان سازم و باینغرض آن تفریق را کنج آوردم و انبهر باغی گلی بحسب کلام باکر کتاب اسرار الحافین
 و **باب** البین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
 در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه با کماله واجب است برین فرمان برداشت امر وی نه از کلام
 و روی تا آنکه ستم سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم و برباب مکتوب ساختم
باب اول در مکاتیب باین باب شتم است بر چهار **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین
فصل دوم در مکاتیب حضرت زاهد صاحب شهید **فصل سوم** در مکاتیب قاضی ثناء الله ربانی رحمة الله علیه
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رحمة الله علیه **باب دوم** در ترجمه سلام لرحمة الله
 و سیر الطالین شیخ سهروردی رحمة الله علیه که عزیزان متع بر دارند فقیر را بدعای حسن خالمت یا دارند و ما
 نقیضه الا بالله علیه توکل و هو لب العرش العظیم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات و مکاتیب
 و این باب شتم است بر چهار **فصل اول** در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه
 بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینه مملوب خود کی در بوتة واللذین جا حد و افینا و آب تشریح میزند که در این نسخه

بگذارد و خاص کن تا شایان سر تقدیر یکتا گردود و در بازایان الله استخانت من المومنین
انفسهم و امواهم بان لهم الجنة او ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعه دین حاصل آید الله
الذی الخالص اصل کنی و شاید رفتی از اسرار و المخلصین علی خط عظیم بکشاید و از اواسع النوار اقمین شرح
الله صدقه لایسلاکم فهو علی حدیث و ربی شعی بر تو مبد و از ندای داعی اذعونی استجب کلمه با عیبه
در دل تو پیدا آید و از حقیض قل مناع الدنیا قلیل پای همت بیرون نمی و از اوج والذی خیر من الله
عبود کنی و از نسیم سخن اقرب الی من حب الی ربی بوی و شام جان تو رسد و شجره قلبان و در بهار
آید و از باغستان قل الله ثم ذرهم در بوستان بخیرید فلکم مع الله اما اخر لی برگ شوی و دریا فصل با
ان الذین سبقت لهم مننا الحسنة و در زمین آید و صاحب ان الله یحب من یحب الله من یستاء
او ثمالی فصل باریدن گیر و از رضی ریاض قلوب از نباتات و علمنا من لدنا علما سر سبز شود
و اشجار بسایین از انما ان رحمة الله قریب من المحسنین بار و رگ و در عیون وصول از سر شمس
عینا یشرکها المفقون و در وادی سرور آید و بشیر قبال ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
بشارت فیض و از ساند از کافران و الاخرین بالجنة انی کنتم توعد فی نور ضوان جنات نعیم ضی انوار
ندارد و در کلوا و اشربوا حیث شئتم بما کنتم تعملون و السلام مکتوب و م ای عزیز تر بس از ان روزگار
یوم یقول امر من احببه اینه و صلیه و نبیه و از محاسبه و ان تبدل اما فی نفسکم او تحفوه
ایک سبک که الله اندیشه کن چون اولی که کالافا و بخطوط نفسانی مشغول مباش و سرور مراقبه
فاذکر فی ذلک کفر و بر و دیده در مشاهده و حجی یومین ناخبر از کمال ناظره بکش و نظاره کن و از نعیم
و کفر فیها ما تشنعه انفسکم و کفر فیها ما تدعون یا و از ندای داعی الله یدعوا الی الخ اذ السلاکم
در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لغیوه هو بیدار گردی و در طلب و جات
والسا بقون الصالحین اولی ذلک المفقون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
دل در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده با خبر از ان اطباق ندای لهما البشیر تر و در پیش
آید و عساکر امداد و لله جموع السموات و الارضین همراه تو شود و بر لشکر اعدای الشیطان الانسار علی میز
فرزانی و از دام هوای نفسان انفسی تار و شش و خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار حق الله

میرقوم گردانی و مرغ دل از خطر قدس قدیم پا آورود و فضایی سلوک فاسلکه سبیل ملک ذللا بجلال
پیشانی در پر و آید و از شمار انس در بسا تین کلان کل التشراف مخطوط گردد و آئینه سر از توامع انوار
تجلیات هم صفت نور گردد که سر نقیج اللیل فی النهار کشف شود و در روضه یخسیر تو از اسطوار سرانجام
و انزلنا من السماء ماء فانبتنا به جنات و حبلا یحصید سر سبز همچو باغ ارم گردد و در سوز و اجینا بیدار
مینما سر ترا فتم شود و هم ستاره فشکفنا عنک عظامک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردار و تو در
مشاهده کمال او فرومانی گاه بود در یاری بی نیازی ان الله یغنی عن العالمین فروشوی و از سموم مذهب
افا ملخا مک الله و گرداب سرگردانی فرومانی و گاه بود از نسیم طیف و لا تیشعوا من دوح الله و گلشن
تجید چون غنایب از شوق و تر نیم آبی و از غلبات و جهنمه انی لاجد ریج یوسف بر کشتی حسا و پیران
لما ست پیش آیند و گویند تالله انک لے ضلالک القدیم و چون تاثیر و القه علی وجه فاردند
بصیرا ظاهر گردد و همان خوان با هزاران نیاز و عجز و درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئين و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علینا و تو در مقام مناجات آبی و بر زبان
حال گویی که رب قد تبتیت من الملائک و علمت من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت یوی فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقین بالصالحین و السلام مکتوب سوم
اسے عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب از صیغ
بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش جان تو رسید هست و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی و اصل مبیلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقتراب للناس حسابهم و هم فی غفلة
معرضونی هیچ اندیشه نمیکنی و از توبیح من کان یرید حسرت الدنیا نوقه منها و اقاله فی الآخرة
من نصیب هیچ یا دمی آری و از تنبیه فاما من طغی و انزل الحیوة الدنیا فان الحجیم حی الماوی
هیچ انتباه نیگیری تا چند و ترس غفلت سرگردان و در بیداری شهنوت بی سامان باشی یک در صومعه
نق بوا الی الله و رشور و در محراب و انیب و لاری که توجه بر و بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
وجهت وجهی للذین فضل السموات و الارض حنیفاً تا نفاس سر و هو الذی یقبل التوبة عن
عباده و یعفو عن السيئات انظر ان الطاف ان الله غفور رحیم بر تو کشف شود و یکس عمرات

بشارت چنین رساند ان الله يحب المتقین وحب المتقین سین وپنج معارج تقوی من نشاء عروج
نخست و سادوی اقبال زبان حال نماند که ان الذی قال ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم لاهم یحزنون
والسلام مکتوب چهارم اسے عزیز چون شمس معارف از مطلع سموات سر طالع کند و اراضی
قلوب نبور استه مند گردد که اشرف الارض بنی رجا و غطای ظلام خیالینش بصائر عقول
ترفع شود که فکشفنا عنک غطاءک فواظرا فہام از مشاہدہ لامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر
انوار انکشاف عن سبیل سر عالم ملکوت و تعجب شود و بجان عشق او در و بجاوی طلب سرگردان کند و قلب
شوق در میو وطن قربان نشاء و سادوی ان الله لذ و فضل علی الناس نماند و هو معکم لئلا یکنتم
چون برکت سریت مطلع گرد و بستی خود را گم کند و لا یجعل مع الله احدا اخر و در و پای نیستی لعل من
الامر شیء فرو شود تا گوهر میرا بچنگ آرد و امواج عزت او را محیط عظمت و زلفا در چون خواهد که بر کن را
آید و گزاف حیرت افتد و بگوید ربانی ظلمت نفسی فاعفر لی مرا که ادا از امانت و حلقام و الی
و رسد و اورا با صلح لطف نصیب بر حمتنا من نشاء فرو و آرد و متاع خزان اسرار و الله بکل شیء عليم و
سپارند و بر سوز و شارات و ان الی ربک المنیة اطلع بخشنه پس فاحی الی عبدی ما اوحی چه باشد و
لقد رای من آیاتہ الکبریٰ چه معنی دارد مکتوب پنجم اسے عزیز یک از دایم غرور فلا یغترکھ الحقیقۃ
الدنیا و لا یغترکھ بالله الغرور و عبور کن و از منازل اہل حضور که تعرف و وجہ ہم نصرۃ النعیم یاد
تا کروی از نجات بوستان فردم و ریاض و جنت تعلیم بمشام جان تو رسد و جبرئیل از جام جهان نمانی
و یسقون من ریح حق فحق خاتمہ ملک و کام تو زیند و قاتی اسرار و تائق جلال حق من ربک کشوف
بر تو شود و تو بر ساطع فرید و لا تدع من دون الله مالا یبقعک و لا یضربک از مسافرانش
بخن نقص علیک نبأهم بالحق فسانہ و شہاد و مشہود استماع کنی گاہی با ما و نعمات خطاب
فیشرعہادی الذین یستحقون القی فی تبہون الحسنہ از غایت شوق و طربانی و گاہی از صدقات سقوط
فاستقم کما امرت من تابعتک سرور مرآتہ عز و کنی و گاہی بحمل المیتین و اعنتہم و ارجع الی الله جمیعاً
چنگ در زنی و گاہی و فراک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گاہی و درسیا سنستد بجمہ من
حیث لا یعلمون فرو شوی و گاہی بر ساطع لطف ان الله بکم رؤوف و جیر گذنی و از حدائق فتن

کان پرچم القادره فلیعمل عملا صالحا انما برحمتی و انما برحمتی درجات ماعلموا یا مدی اخلص اعزف
 نالی دور طلب صدر ان صلوئی و نسک و عیای و مانی لله در العلین لاشربک له قرار گیری و از
 مانه نغم و من اوفی بعهده من الله فاستبشر و از بخوری و از منادی ندا شنوی یا عبادی الخوف
 علیکم الیوم و لانت تمیز نون مکتوب ششم ^{عزیز چون} آهنگ مرا میرانس بسامع قلوب و در
 و از سماع نعمات منقلب الهیت بر یکدیگر ریا و آرد و سکرات قالوا ایله رانده کردند و عنده پیدان انحران
 با و قاصرت نغمه یا استغنی علی یوسف بر گزیده و بر یکدیگر و بسیار نه انکار و ابیضت عیناه من الحسن فخرج
 کظلمه نور فتن گیر و وطنه نور می بیند ای انما اشکوا فی و حزنی الی الله یا هنگا فمید جمیل
 فرو داشت کند و بیفات جذبات شوق در فضای سموات سر سر و لوحان آید و انما جنون دل منظر گردان
 یکاد سنا بر قین هبل لا بصمار و قطرات غیبت از سحاب عین رواح چندان ستار گرد و کافری مرز زمین
 کان یرید حیث الاخره زده فی حراته از نباتات و عد که الله معانم کثیره جمله مصدر گرد و حدیث
 آمل و من یتوکل علی الله فهو حسبه شفا و راح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سریر
 سطر و مرج شیء و اعصاب نهال صبر شمار اغایب فی الصلوات اجرم بغیر حساب بحکایت رسد
 و مترج عنایت هذا عطایا فامتن او امسک و استرا تا و منادی هو الغفور ذو الرحمة
 نه اور و در ان هذا لرقیما لک من فساد و السلام علیکم بالصواب مکتوب هفتم ^{عزیز} عزیز تا عجب اضطرار
 برخاک نیاز نمی و از سحاب عین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز ز نباتات طرب سر سبز نشو و نشو
 اسید بحر عین درو بار و رنگر و اعضا صبر یاد راق رضا و ریا عین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا
 لزیفی و حسن غالب سر سبز شود و نباتات زرد و عنایب قلب بنمیشوق و در نرم نیاید و های نو او با جگر
 انی ذاهب الی بی سیهلین از نفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا اقدن عینیک الی ما
 متعنا به از اوجا منهم زهره الحیوة الدنیا لفتنهم فیه عبور کنند و هرگز بسده مقعد صدق
 عند علیک مقتدر زرد و از شام اشجار هم ما بشا و ن عند ربهم هیچ بر نخورد و از بوستان و الله عند جبر
 المالب بوی بشام جهان وی زرد و از نظر انیم و لهد از السلام عند ربهم و هو بهم با کافرا بعلین
 هیچ بر خرداری نیاید و السلام مکتوب هشتم ^{عزیز چون} عزیز چون فرغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس وشموس عین الیقین بر افلاک سرسبز رخ استوار شود که وانشمس تجر
 المستقرها ظلمات وجود بشریه ورضوانا لمعات نورهم یسبح بین ایدیه مستواری شود و سر تقبل
 اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی لذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکفر صلب و مبین فی ورائی و او و سر حرکت فاختار عدوا
 با سپاه خویش که ذین للناس عیال الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بسان ضم طرار بر خوانند که یضیق صدک ولا یبطلق لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و تصعد عند مفاتیح الغیب لا
 یعلمها الا هو ما کنده و لا تخفوا و لا تحزنوا و انتم الاعوان و ادعوا کروان جند الهما الغالبون
 را تا اعلام اذ اجله نصر الله و الفتحه و در رسد و طلیعه انا ففتنا تیغ انا لنصلی سلنا و الذین آمنوا از نیام
 نرفع درجات من نشاء و در کشد و بر شکر احدا کرده و احبا رخص من الله و فتح قریب مستوار شود و منادی
 حال نداد و در که قل اللهم مالک الملك تقی الملك من تشاء و تنزع الملك عن تشاء و تعز من
 تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر یکتوب نهم سه عزیز از کاخانه المال و البنین زینت
 الحقیق الدنیاء برون آئی و دوست از شغلنا امولنا و اهلنا نابردار و از حسیض صحبت فروماندگان تیره
 غفلت که نسوا الله فانهم انفسهم پائی بخت راحت برون برورتم و از رش طلب در میدان عشق
 و رتاز و گوئی سبقت و السابقون السابقین اولئک المقربون بچوگان ستوان و استعینوا بالله
 بجاریگاه اولئک علی حدک من ربهم و اولئک هم المفلحون در رسان شاید که یک دولت و بشر الذین
 آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و در رسد و بشارت چنین وارساند که ان الله بالناس لرحیم و اسرار نامه
 قد جاءکم بصرا ثمن ربکم لایست تودیند چون بر موز و اشارات آن اطلاع یابی و رجال از شوق
 سرازیم سازی سبیل لسلام و هذا صراط ربکم مستقیما پیش گیری و قصد تزیینگاه هم جنات تجری
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و صفقره و رزق کسیم خرمای
 تر جینی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنه و در رسد و از ملکوت هم دار السلام رضی الله
 عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز گوید که و من لوفی بملأه علیه الله فسیقی بوعظها لکسوت هم و عزیز

چونک لوامع انوار الله نوره السموات والارض به نرسنگاه همار لایح شود و در جاج قلب تا شیرین نوازی گرد
المصباح فی زجاجة الزجاجة کاخا کو کب دی بوارق کشوف یوقد من شجره مبارکه زیتونه اثر
سروقات غمام لاشرقیه ولا غریبه در معان آید و قنادیل فکرت یکاد زیتنها یضغ و لو لم تمسسه نار
فوزان گردد و آسمان سرانجام حکمت و بالجمله هو یعتد و انت سر بسجده نرسین گردد که انا زینا السلام
الدنیا بزینة الکواکب واقفا رضوا زانق نور علی نور و برامج ستعلو و ج نماید که والفقر قناه متا و
حتی عاد کالمرحون القدیم و غشا الیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی
نشد و ریاضین گلزار نیم و المستغفرین بالاسحار تافه بر شد و بلابل سهار کا نوا قلبیامن اللیل الیه یجئون
بنجات اخوان آهنگ عشق بر کشد و صبح دولت یدک الله لنوره من یشاء و روده و شمسو معارف و مطالع
من یهتک الله فی المهند طلوع کند اسرار لا الشمس یبغی لها ان تذکر القمر لا اللیل سابق النهار
وکل فی فلك یسمون بنجوم انجم و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس الله بكل
شیء علیم و از خفا می شکل کشوف شود و القدر علم بالصواب مکتوب یا زو اهل س عزی چون
در سیم معرفت بروج کمال ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و روج کن بوارق انوار
و رضیت لکم الاسلام دینا و در معان آید و شواهد آثار افسن شرح الله صلهه للاسلام فهو علی
نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقایق نفاس اهل
و لله خزائن السموات والارض و یسند و بر دقایق و تائق فی الارض آیات اللہ المبین و فی انفسکم
افلا تبصرون مظلوم گر و مند و بر سوز و اشوات فاینها تو لا فتم وجه الله محرمت کنند ریح فیض
و ارسلنا الریح لوافح بار و اخی فصل یضیب بر حمتنا من نشاء از مسب عاصیت الله لطیف بعباده
و ربنا یمین انالاضیع ابر من احسن عملا و روزین آید و شجار ریاضان الله مع الذین
انفقوا و الذین هم محسنون و ارق شود و شمار تجلی همه سر سبز و بار و گرد و دینا میج وصول لک فضل الله
یومئذیه من یشاء از شول فتح خیال و الله ذو الفضل العظیم و منسل او و یه قلوب مبارکی شود
مخبر احوال چمن بشارت رساند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیمجل لهم الرحمن و دا
بشارت اقبال بشارت چمن رساند یا حبیبک لا خوف علیکم الیقین و لا انتم تخفون رضوان دیار بلده

طبیعة و رب غفوا رب احسن تحیات سلام قولان رب حجیر و رسید و ابواب جنت جنت حصول
 باز کند و مائده نعیم رحمة الله بهم در پیش کشد و بگوید دلکهر فیما تشتهی انفسکم و دلکهر فیما مآند عون
 نزلان غفور رحیم مکتوب و از واکم اسعیز چون بروق شهود از خرق غام فیض عیدی الله
 لمنوره من بینشاء در نشیدن گیر و در وایح حصول از سب عنایت یختص بر حننه من بینشاء در وزیدن
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکفته و بلابل شوق در سباطین ارواح بنهات یا اسف علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نهران شتیاق در کواکین سرشعله برزند و اطیاف را فکار در فضا غنیمت از
 طیران بپوشد و فحول در وادی معرفت پی گم کند و قواعد انان افهام از صدست بهیت در ترنزل آید و
 سفن عزائم در بجا راقق و الله حق قد رده بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال و کج حیرت فروماند
 امواج دریای عشق پیچهم و میجونه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال نماند رب نزلنی منزل مبارک انشا
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقکم منا الحسنه در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
 مقعدی سدق فرو و در مجلس مستان باده است رساند مائده نعیم للذین احسنوا الحسنه و زیاده
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قرب یا یدی سفره و سقا هم در هم شلر با طهورا گزین شود و ملک
 ابدی و دولت سرمدی و اذرایت نام رایت نیا و ملک کبیرا مشاهد گردد مکتوب سین و بهم
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر سوز فاعتبار و ابی ادلی الایضاد اطلاع یابد و عقلی کامل باید اذواقی را
 سفن بهم آبا تنافی لا فاق و فی انفسهم را در ک کند و یقینی صادق آشوا به معرفت و ان من یثقی الا
 یسبح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم البعین قلب مشاهده بیند و باعی حصول اذ اسألك حبیبک عنی فانی
 قریب حبیب عقی اللامع اذ ادعان مستقبل شود و از رواج بر بنیه المحسبتم انما خلقنکم عبثا و انکم الینا
 لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فستق یعلمون سید اگر و در و بمره الوثقی و مالکون دون
 الله من ولی لا نصیر چنگ در زند و بر سفینه فقر الی الله سوا گرو و در و ریسی معرفت و ما خلقت الجن
 و الانس الا لیبعدن مرءاه و اربوا صی فرو و آید اگر گوهر مقصود چنگ افتد فقد فاز فی اعطیها و اگر
 جان طلب و در فقد و فم احسن علی الله مکتوب چهارم و بهم ای عزیز چون عساکر جنابات الله یجئ الیه
 من بینشاء بر ولایت قلوب در تاز و طواف نفوس اماره را بلجام ریاضت و جاهل فی الله حق جهاده

مکتوبات حضرت پیرن پیر

مرا نس و نعل گرواند و جباریه فرغند و او مجلس تقوی بسلاسل مجاهده و کشتن آئینه با غلامی طایع علی الله
و طایع علی رسول بیرون گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتاویذین یعمل مشق از ذره خیل برید
سزا دهد و آئینه رسوم و عادات و قوا و مدارگان تمبیس و طامات را بجلی از میان بر دارد و مناموی حال بزبان
صدق مقال مذکرت که ان الملک اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا عثره اهلها اذلة و چون اراضی
صفای قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و صفاتی ارواح از نسائم
الطاف من یکمل الله فیهما المهندس سر سر معطر و مروح شود و صفحات او راق سر از زلف نفا نس رقوم نگاه
اولئك کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و شهو و یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد
و روایی اشواق چون هباء منثور شود و بر زبان حال صدا بازگوید و ترخا الجبال تحسبها جامدا
و هی قمر السحاب اسرافیل عشق صبور دردد و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فضعف من فی
السموات و من فی الارض انجم و انجموا بشیر قبائل لا یخینهم الفرج الا کذب و رر سد و ایشان را
تمکین و هم و یسین فی متعدد اصدقا عند ملک مقتدر داعی شود و ضوان بشارت بشیر کمالیوم
پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و بگوید سلام علیکم طیبتم فادخلوها خلدین و ایشان بگویند بحسب الله
الذی عهد قنا و عهد و ارثنا الارض نتوب من الجنة حيث نشاء فقم اجر العالمین مکتوب پاتر و هم اے
عزیز کی از و ایشیه شهوات و لا تتبع الحق فیض ملک عن سبیل الله اعراض کن و از مواضع غفلت و لا تقم
من احقق قلبه عن ذکرنا برون آی و محبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
پرستیز و انما و لی سقیبوا الیک من قبل ان یأتی یوم الامم له من الله ناسی الم یان للذین امنوا ان
تخشع قلوبهم لذلک الله بگوش و گوش استماع کن و تبخیه ایحسب لانساف ان یتلک سدی شیری زخواب
غور و لا یغرنک بالله الغر و یسار شو و از مقامات اهل حضور رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
پرس و از برای کعبه متصور و پای از سه ساز و پای سه ساق طلع کن و قبتل الیه تبیت یلا باز آو تجرید قل الله
نتم درهم و لا تفرغ فی افضا مری الی الله با قافل اهل صدق کونوا مع الله
از ساکن زخارف دنیا که اناجلنا فاعلی الارض زینة لها عبور کن و از سبیل مسالک و از کلمات حق الی الله
و اولی که فتنه بسلاست بگذرد و از مسالک مسالک می ان هذه قفلة کف فتن شیاء انی زالی

ربه سبیل را بر پیش گیر و باسان حضرت امان یحیی المصطفا ۱۱ ماهه بالتضرع و زاری برخوان
 اهلنا الصراط المستقیم تا بمشرف غایت قدیم الا ان اولیاء الله لا یحزنون با بشارت
 تحیت سلام قول امان رب رحیم پیش برو و در جنبیه نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین سوار
 شو و نجات خطه فاقبلوا بینه من الله و فضل داعی شود نسیم عز وصال از هر طرف درو زمین آید
 و اقدح شراب محبت بایدهی سقا غیب گردان مشاهده شو و آهنگان هلاکان لکم جزاء و کان سحیحکم
 مشکوٰی برگردد و بمقام انس فسانه و کلام الله موسی تکلیما آغا نکند و دیباچه فلیقبل ربہ للجبل اطنا
 و در نو و نظریون بصائر از سکرات حالات و خموشی صیغقا خبر باز در و وجع یومئذ ناضیه الی رجا
 ناظره اسمائیکه و بجز معرفت آید و بزبان حال باز گوید لا تدرك الا بصار و هی یلک الا بصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در کاتب مرزا صاحب شهید قدس سره الشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاتب اول بر خرد دارا کمر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده مقصد بهای بران مترتب
 بنود و تافیل نمیدوم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی محرم میگردد و در بیانند که در حقیقت سرایه وجود
 فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاک میست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بر بست و هشت و ط
 تبو وسط محمد بن حنفیه شیرینیه کبریا علی رضی علیه التقدیر و التقدیر سید امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
 و بهشت صد بجزی بتقریبی از بلده طائف در ملک ترکستان افتاد و با صبیبه یکی از حکامان آن حدود و ش
 که سرور الواس قافشالان بود و وصلت دست واد چون او را پسری بنود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد
 ایشان گرفت و قلیکه بایون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور مستخلص گردانید از ان
 خاندان و در بلوچ بوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه بامیر نکر میر سنده همراه آور و احوال این هنرم
 در تاریخ اکبری مطبوعست و نسب درسی این بزرگان خاندان بامیر صاحبقران میر سده و نسب فقیر بچار
 واسطه بابا خان نهمی میگردد و پدرم بجز خان نکر که در عهد اکبری مصدق بنی شده بود و بچار کم نصیبی گرفتار
 بود و عمری در خدمت او رنگ نرب با و شاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا سفر و فریاد و بخت بدی

از خلفای طریقه قادریه ستاده نموده در سال هزار و صد و سی و هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار
و صد و سی و نه ولادت فقیر اتفاق افتاد و در غرض از ده سالگی گردنمی بر داشت و در بیت کمر بست
و دست از دنیا برداشت و پایی سبی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب
حدیث و حدیث حاجی محمد فصل سیکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبدالعزیز بن سالم کی گذرانیده و قرآن مجید را
از حافظ عبدالرسول و بلوی تلمیذ شیخ القزازی عبدالخالق شونی سند کرده و در طریقه نقشبندی به باخره و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد یادونی رضی الله تعالی عنه که پدر واسطه بحضرت قیوم ربانی
محمد و الف ثانی ضی الله تعالی عنه میرسد گرفت و عمری و خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
مشیخ متعدد این طریقه تهادیه نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیخ شیخ محمد عابد سامی ضی الله
تعالی عنه که ایشان نیز پدر واسطه بحضرت محمد و ضی الله تعالی عنه میرسد جبهه نیاز سودمند است خدمت ایشان
کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز که هزار و صد و شصت و پنج هجری است
بحکم این حضرات از سی سال تبریت طالبان خدا مشغول است خدا فاته می کند بکرت حبیبی صلی الله علیه و سلم
مکتوب و مخدم و ما این بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرزنده دعوی کمالات و مقامات
بلند میکنند و آثار آن شل اولیای مستقیمین از آنها بطور غیر سدید و مآنگه سر بدان خود را بشمار تهای عالم
میدهند و حالات آنها دالات بر آن بشمار تها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل
بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد نماید **جواب شبه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق
قنادعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو است غایه مافی الباب جماعه از آن طائفه
یا طهار این امور را مورد بوده اند و فرقه حکم علیه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی
را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالا صلاحتهم نگزیده و در مبدأ فیاض نخل درج ممکن نیست پس
در حق بزرگان حسن ظن را چه ناعت آخرا از صلهای سلیمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر مستقامت است
که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقبای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعف را اعتباری نیست
و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مکارشفاست که منطور عوام است پس این مقدمات باجماع
مستوفیه از شریک و لایات انمنه از لوازم آن مخفی نیست که همایا کرام که فضل از جمیع افراد است مرحومانند

اکثر مصداقین امور گشته و چون مجاہدات و ریاضات این طریقه بطور صحیح بکرام و تابعین باتباع کتاب و
 سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من المعتبرین
 چو اب شبیه و هم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال آسان نیست علی الخصوص اگر نسبت بی کیف
 این طریقه کار هر عمر و زیدنه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و بنیانه و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
 و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص می یابند و از باب حق و باطل شریک
 اند و از حد و معاصی احیاناً غیر محصوین بچکس محفوف نیست و حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قریب
 قیامت ضعف تمام در ملاحظه هر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی نیست و مقصود این
 شایخ از بشارت آنست که مریدان از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و فعت در آن
 مقام هم برسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مدخوش استعداد عظمی درین کار جد و جهد بکار برود و شریک
 دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد و فیض روح القدس را باز در دفر باید و دیگران هم بکنند آنچه میگرد
 بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل انطباع نور شمس در آینه و در حقیقتی مستوفی می باید که انوار باطن
 نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبیل تحقیق شود و مرید بر تبه کمال و تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام
 نیز در آینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیکر شک و قیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
 آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستان
 آرویس آثار آن اگر ظواهر نمایان بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
 نسبت کشنی کیا بایست و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در خطرات
 و السلام مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در صطلح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت لغت
 عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين و در صطلح این قوم مرادست از علاقه که میان حق جسته و خلق و است
 که تکلیف تعبیر میکنند از آن بهمانیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و فلز با کتان و سنت همین
 معلوم میشود و صوفی اگر چه دین تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل طور آب و صدف موج
 و حباب میگوند که این کثرت مزاجم وحدت حقیقی را مطلق نیست و اصل این تعبیر ثبات عنایت تعلق است
 با حق و این معنی ابتدا بدلت و تمثیلات شروع و محقول می سازند و اگر شود و بدانند نسبت اصل باطل چون

اضمحلال بنسبت شمس و قمر و این دو ظل اینها یعنی تجلی است یعنی خودیست در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت
 وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را
 حقیقی و دیگر غیر حقیقی است اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما محل سواد
 یکی بر دیگری نیامیخت نیست و در امواج و دریای هیچ است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیر است میکنند بطوریکه
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این تنی از کتاب و سنت آسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور
 اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم
 الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است بجهل و عدم القدرة که معبر است
 بعجز و غیره بلکه مفهومات متمایزه دارند و شهودی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و برای صفات تحقیقه که مقابل
 آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها سبب تعیینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان انبیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات تحقیقه و در برای
 خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر انوار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
 نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه است
 از وجود و تولد آن ظلالا و انعکاسا مستفاد است از این خفایات وجود و جل شان فلما موجود بالوجود تحقیقی خارج
 تحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم نشأ از نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکب است
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و غیره حسن محض است و عین عالم نمی تواند شد چنانچه عالم مجموع حسن
 و قبح خواهد بود اما وجه حسن بهر متفاوت است از حضرت وجود و هر قبح بهر حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت استعداد خود در
 مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر علی از حیض امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلماتی
 و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
 در میان ظاهر و منظر تحقق بوده بر فاعل این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و مرآت تعین سالک بودند
 تمام ظهور یسیر و تسلیم می آن انوار آن آئینه است و میسر از این حالت را به نسبت فناء تعبیه میکنند و بعد
 فناء لازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب بر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجوب
 کارخانه بشیریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت از آن نسبت بقا میگویند پس سالک اگر خرق

کلمات
 طبیات

کلمات
 طبیات

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بخت مشرف شده
 و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر پس بدو گزین
 بقدری مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شرفست و در تری اقتد و لوجود حق که خیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما
 با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و ناب نبی میگردد و تربیت و صلاح نبی نوع خود میکند اینست معنی آنچه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی ظهور نسبت که در مصطلح این قوم است بزیل
 ایچا بر بشر صوفیه و پیرویه محمدیه و السلام مکتوب چهارم نموده و ما سوال شما که بعد
 حصول فنا که مستلزم دوام حضوریست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میبرد و سبب چیست پدید
 که بنابر این شبهه بر تکیا چه است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس نبود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلولات
 در مراتب ذهن توسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا فظی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و خارج
 غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و کثر شیونات وجود دست و ظل تا وقتی که اصل خود غافلست و از
 طلیقه خود آگاه نیست و وجود مستقل برای خود در پندارتابست میکند و در همین تکلم بلفظنا اشاره بهمان وجود
 و بی نیاید چون قطع این مسافت مصطلحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی بین الحق
 و الخلق که از حدیث ثابتست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نه
 بنیاد وجود خود و توالیع آنرا مستعار از اصل میداند و در میاید که ظل حقیقی علمی نیست بلکه همان اصل
 و در مرتبه ثانی تعیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشارالیه مرجع انار نفس الامر اصلست نه ظل آنگاه
 علم حضوری او که لازم این تعیین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا اولاراج میشود و اصل
 و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانی آن انار جوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
 از دوام حضور گویند و این حضور را بعد متحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در خیالات رو میبرد

و نه یعنی اولی

یعنی معصومیت
 بنابر مکتوبات اولی

سجده

قدرت و علم و علم واقع می شود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی می مانند تا
 حواس باقیست که تشبیهات امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس با نیست که
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه نشا این اشتباهات اینست که ذہول علم را فتور علم حضوری دانست
 شکرد و ام حضور می شود حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ که فرموده است اَصْلُهُ وَاجِبُهُنَّ الْجِبْرِتُ
 اشاء و باین هر دو علم است که تجزیه جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری است
 و ظاهر هر صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جمادی تصور با سبب صورت نیکی پس تلخیص قسم
 علم جمع نشوند این هر دو کار که داخل عبادتین است و یک جزو زمان از نفس است و تشبیهی نمیتواند گشت
 و معنی قول خلیفه ثانی رضی اللہ عنہ صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام مکتوب پنجم بر خود دار از اجوبه
 شبهاست که بر مقالات کر است آیات قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر علم خزان و انوار
 شوند متفلسف کرده اند بطالع در آید و ریاضت که بناسه این اعتراضات بر حیل است یا بر حسد این ستم
 از کار معمول قدیم است اهل تعصب و تکفیر شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد
 در کتابت خود جوابهاست همه شبها بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
 شاه یحیی رحمۃ اللہ علیہ رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمۃ اللہ علیہ رساله مسی
 به کشف الخطا عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 ثم الکی رساله مسی به عطیة الوباء بافصل بین الخطا و الصواب مثل بر اصول و اجوبه در رساله محمد بزنجی
 تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بهر بابی علمای مذاهب اربعه و یار عربی سبیل مسلم گردانیده
 و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون او سه شیوع داشته و بعد قرون
 ثلثه مشهور و اینچنین در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت بمقدسه جناب سال
 بوده بر دزد نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر تبیح کتاب و منت است
 و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکات کلام او تا و میل
 کنند یا بعالم السرف و العلانیه و اگر دارند او را سجد و دارند چرا که این قوم را عذر نای بسیار عارض میشوند
 نگاه در غلبه حال عبادات ایشان بخرافات ایشان مسامحت نمیکنند و نگاه در معلومات کشفی بنا بخواهیم

وخیال وخطا واقع میشود در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه وگاه اطلاع بر صطلح ایشان بیسر
نمی آید پس بر عایت این امور ترک اعتراض لازمست مخصوصا اعتراض بر کلامی که است تمام حضرت
مجدد محض فصولی است که بنامی طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان شیون بهمین نصیبت
و معظمت است و بیشتر سبب بهیچان این فتنه انکار توحید وجودی است و اثبات توحید شهودی
چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اذعیه
ایماع و اذیان مردم از مسکه وحدت وجود مملو بوده است و انکا حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل
انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودی تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که
مقصود اصلی رافوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق پنجمی که محل وحدت وجود
حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق منیت اثبات
میکند و تصدیق بر وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب ششم
بعد حمد و صلوة از فقیر خا نجاران مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن بطالع فرمایند که انتفات نامطولانی
مستعمل بر شهباهے چند که همه متوجه بهقالات کرمت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
و رد فرمودند و ما این شهبات از عدم اطلاع بر صطلحات انجیاب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
نثنته مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خاطر جمع خواهد شد و فقیر تشالا لام حریفی چند می نگار و باید دانست
که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر انشعاعی و موقوف
تا نومی است - دوم وجود منسبط که نشاء انشعاع معنی اول و معبر بظاہر وجود و بصدا اول است و بدیسی
که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متنازند و ذات باین هر دو وجود و مصدر آثار نمیتوانند
شد رسو م وجودیکه اول الاوائل و سبب المبادی است و بر عزم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود و مصدر
آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود ذات هر دو حقیقت
یکی باشد مصدر آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف لایح نزاع
لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
و بآن وجود و مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز چنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بذات او تعالی و تجنیب از حمل بالمواطاة یکی بردگیری از راه احتیاط است که در بیان شرع این
اطلاق وارد نشده صوفیات و هموار الهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در محبت حقیقت محمدی و فصل حقیقت
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث دفع میشود و تحریر بواسطه انطولی دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فذی هذا علی رقبته کل ولی لله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عابد بجناب آنحضرت می شود و مستثنای تقدیرین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از اینها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (ایدی رای اوله
خیل ام اخه) استثنای سایرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر از نبی است و هر تلمذ خری را سزاوارست
پس ممکن است که سایر آنحضرت آنحضرت فضل باشد و کمالات غیر کمالات نبوت بالا صالیه شتم نشده است
افقیه و تفرقه حق و باطل در التفات نامه مسطور بود و ما مورعند و اللهم اننا نحتی قهوا و اننا لیا طلعنا و السلام
مکتوب است بمجموعه صلوة از فقیر جانجامان مطالعه نمایند که التفات نامه شتبر فصل یکی بر دیگر
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجد و الفضل ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید و محذور ما فضل بر دو قسم است جنونی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جنونی نیست و مناظر
فضل کلی زیادت قرب الیه است و این معنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر آنکه کثرت
و قلت مناقب مفرغی به طلب می تواند برد اما افاده قطع غیبه اند کرد و نقل عبارت از کتاب صفت جماع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود و کتاب صفت و وقوع اجماع متاخر
و اصول شمشع ازین امر سکت کشف تحمل خلاصت و بر مخالف محبت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنده حکم
بجزم بفضل کلی طرفی از نظرفین نماید بطرفی آید پس طریق اسلام تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضو لیه است
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب از او بنباید که شود و کاین مسأله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد از دیوانگیهای عشقی که با اینجناب حضرت مجد دست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل می رود و هرگز در پیش و کم نباید زده از حد بیرون قدم نباید زده عالم
همه مراتب جمال ازلی است و بیاید و دید و دم نباید زرد و اسلام مکتوب است ششم و نهم و نهم

که مکتوب حضرت مجدد و مسند حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه و رفاه علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است و تا با صفت علم عدم العلم که معبر کمال است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معبر کمال نیست و قس علی هذا و آن اعدام تماز به بنا بر مقابل و محاذات مزایا و مجالی التوار و ظلال آن صفات گشته است مبادی تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبدآن حقائق مصدر نشانه شده وجود عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصادیر و شریک دارند و نیز مکتوب حضرت است که مبادی تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بودن تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیشد و به تطبیق چیست محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام تماز و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز برای آن اعدام گردیده اند اما اینها معالیه بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همچنین حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شریک ندارند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام مکتوب نهم بریده بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر است این سخن چگونه است آید که صوفی البته مؤمن است و گاه عالم متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناسط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر رنگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از او میتواند دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است محذور و ما بنده سبب حضرت مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سما و صفات در علم الهی

ثبوتی پیدا کرده و مایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج فاعلی که اصل
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود فاعلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر را مفعول و مفعول را مفعول
عدم ذاتی کسب شمری نمایند و از جهت وجود فاعلی کسب خیر و منفی نیست که در عالم حس منعی و از جهت کمالی
انوار شمس نظر میکند بکمال خطا ولی همان انوار را نمی بیند نه مرات را چرا که مرات در شعشعات انوار محسوس و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مراتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر و بظواهر است
پس نظر صرفی بر بظواهر شریفه و خفیه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون
در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشأ شرست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چاره خود را از کاف و فرنگ دیگر
اشیای خفیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صفوی کامل خیر و کمال
اصلا بخود منسوب ننماید و مستعار رسیده و همین است معنی فنامی تام و صجل مشهور و صحیح و اگر صفوی را نظر
بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت مراتبت او که عدم است مستور میشود و از وجودی انوار شمس
سر بر می زند و همین است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله که اگر آنجناب در دید خود معذور بود
اما در دید خطا که از غلبه سکر و جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
را اینچنین اعلای واقع میشود لاسن عصمه الله تعالی بکبر حیدیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب بهم نوشته
بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بودند و دیگر بیاد است آنست
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسینه البصیر گفتند ام منی مثل
ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و اما در زینهار نخواسته زین صورت مقام صبر این ولی از مقام
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بر رفیع است تفصیل وی بر بنی لازم می آید و انمضی خلاف
اجماع است جواب فخر و مادر یادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست میان
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسینه البصیر است از رحیم الرحمن و نیز رب انی مسینه
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بطرول است بر وجهی تا می رسد صبری دایره دیگر
سجانه جل شانکه عالم اسرار و الضمیر است میفرماید انا و جنانا صابرانم العبه انما اواب

پس معلوم شد که این بصیرتی آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و اگر نه حقیقی با وجود ظهور بصیرتی
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش انیت که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاک
اموال اولاد و شدت مرض و فقر و ایامات و حقارت مردم نسبت بوی و اهل و می صبر نمود چون وقت
تردول رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و البته تیضرع و زاری است و ادب آنوقت بصیرتی
ترقی از مقام صبر کرده به مقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بصیرتی صبر فرمود
و تیضرع و زاری در آمد و در صله این ادب محمود به لغو العبد گردید و خلعت منصب این ادب
پوشید که ادب شتوق از ادب است یعنی رجوع یعنی رجوع به دامن نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حقیقی که اظهار بصیرتی در آنوقت مرضی بود رجوع نمود و الحمد لله که حقیقی با او نیت
رسیده و با وجود بصیرتی ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدنا
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فیض ایوبی میفرماید الصبر
حبس النفس عن الشکوک الى الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرد و بجناب خداوندی
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نمیتواند شد چه که چون این ولی بجناب الهی
نیز در نیاب زاری نگرد و مژده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی سچا ره که از مذاق کلمات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته و ران معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة تحفی نماز که طائفه از فقهای حقیقه در انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بحرست داده اند و بعضی
از محدثین اثبات مشروعیست ذکر جبر کرده و بر پی فضل جبر خفی افتادند و هر دو فریق بر راه تفریط و افراط
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصرست در سه قسم یکی ذکر سانی پی ضمیمه آگاهی قلب این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبرست
بذکر خفی و بنامی مراقبات این قوم بر آنست و محمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
ذات بحت مذکور است پی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربک

فی نفسک تقهر عا و حقیقه و دون الجهر من القوی بالغدق و الاصل دوم آنحضرت کور است
 با ملاحظه منسوبات او از آلاء و نعمات و این طریق استدلال است از اثر مبعوث و این معنی در سان شریع معبر
 بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
 اقسام ششم ذکر سانی است باز ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این تیر دو وجه دارد یکی گفتار
 ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شریع و مانود است از آیه کریمه
 ادعوا ربکم فتنزلنا و نخفیة انه لا یحبب المعتزین دوم با اسماع غیر است که در شریع سمی
 بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه افان و اقامه و قراة بجهر در
 صلوة جبریه که ایقانا نمین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
 نفس عمل است از فساد سمعه و ریاء که مانع است قبول عمل را فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکه از فحوائی حدیث آنکه لا تدعون اهلها و لا غائبا منع جهر معلوم میشود و
 ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوایر معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
 مانود نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شریع از این است
 و داخل دایره اباحت و مانده با دران متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب سنت ثابت
 بود و فصل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر که طیاره از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابی طالب راضی الله تعالی عنه بجهر که از شد او بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود
 نه بجهر کدالی چه که در اول این حدیث است که آنحضرت بپشتن در امر فرمود و این معنی نیز شریع است
 با خفای فی الجملة و گفتگو و جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر
 جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار بنصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز بجهنم چه که جهر در بعضی مواقع شریع
 و اثبات مسنونیت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و تیر اثبات مشروعیته ذکر جهری که در متاخرین مروج است
 ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند از طریق قبول نیست و لائق
 التفات نه و فراط و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقبل و دل و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحمید و الثناء - مکتوب دوازدهم محمد و مادر مسئله

سماع و میان آنمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و حاصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد کلامی موزون با محنی موزون بے مداخلت مخد و شرعی انشاء نماید و فسادى از آن در بیان
 مستمعین نراید بلکه سرور سے یا خرنی در قلب پیدا ید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چه را غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشرعو
 مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق الترام - قسم دوم
 آنست که غالباً آن متأخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرعه را در آن خلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر کرامت بجزمت خواهد رسید و اعتقاد با بحث محرمات مستفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل فقیل شیرین نمیکند و آنکه متعادل بافیون است رغبت بنقل
 تخمین نمی نمایند یا آنکه یکی نقل دیگرى را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
 بر نشاء خمر شباهت است از شور نعمات مستلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت
 بر بودگی افیون مناسب است از سکوت خطر بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشاء این خلاف
 ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
 و همه در اجتناب از غیر مباح مستفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
 و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرها
 باید طلبید و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرورت نیست از کتب قوم
 ظاهر است که از باب احوال صحیح و مقامات مینه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و در این تحریر میداند و بس خیر الکلام ماقبل و دول و السلام

بمکتوب سیر و احوال و ما در مسئله حیر و اختیار علما سخنما گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در صلاح امور عباد حاجت بنسب و دل و دلی
نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیر که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
و نیز معارضه از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل شرع مملو است از جناب او تعالی شأنه پس
جبر محض چرا بدیهی است که افعال مانند حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار را نیست هر گاه بخواند
از سبب رافض میکنند و همین است حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امامین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر ولا تفویض و لیکن امر بین الامرین و همین
امر متوسط بلسان شرع معبر است بلفظ کسب این لفظ را جزیر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
شد که افعال با مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف منافی تکلیف است و پس ظاهر
بر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت
و بعلاقه مسبوقیه این هر سه صفت افعال عباد و شایسته من وجه با افعال او تعالی دارند و بجز کما
مرتعش که مجبور محض است اصلاً مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
و بر طروصوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
کائنات تمام است با کمالات منجه و از ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیکرد ازین راه میفرمایند کل مثنی فیه کل مثنی و چون اختیار نیز صفتی و شالی است
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصاً و انسان که مشرف است
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود و السلام
علی من اتبع الهدی و بالصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم در علم پر سیده بودند که کفایت نهی

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد و مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمیه اهل هند معلوم میشود
 نیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاشات
 کتابی مسجیه بید که چهار و فرود و شملیه احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل تبویط ملکی بر همانام
 که آله و جابرجه ایجاد عالم است فرستاد و جهت بدان آنها از ان کتاب شنش مذاهب استخراج نموده بناسے
 حصول عقاید بران گذاشته این فن را در هر شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از ان کتاب برآورده برای هر فرقه مسلک قرار داده
 بنای فرعی اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکر اند و بکلم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور علی از ان هر چهار و فرقه اخذ
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصریفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق آنها در توحید باقیست
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بعبادتی عالم و حشر جهانی و جزای اعمال
 نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات آنها را یار
 طولی است و کتاب خانه پناام و موجود در رسم بت پرستی آنها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر دارد و عقلا و اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق لائق طمع و تجرد
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از ان مهملکت میگویند بران موقوف است صرف
 بینمایند و قواعد و ضوابط دین آنها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
 و منسوخ نشده از ادیان منسوخ نموده و نیز دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین یاسے بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید
 که بکلمه ای که در ان من افلاخلافیهما مذکور و کرمیه و لکل افلا رسول و آیات دیگر
 در مالک بتنا نیز پشت اندیا و رسل واقع شده است و احوال آنها و کتب آنها مضمیمه است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین
 مملکت وسیع فرنگ گذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر
 مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
 پیغمبر ماک خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافه نام و دین او ناسخ او بیان است
 شرقاً و غرباً احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد و سئ نمونده پس از آن از غایت بعثت او تا امر و زک
 دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با دوی نگر و دیده کافرست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه که هیچ
 منهم من قصه مدنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است و نشان
 آنها سکوت اولست نه ما از هر م بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها را واجب
 و ماده جن نطن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
 پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرح از احوال آنها سکت است همین عقیده اولی است و کافر
 گفتن کسی را بلبه دلیل قطعی آسان نباید دانست و تحقیق بت پستی اینها آنست که بعضی ملائکه که
 با ملائکه در عالم کون و فضا و تصرف دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
 نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صو
 آنها ساخته متوجریان میشوند و سبب این توجیه بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند
 و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را او ایستازند و این عمل مناسبتی بذکر رابطه دارد که
 معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
 در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را تصرف و موش
 بالذات میگفتند نه آنکه تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدادند و خدای تعالی را خدای آسمان و این
 است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جاود و پدر و پسر و استا
 بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که از آژند و ت میگوند و اعتقاد تا نسخ مستلزم کفر نیست
 و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی
 از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و توباد و محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی موجب راتباع

محبوب لازم است محمد و ما او بجا نه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کان
 المؤمن و الامم منه اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من اصلهم
 و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن من احدکم حق یموت هواه تبعه لما جئت به و حضرت مجدد
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بناسط طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند
 و علماء و انبیاء رفع سبابہ رسالہ ہاشمئیل بر احادیث صحیحہ و روایات تفسیریہ خفیفہ تصنیف کرده اند تا بجا نیکی
 حضرت شاہ علی رحمتہ اللہ علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیرورین باب رسالہ تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
 حدیث بہ ثبوت زبیدہ و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتہاد و ادافہ شدہ و سنت محفوظ از نسخ بر اجتناب
 مجتہد مقدم است و بعد ثبوت سنیت رفع ترک آن باین محبت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست
 و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرمودہ اند و حضرت مجدد ہم نہ سب حنفی داشتند و امام ابو حنیفہ
 رضی اللہ عنہ گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذہبی و ان کولاً قولی بقول رسول الله
 صلی اللہ علیہ و سلم پس امید آنست کہ حضرت مجدد از ترک این امر اجتہادی و اخذ با حدیث صحیح
 متغیر نشوند و اگر گویند کہ حضرت مجدد بآن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابہ مگر آگاہ نبودند گوئیم بآن
 مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار ہند شہرت نیافتہ بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت
 کہ ترک نموده اند و گرنہ ہرگز ترک رفع نمی فرمودند کہ ایشان خرمین ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
 بودند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیہ التجیہ را باین عمل از کشف و ریافتہ ترک نموده باشند
 گوئیم کہ کشف و رامو طریقیت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست معذوران مکتوب احتجاج
 بکشف نموده اند و امید آنست کہ این مخالفت جزئی بر رعایت قاعدہ کلی ایشان کہ سید تمام ترغیب بر
 اتباع پیغمبر علیہ السلام فرمودہ اند شمر نتایج گردد و والسلام مکتوب شائروا ہم پرسیدہ بودند کہ سید
 عمل بحدیث و انتقال از مذہبی بحدیثی چہ می فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
 رسالہ نوشتہ تلخیص آن بفارسی تحریر میشود قال اللہ تعالی ان کمنقر تحبون الله فانتم جونی
 بحسب کفر الله و قال رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم لا یؤمن من احدکم حق یموت هواه تبعه لما جئت به
 جنت بہ حدیث صحیح است روایت کرده است از ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفہانی و

کتاب آنچه ذکر کرده و در فقهت العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده ان ترکوا قولی بخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهورست از امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو من هبی پس کسیکه مهارتی و فن حدیث دارد و مانع از فسوح و قوی از ضعیف میشناسد اگر حدیث ثابت عمل نماید از مذہب امام بنویسید چنانچه که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو من هبی نصست در زیادت اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را ترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشند مخفی نیست که هیچ یکی از علماء اہل سنت جمیع احادیث را حاطه نگذاشته چنانچه قول ان ترکوا قولی بخبر الرسول نصست بر آن که جمیع احادیث با امام زبیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و چراغ فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اہل علم اہل امت و ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه وسلم بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند یعنی راہیکه معرفتی بحدیث دارد و ظاهرست که بر فراد است اتباع پیغمبر واجبست و اتباع هیچ یکی ازین ائمہ واجب نیست و اہل امت مختارند مذہب ہر کراہند چنانچه خواهند اختیار نمایند و ہر کس میگوید عمل بحدیث از مذہب امام برمی آرد اگر برسانی برین دعوی دارد و بیار و اما انتقال از مذہب ہی بہ ذہب ازین مذہب مشہورہ تفصیل میخواہد امام سیوطی رسالہ سنی بخبر اہل الموافقہ انتقال الذہب تالیف کرده خلاصہ آن انست کہ انتقال از مذہب ہی بہ ذہب جائزست و جزم کرده بران امام را نصی و در پی او فتنہ است امام نووی و در ردہ گفتہ کہ بعدند وین مذہب آیا جائزست مقلد را کہ انتقال از مذہب ہی بہ ذہب دیگر کند گوئیم کہ لازم است ہر مقلد را کہ طلب علم باحوال ہر دو مجتہد نماید چون غاب شد ظن او کہ طرف ثانی اہل علمست جائزست او را بلکہ واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتہی و مقلد را حالات اند و بصیر عقل انچہ حال خالی نے چہ کہ مقلد یا عامیست یا عالم و این ہر دو را باعث بر انتقال یا عرض دینیست یا نبوی پس اگر عامی و عاریست از معرفت فقہ و از مذہب خود جز اسم نمیداند و انتقال بارادہ حصول مال و جاہ کرده پس امر و انصاحت کہ بحقیقت انتقال و استنیاف است و اگر عالم و فقیہ بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر واداشتہ زیر کہ تلاعب بذہب میکند براسے عرض نبوی و ایمنی خیر جائزست و اگر و مذہب خود فقیہست و باعث انتقال کے سبب نبیست و مذہب دیگر تر و ترجیح یافته است بقوت اول پس برین چنین کس انتقال واجبست و بروایتی جائز و اگر عاری از فقہست و در مذہب

خود تفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته و ادراک تفقه درین مذہب
 سرچشمه برین چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذہبی بہتر است از جہل و رجوع مذہب
 کہ غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را ہیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از ہر دو مذہب قصد مجرور
 عمل بود پس جائز است عامی را در ممنوع ست فقیہ را نیز کہ او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کردہ چون
 بہ مذہب دیگر انتقال کند غری دیگر باید برے تفقه در آن مذہب و از عمل کہ مقصود دست باز ماند پس او را
 ترک انتقال اوست و آنکہ گویند کہ اگر خفی بہ مذہب حقی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نہ محض
 تحکم و تعصب است دلیل ندارد زیرا کہ آنکہ کلمہ در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب خفی یا مذہب دیگر
 بر مذہبی نصی آئیہ و حدیث وارد بود و تقلید آن مذہب بر ہر فرد است واجب شدی و تقلید دیگری جائز
 نبود و این معنی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی کہ خفی مذہب است گفتہ کہ جائز است مرد
 یا زن را انتقال از مذہب شافعی بہ مذہب حنفی و عکس آن اما باید کہ بکلیت مذہب اختیار کنند و در بعض
 مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نمودہ اند اگر جائز نبود و ی نکرندی و ہر کہ بر خلاف آن گوید
 قول بے دلیل است و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب ہفتہ ہم نوشتہ بودند کہ در حق
 معاویہ بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعوان او عفا اللہ عنہم چہ اعتقاد باید کرد - پدائند
 کہ علما مذہب اہل سنت منازعات حضرات صحابہ را بنا بر حسن ظن کہ در شان خیر القرون لازم است
 تاویل می کنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب لہی بینانند و جزات بدم وطن ممنوع میدانند
 چہ کہ در قرون ثلثہ شہود بانجیر بیچ کی از علما و محدثین و مجتہدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام برحوال
 ایشان و با وجود قرابت خطا بخلافان حضرت علی مرتضی علیہ السلام متوجہ ظعن بریشان نکرودہ و اگر
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفہ محاربہ و ملاعنہ واقع شدہ از شدت تعصب بودہ نہ بنا بر عقیدہ
 کفر ہیچ کرد وادہ تعصب و در کتب معتبرہ تذکرہ است و مبدأ این فتنہ شہادت امیر المومنین عثمان
 رضی اللہ عنہ و طریقہ سلم ہین است زیرا کہ در وقت نزاع عسکرین حضرت صحابہ سہ فرقتہ شدہ بودند
 جماعتہ بانسب جناب خلیفہ برحق علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ گرفتند و جماعتہ دوم بطرف امیر شام
 رفتند و فرقتہ سوم توقف نمودند و شک نیست کہ محدثان و مجتہدان آن قرون در اخذ حدیث بر مردیات

بر سه فرقه و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه منتهی مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روتبای
ازان فرقه نمیکردند و بنا بر اجتماع و استنباط بران نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
اسلام برآدم منخور و پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علی الصلوة
و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است
لیکن از اهل قرابت تفریق بکنیم سازمان ثابت نیست و دشت و لغت خود لازم نزاع است مع هذا
صدور این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی مستبعد است که اگر چه آن خطا خطای اجتماعیه باشد
که مودت ذوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع اعدا است و اگر اشکراه نیز در میان نباشد رضا
بازیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا افسوس تمام درین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و عموماً
بر اخبار سیئه اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنیه خو قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر صحاب که مبدأ
تواتر خبر نبوت و ائمه اهل کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو
ختم کرده و بکافرانام مبعوث ساخته و دین او مانع ادیان و باقی تا انقضای زمان است و اما
ارسلناک الاربعة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت باو داشته
باشد و دقیقه از بدل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرفتند و بسا اهل نجات نه پیوستند طریقه حسن ظنی بخدا
در رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد که ما زعمو انی شان السابقین پس لاحقین
را از چنین خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و ائم النبیاان پوشیده نیست و واقعات اولیا این امت تیر نه پیمان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از انحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مترد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
باشند در صورتی که بر جنت پیغمبر که مقصود از ان اصلاح امت است کدام فایده مترتب شد تیر
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و نیز لایحتم شریک شریک انصاف نصیب کند اسلام
علی سن اتباع الهدی مکتوب پیغمبر و ائم حاد و مصلیان نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی و شیطان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چنانکه بنا بر اعتقاد اهل ملت
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب
کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسأله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیه است و ایمان محمل منجی و مضمون کلامی که تصدیق و اقرار آن
آدمی مسلمان میشود و همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین حسن ظن محمل و محبت بر عایت
شرف صحبت چون خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است و
مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب بیجان فتنه است چه اگر منصب عصمت بحدیث
اهل سنت مخصوص و مسلم جناب حضرات انبیاست علیه التعمیه و الشا و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفت اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرر
بعفو میگردد و از غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد و اینکار با باب نفوس جنبیه قیاس بر خود کرده اثبات
کینه و عدوت بالاتفاق در میان آن کار می کنند و بران تفریعات کرده نقطه را واره می نمایند از اعتبار
ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بعثت
معتمد فقیر روزی درین مسأله متال بودم و از سبب فیاض سلت طریق نجات از مسلک این شکوک
می نمودم این عبارت بر بطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و بر رسول
الله کما هو عند الله و بالله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بهیئت که این مطالب
علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آل
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که انخفضت علیه الصلوة و السلام فرموده
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که مقصود می
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و همها با کفار و اعدا
کلمه الحق کرده اند و امید دارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و معتقد حق و درین مسأله
که امام جانب است مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلایقین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را
 متمشی سازد و تمثیلت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نهاد
 حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
 از حضرت ائمه اطهار پیچ یکی و هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام که خلفا از
 قریش باشند نیز شش بر همین است و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمود و در جمیع بین المذاهب بین باین
 وجه میخواند که در هیچ ظاهر دین که موقوف بر سبب ظاهر است و بسجای قالب اسلام است از آنها دور
 یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مفرکه حضرت ائمه
 علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و وارده امام صلوات الله علیه متفق
 اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی صحیح بود
 و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت
 ظاهری بخلفای دیگر اما تعین عداوتها عشر در صورت تکلیفی نخواهد و السلام مکتوب **بستم** نوشت
 بودند که با حدیث صحیح ملائک حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرقضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
 نبوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه عرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است و بخوبی
 خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بمراحل که انحراف از حضرت مرقضی علی فرمایند
 با آنکه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرقضی وفاطمه زهرا و ست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میداشت
 چنانچه در مقام استخفی نمائند که قضیه آنک حضرت مرقضی چون مضطرب جناب رسالت آپ علیه الصلوٰه
 و التسلیات احساس نمود با قضای استیلائی محبت و بقتوا می مصلحت وقت بنا بر تسکین تسلیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بعض الفاظ که باعث دلی سرودی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و سرودن
 داشت و جماع این خبر حضرت صدیق را بوشت آورد و چراغ نیارود که تکلم مقربان بارگاه بانچنین کلمات
 در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیت نمیباشد

پس آنحضرت صدیقه از حضرت مرفعی رضی الله عنها بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که از آن چاره نیست نه از راه دیگر و آن محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرفعی باین کلمات نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه جهت محبت پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبود پس در صورت بهر دو طرفی ثابت است و هر دو معذورند بلکه ما جو که بنای بهر دو محبت پیغمبرست علیه الصلوٰه و السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیه و السلام و الشنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت قبول با وجود قتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود تمایع جواب معقول از حضرت صدیق چارالمال را کار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نیک باشد سنائی ترک دنیا و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال راستی بیشتر شناسد و ما بشیریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است سخن محاشرا الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک ابنی معصوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت و چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با نیجست خواهد بود که ثبوت ارث یا نه تو سرش واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد شهرت رسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه تازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحب بنز و گه است و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین را اعلی نشد و قصه طایفه زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت بهر دو معذوراند و بهر دو طرف حق ثابت میشود و اهل سنت را سنن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است - والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب است و یکم خند و ناخنده از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف و کرامت آنها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم شد چنانکه که فهارش مثل مشایخ و دیگر مدبران چهره درست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور نه کوره نماید تسلی او باین مطالب باید کرد که او سبانه جل شانه که حکیم حقیقی است منطبق آیه کریمه قل ان کسدتو تحبوا الله فاتبعونی

بجیب کماله بنای حب رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر
 علیه السلام و الصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با امور اتی و منشیائی چند که بجای دوا و پیریز اند برای
 اصلاح همت در عوسه که بعلمت غفلت و معصیت بتسلل بود و فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحت و شفا بر او
 خود کشود و آنکه ابا که در خود ارضای و تلف نمود این نسخه را صورتی است و تحقیقی صورتش نصیب عوام مسلمین است
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استمال جوارح است و در امثال امرونی و جزای این عقاید
 و اعمال تنجیحات حس است و پس که صورت نجات است و تحقیق این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاهدات بار هایت صورت مذکوره در اصل آن ظهور تجلیات و مکارفات
 است صورت پیغمبر با بیان و اسلام است و تحقیق عبارت از احسان که در حدیث آمده آن تقدیر بیک
 کائنات است و صورت بجهت تحقیق در مرتبه دوا و امراض ظاهر و پدید است از قبیل ورام و جروح
 که بطار و ضما و از آن که در گذشته و بیفاده نیست مثل ظهور حقیقت بجهت صورتی که غیر مفید است بلکه
 حقیقت نیست استدر کج و کله است اما دنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسد
 بران موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود و بجز اجتماع این هر دو نیست و
 ازین بیان باید دریافت که از مساجد آنجا که علیه الصلوة و السلام در طبایع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا
 بطور رسیدنی نیست که غیر از علیه محبت حق جل و علا و بذل محمود و در اتباع و استرضای رسول علیه السلام
 دلالت از طاعت و نفرت از معصیت باطنی و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار و دوا
 حضور قلب تهذیب نفس بوده است که از برکت محبت آنحضرت و تسهل نسخه شریعت او حاصل شده بود
 و از اوقات و مواجیه قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
 تصوم نیست بشیر ایتام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت است و فایده آن شامل خواص و عوام است
 رده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لازم و شرائط کمال ندانسته پس هر چه
 در طایف محبت کمال یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
 شناسد و انوار و برکاتی که بران مستتر باشد در فصل از همه فیوضات دین و بهر اوقات و مواجیه مشاعر
 در چنین تنجیحات باطنی و دوا و حضور و اعتباری نهند و در محبت غریبه ای که ازین امور شری در یاد او را

استخراج آنکه که نزدیک
 کردن اندازند و از آن دوا
 نیست و اصل صفت است
 دیگران بر حکایتی بنظر
 نسبت

انبیاست علیهم الصلوٰۃ و البرکات اقبل انحضرت خواص است را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک در کمالات
 اسما و صفات که تعلق با ستم هوا و الطاهر دارند واقع است و فوق آن ولایت و ولایت ملائکه است که مبرور است
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود و عارف میگردد و اینجا
 سر کار بعناصر اربعه که حصول لطیفه نفس اندی اقتضای در ولایت علیا بعناصرتلثه سوا سی خاک در کمالات
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیدونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شفا
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و فقای نفس است و ملتزم بیک
 بینی برین هر دو فناءست و در هر مقامی ازین مقامات مسطور و عروجی و ترویجی است و فناء و بقا پنجه محرر
 گردیده موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما
 مشایخ دیگر احتمالاً در نیاب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و و این طور تقدیم جذبه پرسلوک است
 و هر چند تاثیر نفس مفی شایع را در باطن مرید باطل تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزو
 صحبتهای بسیار است خدا را و او شمار برسد و السلام

مکتوبات سوم برزورار تصویر سلسله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد
 بدانند که در شرح کتاب مراتب منه منویس که حق تعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئی را مبداء است و علم
 بشی مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید که اشیا بنماها موجود و علمی ازلی باشند و ازین راه است
 که صوفیه با عیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم سستی باطن
 وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر و زمان بدیهی است باید که وجود علمی غیر وجود
 خارجی باشد و باید که مقدم بر آن بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود
 خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است
 از وجود مبسوط و بسی است نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از آن صورت
 بظهور آورد و در میان آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاینتیه محمول الکیفیتیه پیدا میکند و مرتب وجود

و در اینجا سیر سالک در کمالات
 اسما و صفات که تعلق با ستم هوا و الطاهر دارند واقع است و فوق آن ولایت و ولایت ملائکه است که مبرور است
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعاقبه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود و عارف میگردد و اینجا
 سر کار بعناصر اربعه که حصول لطیفه نفس اندی اقتضای در ولایت علیا بعناصرتلثه سوا سی خاک در کمالات
 نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالی را اعتبارات و شیدونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز شفا
 ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فناء قلب و فقای نفس است و ملتزم بیک
 بینی برین هر دو فناءست و در هر مقامی ازین مقامات مسطور و عروجی و ترویجی است و فناء و بقا پنجه محرر
 گردیده موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسبت مذاق اکابر متقدمین است اما
 مشایخ دیگر احتمالاً در نیاب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و و این طور تقدیم جذبه پرسلوک است
 و هر چند تاثیر نفس مفی شایع را در باطن مرید باطل تمام است متعدد و مستفید نیز شرط است و آرزو
 صحبتهای بسیار است خدا را و او شمار برسد و السلام

هزاران سال خطوط همدگر میسر شد توقع زندگی کجاست که رنج تحریک بر بایک کشید و خود را بیاورد و سستان
 باید داد و خدا عزیران یاد آور اسلامت دل را اگر آن شفق بجهد را با دلتش ریف خواهند برداشت قیاق فقیر و
 سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجایین است که و نیم ماه گذشته که هر روز مکرره می تازه بروی گاجی
 آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشد
 والسلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری روانه و بی گریه خدا برساند
 و داغ جدایی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که باین ضعف پیر بهیای طرفین باز هم سعادت
 ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مخفیه معترف می رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از
 دعا می خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و هات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با این همه ملاتحه عرض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته معینه
 می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله فانه صاحب چه نگارم مناقبه محاسن تمام عالم در نسخه وجود این
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش با قهی ادب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فسر مایند
 و با ولاد ایشان دعا و رفیقان شان تیر نواب ارشاد و خان معفور از نیجا و آخر نصف سفر کرده در حد و مرز آباد
 بادشاه را در یافتند و همراه لشکر قصد ملی کردند و میسر دهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد از تفت و دو گطری آید
 سرزمی خود زند و سر و شدند و همان بقی سپهر و زند و در جوی قدیم بجاک سود و دواغی بردل گذاشتند که مری
 نذر و در برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند و طفره عینان در حضور ماند و سر داران بگو تعلقات
 بجال ایشان داشتند و در نهنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجار فرصت و فاسد و عده یعنی تحریر
 اشعرا را نتجای و غیره کجاست دیگر تشریف فرمودن مسید جیون صاحب که از طبقه عالیه
 اند براسه صاحبان آن شهر فرستاد سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا
 مشغول باشند و میر حسین در سنین بهجد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت
 ارشاد می یافته و میر و زبازت ارشاد و خرقة هم یافت خدا برکت دیا و والسلام -
 مکتوب است و ششم جماداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بیک مرگ و نومیدی وصال باب حیات نوید قدم

در بنویشتن خود را بیاورد و سستان
 باید داد و خدا عزیران یاد آور اسلامت
 سلام زبانی خواهند فرمود و سوانح اینجایین
 آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی
 و السلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه
 و داغ جدایی آنجناب با خود همراه می برد
 ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه
 دعا می خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکر و
 عزیز تر از جهان که با این همه ملاتحه عرض
 می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش با قهی ادب
 و با ولاد ایشان دعا و رفیقان شان تیر نواب
 بادشاه را در یافتند و همراه لشکر قصد ملی
 سرزمی خود زند و سر و شدند و همان بقی
 نذر و در برادران و پسران ایشان بوطن
 بجال ایشان داشتند و در نهنگام ماتم و
 اشعرا را نتجای و غیره کجاست دیگر تشریف
 اند براسه صاحبان آن شهر فرستاد سلام
 مشغول باشند و میر حسین در سنین بهجد و
 ارشاد می یافته و میر و زبازت ارشاد و خرقة
 مکتوب است و ششم جماداً و مصلیاً و مسلماً
 هزاران سال سلامت باشی که بیک مرگ و نومیدی
 وصال باب حیات نوید قدم

دوم بر کات لزوم و درین مرز و بوم این مروه صد ساله از زنده جاوید سمانتی چه کنیم از ضعف پیری و کسالت
 یلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده از آن توجیه اتفاق می افتد قوی نقد تجلیل رفته که طاعت
 یام در نماز فرض مانده است و بس و اگر نه بخیر اجتماع این خیر زندگی اثر بر سر میبرد و دیدم نشاء الله
 ماه صفر را ده سبیل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میرسم و از و رود و در آن
 رود اطلاع میدهم یقین است که با حیا ای این مروه خواهند پرداخت و از یاد عهد های قدیم حالتی
 یگردد و بر تهای خود رحم می آید که در قالب تحریرینی گنجد در نسخه مبارک نصحات الانس و زکات
 و القاسم شیرین رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر از جابر بوده
 و مناسب حال و انسته می نگارم سستی الله و قناعت اخلاص و بهکم و تفرغ اموی فی روضه
 نس ضاحک و اتماناز ما و العیون قمریه و صحبت یوما و الجفون سوافک امید است
 در برسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب کتفا میکرد و باشند و از احوال
 کات احتمال و اراده شریف مطلع سازند و السلام مکتوب است ^{بهدی ثناء الله سبیل} ششم الله معکم انما
 تم شمار را بخارفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی نمیده و درویشی صاحب کتبت نیست
 ما طرح بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات دلیصال
 بلغ دینی ظاهر و باطناً مصروف دارید که و سمانه شمار و ولتی داده است شکرش بهین است
 ال الجنید الشکر ص ف النعمة فی مرنیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
 تاوانده شد که صلاح است و نیات نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی
 دوست که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب چیزی
 بین گردی مضائقه آنرا قبول باید کرد و وجه معین بے طلب سوال منافی توکل نیست اگر عا
 ن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع فقره خاطر است و توکل صرف باعث بے جمعیتی
 رس المال صوفیه بهین جمعیت است انشاء الله و سمانه جل شانہ متبعان سنت نبویه
 یم الصلوة و التحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در
 یلم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواهم رضی الله تعالی عنهم ختم حضرت مجدد رضی الله

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جابه واریس و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته این خبر نیست
 و در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توجیه بر قلب مستوره شما در اوایل که مکتوب
 بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیفتاد که فقیر نیسان سفر طوار کسی یا دمی دهد بهر حال نمی پاکد
 خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن بر خور و ارتباط هر مقید بشروع و در باطن
 مشغول بکار طریق باشد که فلاح و دهمان درین کار منحصرست و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند
 و التماس شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب است و از صحبت مردم نا اهل اشغال مناسب
 احترام لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع تعلیم شنوند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
 بجانب شما بجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و ما رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز
 یکدو گفتم روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
 متوقع فیض رو باین طرف کرده بعد نماز صبح بشنید که محبت این عقیقه که فرزند است در دل فقیر تاثیر
 کرده است و استعداد خوب دارد و هرگاه توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و
 محفوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام نجفی امر بهم ندارد و السلام -

مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والد شما در باطن ناخوش اند ناخوشی او
 موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والد شفقته این معنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته
 باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب امورشان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام
 اما ملاقاتها موقوف بروقت مقدر است و عمر خیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت
 ایمان و بر پشت بر خور دایم خاطر خواه خواهم کرد بدعای خیر خاتمه یارند و با وجود بے سامانی در حل
 بر شگال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مقفود و انچه غیر از ریخ فائده ندارد با امید رحمت الهی منتظر
 باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شباب می آیند - والسلام - **مکتوب سی و نهم** او بنجاب ایشان
 مهربان صاحب ما از کمروها و دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان
 بر فقیر افشونی میدهد است که دل از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگوی سویم حیران تو
 اگر دینم ای کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم مثل اینکه طوفان را موانع حرکت بسیار است

از آن طرف شغل ملک داری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزاری خدای او و لها برسد تا بر خود و یا پیشتر شود اگر
 رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلک باشد غنیمت است زیاده عمر و مره عمر ازانی با و مکتوب
 چهلیم بجنب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دلی بسپار رسید و امر و به و مراد با و را هم وید تا با انتخاب و از و
 که رخت آقا است در کجا انداز و متعلقان را طلبیده نگاهدار که از تشویشات هر روز و دلی تنگ آمده ام
 و دلی و شاهجهانپور خود دوست آخر اینجا رسیدم مردم بهنسل مراد با و و امر و به که سه بلاد سماعت نمود
 که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب را و شاهان بهادر علیه ره نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
 طریقه نیز دین شهر بسیار اند غرضم آقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای سموع
 نوشتند ما چار بکر جعت دلی اتفاق افتاد می باقی مایهتاب باقی بهار تا بتوصد حساب باقی +
 وقت کشف کرد و بقریب است حزب البحر و پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات
 بخواند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب ند کنند اگر این دعا آنجا نباشد نبیند که آن نوشته
 مع طود دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسبت از محمد علی سلیم آمد **مکتوب** منصوب وصال میسر نشد درین
 به شطرنج عشق بازی ماغبانه ماند و السلام **مکتوب چهلیم** و یکم الحمد لله علی نواله و سجان و
 تعالی شمار از مملکت بسلامت آورد و توسل بپادشاه حال که نمودند مال آن خوب نیست و احوال این
 دنیا داران ماکور باطنان را کی مفصل معلوم میشود و اگر شود و تحریک آن موجب فساد است اینقدر هم برتقا
 خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده از آنست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر را و را
 شناخته آشنا گرفته ام که مر دیت مروانه در هر سیدان معامله دینی باشد یا دنیای خدا و از زنده دارد
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حد و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین
 تمانده و آنجا بسیارند و مهماندار و غمگسار شما نیست اگر شما و آنجا نباشید و خشت نخواهم کرد و هر چند فرزندان
 و رفقای شما خدمت بینانید لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عتقا
 دارد و دین شهر قرض حکم کیما بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
 که خازن سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلی حضرت مولوی شتار الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور
 دانید و السلام **مکتوب چهلیم** دوم جان من سلامت باشی و دین بدت مسخر وقت و در وقت

رسید و جز جهان گزیده روح تازه در تن ناتوان و مسیذ بهر حال با همه بد معالمتی با فقیر با آن همه حقوق و
 خصوصیت و تخریف و ان شمایا فقیر را وضع قدیم که میان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از نه فاعفو و عافیت
 باید دید که انتظار با آنچه میکند شمارا با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبه
 و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
 بنویسد و هر صبح بعد نماز مشوجه بفقیر نشینید بجهت نامه توجیه میدهم از کسی توجیه نگیرد و اطاعت والدین واجب آیند
 و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بزرگاری داشت قیاق بشرط صفائی دل حقیقی نیست و خدا قاطعین
 و نیای شماست زیاده عمر و مفره عمر باد - مکتوب چهل و سوم مخدوم و با فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
 و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد و اگر موافق خبر هیچ جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
 تازه کردند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصد نخواهد داشت و حقوق صحبها فرو نخواهد گذاشت و این بلی
 و لیسان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال
 کرده اند بطور کاتبی مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش آورده اند بعضی اجزای آن متعاقب مرسل میشود
 خدا کند بقبول رسد و بهر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
 متحلی اند بقرری قصد پیلی بهیئت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رتبه فقیر اگر خدمت برسد
 مورد مرحوم خواهند شد و اشتقاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عامه بفقیر خواهد گشت ملاقات
 که نظر با اسباب جنلی متعذری نماید خدا آسان فرماید و ولای الرحمن الطاف خفیه و مستفیدان مجلس شریف
 سلام قبول نمایند مکتوب چهل و چهارم باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نوابه تقضا
 ارشاد خان بهادر نسیره نوابا مین الدوله مغفور است انا و اولاد و امجاد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
 رضی اللہ تعالی عنہ و ترسیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سربازی او صورت و معنی بصحت رسیده
 موافق و عمده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتبی انالی نصیبه دوزخیان در باب بافت
 و روزگار این خان بر نور دارد داده بودند قصد پیلی بهیئت کرده بنا برین خدمت تصدیع میدهم که بحق
 دوستی های قدیم و التفاتی که بقریه مبذول است شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
 جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرماید و اگر احتیاجی بکلمه انحر باشد مرتبه خود را بی منظور داشته

بطوری بفرمایند که شمع متاثر نگردد و گرد و گریه خود را معذور دارند که سپاسهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان کافیست و فیقر را در دو دیر چلی بهیبت گاهی بخیاں نگذاشته به قریب بودن این نوشتم در آن محرم و سه احتمال صورت نمیشد قویست والسلام مکتوب چهل و پنجم اشتیاق و شفقت با مجال شما همانست که بود و خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیال مندی به معاش در آن شهر واقع شده اند بشر مقدور و بر تطلعات و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را ابراهام و منصور و بر اجبا مسرور و اراد دنیا ز شمار سید و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال بر قائم که حکم نصف الملاقات دارد و در بیغ نباید و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولیست خدا خانه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و ششم اسعد الله عمداً اکثر امید قویست که او بجهان چل شانه صاحبان دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف صحیح و شام لازم گیرند همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب هنگامه که درین حد و بسبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رومیله واقع شده و قصبات و دیورات تسالیح رفته چه نویسد فصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مملکت نجات یافته مانجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت تیر میسرند و التقات نامبر رسیده و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهر سید الله تعالی همه را سلامت دارد و سر داران آن خود را توفیق نیکاکرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا منترل خود دریابند و خبر جانگاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رسیدند آتش زده هر دو آب بگرانیده اند انشاء الله تعالی و ما الیه راجعون و سر مایه تسلی اینست که فردا ما هم میرسیم والسلام مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خود و از عزیز الله مع والد خود در قید فرنگ است و از روی مندان این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز ربی نمانده و از بدلی بجانب جاداد خورفته اثری و خبری از و از اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والد آن بر خود و از بدلی معذور است مگر بد حاصل این شکل شود و از دادر بیخ نخواهم نمود و آن ستوره در مصیبتی بتلاست که تحریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بدخط خود خط نمی نویسد بنویسند که مینویسد بگویند که لقب مبتذل و متعاق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت ما و شما این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بجزه را و ضل ندهند

لا صاحب ما را رساله
میرساند رساله را که در ادبی
بسیار شده از
و غیر خطای
مرصع صاحب

بعد از این با شیطان بنویسند که از میرزا اجنبی میرزا جانان مطاعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه
 میجو صاحب از فرزندان خواجه احوار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند
 همیشه بجهت بوده اند از گردش روزگار قصد پورپ کرده اند بخدمت خواهند رسید و در ایشان را میمنت
 داشته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود - والسلام مکتوب چهل و نهم
 یاران طریق را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم متغرق و در حال غیبه
 محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهراً علم و فضل خالصت اما از انوار طریق باطن او
 معمورست و با وجود عیال مندی و بجهت معیشتی نذر دینخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی
 که در آن مقدار زندگی مع حلقه تواند کرد از سرکار دنیا داران این مملکت بسی شمایسراید هم موجب
 اجر عظیم و اتم سبب رضامندی درویشانست و خدمت سخی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان
 مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسبزی رضی الله تعالی عنه که
 با علایق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سه متعلقان در شاهجهانیه معتزلی میباشد موجب شنودی
 پیرانست و تاریدن فقیر یاران طریق که در پستی بجهت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاهراً باطن
 لیاقت ارشاد و تعلیم طریق دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از حق استفاده
 کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما میمنت را مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر
 در حق شخصی پاشی بنویسد بقدر طاقت سخی در آن امری نموده باشد که برای شما سفید خواهد شد و تا شریک
 تقدیرست و السلام - مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
 و یزادان طریق پیش فقیر از دران بستی عزیزان حق تعالی ما و شمار بر تبلیغ سنت نبویه علیه الصلوٰه و التحیة
 استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بلده متبرکه سینه ویران
 و حرزات حضرات علیم الرضوان بشهادت رسید و صاحبزاده با اداره شهر و دیار شد بجماعت قصد آن
 طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میرزا محمد صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه
 احوال آن ملک و مردم آنجا خفنی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریق را بقدر مقدور بدست و
 زبان در خدمت ایشان مقصومی باید بود خصوصاً در نیوقت که صدمه غارت و جلاد و ظلم باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد اکبر از یاران طریق بقدری آنجا
 می رسند تا نصف دایره امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجود عینی
 ایشان نیز سعی نمایند و از کلام اخیر تا مقدر در پنج نفر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
 رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد و پنج و زخموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سی و پنج نامه و شمار فرصت
 نه والسلام مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر مرده و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشا نشی شاهجهانیه
 دارد انتشار الشکر الی عنقریب می رسد و سه مقام در برپلی کرده روانه پیشتر بشود و پنج و شش مقام در
 شاهجهانیه رنموده مراجعت بشنبل مینماید بعد از آن بدلی می رود و با وجود ضعف پیری این حرکت عینف
 را بر خود پسندیدن بنا بر اعراض صحیح اخروی است که خدایم اند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از
 عزیزان مشتاق هر که در برپلی باشد و اطلاع این معنی باید داد که فقیر را بعد و رود آنجا با عذر خبر کردن مقدور
 نیست که از مساکن احباب واقف نه می آید که ملاقات میسر نگردد والسلام مکتوب پنجاه و سوم
 حال مردم انجمن و تنبا هست خدا رحمتی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک است
 که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی تحریک بهمت قوی قصد
 سفر حج با جماعه فخر فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و صاحب اطلاع رسد استراک
 دولت ملاقات سر با برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت پیچیده معذورند که فاسد
 شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
 و تهیم ماوک از جناب شیخ الشیخ مرشد فقیر نموده اند و این مضمون بخدمت نواب صاحب سینه
 قاسم علی خان او صلهم الله تعالی الی حایه ماتمیناه اطلاع باید کرد بلکه رقع فقیر از نظر باید گزیند که تحریک
 علیده درین باب و چنین وقت مناسب نموده والسلام مکتوب پنجاه و چهارم آنچه از عالم بدبیر
 معاش نوشته اند بیاست اما فقیر را طاق حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نماند بری پرداخت یاران
 طریق که از اطراف حج کرده اند آمده ام بعد و ماه بدلی میروم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف
 فتنه تهدید و بل می کنند با این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد دارید
 که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل اقسام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سر و خان را و تمام

خود گاهی ندیده ام و ندید جان که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا پارس معلوم و می دانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبل بجال خود را در مانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم از خبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت یار رفت و ما چون نقش پا بنجا افتاده ایم و سایه میگردیم کاش این نار ساقی را که با محمد بنده ایم بر سر را هم و خبر فوت مغفور و مرحومه مغفله بی بی که از خطایر و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دلی را داغ و جان را بی دلغ کرده بودند اندیشه ملالت بیکم جهان صاحب زهره آب میکنند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که وریا و خدا میگذرد و غنیمت است از توید بجای آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه شیر واز روزی چند در توقف افتاده بود و مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی بختی میشود و اس المال صوفیه همین جمعیت است و ناسازی و بی وفائی یا ران زمانه محل شکایت نیست ما و بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب است بتقدیم میر سراج آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه حاضر رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسد چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت باقی ماند با دل درو منتر ل ز ساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقعه هم قریب صد کس را صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خدا کافی است و زرق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است و درین مملکت خیر نیست منظر لطیفه غیبی باشد خدای تعالی شما را مغفرت و غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با قضای وقت و حال بعد از آنجا راه مسدود هر طرف که میسر شود باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر یکدیگر غافل نباشند بهر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر باراند برای خدمت تقصیر پوشیده رفته فقیر میر سید معاف فرماید که عفو کار کریمان است و در وجهت نمایند که عزم سفر دارند و نواب شراد خان

مغفور رحلت نمودند و آدمیت را بجا که بودند خدا بیا مژد و تنهایی ما را تا شما باید کرد و اینچنین با راجان و دل سے
 سوخت و در هجر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساختیم - مکتوب پنجاه و ششم فقیر سراج
 متعلقان بجافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در وقت ست کار شما را خدا ناظر
 می سازد که از دلتی برنج می کشید ان مع العنفس یکنع او عواقب امور شما بخی میگرداند خاطر جمع باد و ضعف در
 تربیت که حلقه در حالت ضطباع اتفاق می افتد اگر چه خطی از زندگی نمانده اما حیات هجو فی غیبت ست هم
 از بر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طفره
 عقیقه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میر که مکتوبات مبادی کلمات
 نبوت رسیده اند و میان جلگن قریب تمامی دایره اسکان و میر زمین خود شیخ مقرر است و حلقه درین ایام
 صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد و فراخ آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک مظلومی
 تمامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر نمی آید الحمد لله
 علی نواله و الصلوة علی رسولہ و آله از اشتیاق دیدن بر خور دار و این کاسیاب نشانتین فرزندان جند میر
 عبد العلی اینچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد قصی دروین و دنیا رساناد و از فطر محبت او تجالت میکشیم ای
 حقوق اخلاص او از مافی اید خدا کند که بالشکر پادشاهی و اردشهر شود که بعد ازین از خود جدا کنیم قدر و دل
 سپارند او آپ آدمیت که از شما بنظر میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی بنده و جوار
 شما ازین هم محکم تر گرداند و فقیر امروز که دهم سوال ست بتقریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والده
 بزرگوار شما که جاسع هزاران ساقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند و رانوله حاضر ام
 و بعد توقف سه شبانه روز فر و امر اجست سبب منحل خواهم نمود و تحریر عبارت عزای پرسی خللی از تکلف نیست که ما
 و ایشان بعلاقه هم عمری مد وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم هم سفر بودیم حالانکه وقت
 رجوع بوطن اصلی ست نیز بقاصله چند نفس هم قافله ایم و امر در گذار ز فتنه جریبان خبری نیست +
 فرماست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - مکتوب پنجاه و هفتم عمر آخر ست و ضعف
 پیری از حد زیاده خدا خاتم بجزیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست دهم
 درین ماه خط آن فرزند سعه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و اقامه

میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مژد و انعامی بپس در پی برون یادگار
گذاشتند و رفتند و لا اله الا الله تو فیتق نیکو ده و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی صغر خداش
بیا مژد و ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر متوکل
با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما تو فیتی الا بالله
والسلام مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یادفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دوسه
بیتی مرقوم شد باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا چه که رفتن لازم افتاد دست چون آب
روان مارا چه نفس و انیم و لبس راه چین از ما چه می پرسی که پیش از بال و پر برداشتن از ایشان مارا چه
نفس تا می کشم از سینه صد جا بگسله تارش چه زار و ناتوان کردست آن موسی میان مارا و السلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند مسید هدیزوان
مراد متقی با آنچه از خبر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف و غیر مفید دانسته
اقدام ننمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار نفس درویشی مانیت رجوع او بطریق دیگرست و
اخلاص او بنبرگان دیگر یکایمی آنها به از صد دفتر فقیرست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
معرفیست و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازان مهربان بتقدیم میر سراج رعا و جهاد دارد و تقبل
الله منکم و جن اکرم خلیل الجزاء والسلام مکتوب سی و هشتم ایام بکام صاحبان یاد
این هیچ کاره از لبس تهائی و گمانائی که خوش دارد و خود را بیا و صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم گام
تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر و بر یعنی فقیر پیشتر از یاد ما هم چیزی
کمالاتی ندارد و خالی از آدمیت نیستند اما با اقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
بجالت مضطرب اگر فترت تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بر عرض خواهد
رسید فردا این بر خود دارد که تمنای جاگیر سرکار بسیار دارد و بخدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر سعادت
باین تدبیر خواهد فرمود و یقینست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و اگر نه سماجتی در میانست
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یشاء اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث
امداد و اعانت درویشانست تصوید بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام -

که اهل کمال! هم از آن گزین نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات مسروفتی و مطالعه حیثیات شخصی در علم ترسیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوائف نکوده احرام آن سده عیدیه بماندیم با کرام و احترام و بهم ترسیم و انعام درین نخواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدر وانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل نبر خواهند خرید و در باب خانصاحب شفق مهربان و الدبزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی است ظاهر مفصل احوال این خاندان عالیشان بجمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم نپرداخته بودندی این همه بے پروائی نداشت اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است والسلام -

مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات دست گاه سیان احسان الشیخ احمدی رخصت گردید که باره ایت ادا بر رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرت و اندیادند باید که با مخصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مری داشته باشند که شنبی باعث خوشنودی فقیر است و رضای باین قوم سبب ترقی و در دین و دنیا بشروط حسن ظن و صدق عقیدت یقین است که میر حسین خان که بعلامه محبت و بهم بملاحظه کمال نسبت طریقہ مار عزیز تر از جهان است شمول الطاف خاص حواء بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و بیشتر فتنه که بجان مخلص ایشانست و مریز تر از جهان و در صفات شریکانه میا و وفادار و اصدق و صفاد حسن فرست و پاک طینت نظیر ندارد و آنکه حاکمان زمان کار باقی عهده بجا بجا بجا قبولی او میشود و نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت فاضله لازم است اگر دیده - سابقین است که از سبب قدرتانی و عشق شناسی و دقیقه فرو نخواهند گذشت ایشان را بدستمالی زده و بپایان بزرگ و قیام و افروختن خواهد شد بهم تدبیر و بهم بتاثر چون میسر شود غارت بپای میزد و بدین ترتیب از تمام ایدار کشیده و متاع استطاعت ندارد و در خبر گیرش تا خبر ظلم است و السلام مکتوب شصت و پنجم فقیر بنا بر نسبت حاکمانه شکلی در امر مسود کرده با آنکه خلاف سن بود اکنون بنگاه قدیم آن ضرورتها را اگر چه میدانم که ایشان با همه شہر زده فرست بقبول و مشرت ارباب اغراض نخواهد کرد اندک بشنودی یا شنودی من گفتگوی میگویم و مسود شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بمسوا غره اسلالت در امر مسود و بی در امر خلاف ایشان را در بنابر سلاطین

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق
 امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب لا ینطاق
 آقا را تکلیف میکنند اقبال بان نمی تواند کرد و کرد و کس یکی سینه که حکم نفس همی خورد خواب چند روز در غنیمت
 دانسته تنگ محکومی با وجود تمت حکومت بر بند و بدو پادشاه است که از بچنین کس چه توقع است فرماست که باغوا
 سفهانه ای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر تدارک بعمل خواهد آمد جهان بدنامی
 سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم بنمینی را ملتی بقبول خواهد کرد
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر
 شناخته با خود یکی ساخته با قضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشید
 عبادت و سعادت دانسته بهر مصلحتی که تکلیف کند بلا خط این مراتب اقبال بقبول فرماید اگر چه جمیع بر تباد
 و این خصوصیات امروز درین فرد خاص متجمع است و منحصر و فقیه با همه بیگانگی از حال انکی مطلع است پس و قاف
 عمدا زین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت از بچنین عزیز می باید بست و السلام مکتوب است
 و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک نجاشی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه
 مستقر بگذرم و در مستقر اتوقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در مستقر بمانند و بیکدور ملاقات نموده فقیر
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تادم آب مدارای
 نواب قبول نخواهم نمود و رضی باشند یا نه اگر شما را بیسر شود و نواب را باین شرط رضی ساخته اطلاع دهید اگر
 بالحو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه حضرت شما را مستقیم دارد که شتمال
 و نیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش سعاد و دعا گفته آید
 و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاشرت اگر بیسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیله فیما
 خود را که وجود هر یکی از اینها فایده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف بنمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از ایران طریقه
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر تو ایند بگویند که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علی هذا و السلام - مکتوب
 شصت و هفتم بسمع میرسد که مترجمان نواب تشریف آفرینان خاص دیگران اقرا و امثال آن بزرگ

معمود که با او عهد و پیمان مو که تقسم در میانست با نواب در میان می آرند و در وقت خاص نواب را از بیعتی
متنبه ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خیزی بنیند
اگر چه آخر کار ضرر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذازند و بنواب باید گفت که مسموع شده
که باز جارع کدورت علق شده است اگر نفس امر بچین است بخیفی را فتوح دانند و کارها از آن هند گیرند
که باز و درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز از آرزو نسا زنده نگفته در فلکویان غرض پرست دلمان در دیده
کار را ضلای کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بگردم بملای تا پیری نخواهند و احوال مظلوم
محال است و نیز بگویند که تدبیری گفته که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی
باشان نماند و نیز بگویند که درین ایام عهد مو که با خدا بنده که بعد ازین بدین و دیانت و پاد و عدالت
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشت و دهر امری گرو در وقت
از تاخیر پلوس نشوند و از قلت خرق و خزانه ما رسید نگردند و قاضی القضاة تعالی و مجید الدین خان که در علم
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبر گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که بوجهی
آب رحمت است و نمیشی از نفسانیت نوشته ام بلکه بحض البیت است اگر چه بطن غالب بعد تصرف بلک
صحبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کاسیانی ایشان بشهر طاکه وجود
شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و هشتم** خط شاما
رسید و از مضامین و حشت آیین گذشت برین آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل با
نیت صحاحه است صبر کردیم و از جاز قیتم و گرنه این بی اعتنالی که نواب با شما کرده اند گوی با فقیه ست می
بایستی که هر دو سر دنیا را آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی مانده گشتیم ازین قصه ما را بهوش دسر
نیست خدا میداند که بچه اراده برخلاف طور خود درین مقدمه تکلم کرده ام حالای اتمام دست ازین کار دوخته
و دیگر هم نباید کشید و دندان بر بگر افشوده مکروهات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزادگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما همه موقوف شود و چون آسجا عبادت است ان الله هو الل ذاق
ذو القوۃ المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و بانک حرکت توانان از جانباید رفت

انشاء الله تعالی اخی یعقوب وظیفه تزیین البحر المعجمه برادران میخوانند باشند و متوسلان مولوی صاحب از
 فقیر احترام از در رسیدن آن معاذ نیست و ایشان طاقاتی داشتند از سالها موقوف است و همیشه ملامت شقیات
 و معذرت از صرف نشان میشد سرانجام لوک نیز نمی بینم و فقیر کذاب از روزیکه و وای معبود از خانه فقیر پرده
 روی زد و خود را نموده و خدا نخواست که جهان فلان بیه فحاش گرفتار است و السلام مکتوب سلامت و اکرم
 از خط شما که شمل بر احوال نگذاشت بود و کم قریب از دیگر اخبار معتبر بی و وصولی مطلقا معلوم شد عجیب کار است
 دفع و شمنان قوی در پیش است و حفظ جان و ابر و مع حصول مقصود منظور و چنین وقت بی صرف مبالغ
 توقع جانفشانی از رفیقان تازه و ورا از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدر و در بهادر ضرور
 بمردم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یک طرف رفاه خود باید نمود از اینجا بخانه خان
 رعایتی بمردم میکنند و بسبب حاجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این قتیق را گذارند
 هیچ سفر کنند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین خواهند کرد اگر رسید ششم سردار یوس که از هر قوم با آلتی
 دارند صرفی میداد و میفرستادیم بکشم بی زری که بمن آنچه بقارون زد کرد به ارشاد و خان بآن خوبها بختیاری
 بآن ولیر بهما و محمد خان آفریدی شخصی است که باندک سخی سرداران لشکر و بیله را بخود میکشد و هنگامه آنها را بزم
 میزند آنها همه فاقهای پی در پی میکشد و مطلقا عتس سفر کجا دارند تا امدادی شود و وعده سو که وصول روز مر
 بمیان نیاید کار مشکل است عاز قریب بیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان تمتع شده
 بر مکان افتاده اند این بهر دو مکتوب با طرف خود از نظر نواب بگزارند باندیشته تاخیر جواب نواب تنو شستم و رنه
 روی سخن بجانب نواب است سعادت خان را شاه ولیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
 مشرود عفو تعصیر ناکرده رسانیده شود و السلام مکتوب همگنا و هم اینجا از آوازه صلح نواب و جات
 با نجیب خان گوشه پاست و آنچه از برادران معتبرترین معلوم شد جات بار و بیله بنا بر مصلحت خود و بیله
 راجه بهادر سنگه و ولیر سنگه آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه است چه که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
 از اساک مردم را بهر ساخت و در نظر با بسک شده و از بهر عالمی کس را بر نواب اعتمادی نمایند دیگر یکدم ضرورت کسی طرف
 بگیرد باید که نواب از قریب و شان آگاه باشد چه چکه شمنان دیگر که در طرف نواب نیابند بجای آید اول اعراض خود را مقدم دارد و اعتمادی
 در نیوقت کسی نیست که سعایت عزیزان بنویسم دل تنگ شدم که انقدر تو شتم و احوال شهر را تحمل از فقیر نهان نمی ماند

و آنچه واقعیت بفقیر میرسد بر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود در نشان بدهند ندادند و گنگر
بنائی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر
از قوم سهل و آنچه از شر فاند منافق و بیخ فساد این همه تربی آفتادی آقا است که نه بر تیر ادا میدی یقین داند
و نه از شر و عی بقطع ماکجا واد بیدار کنم انسانی و آشنا را دگی برین و سوزی آورد و گرنه مرابا و نیا و اهل آن
چه کاست و دوریشان شهر هم خوش نیستند آنها که تریطیم بای زرد واده اندام فر با مخالفان ساخته تحریف شد
آمد و آنها که فائده بآنها نرسیده دل را بر جیب بسوزند و چرا با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که با حاجات
پرسد و نواب از فرقه در ویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد و کس نه نسبت است که بر سر
او افتد و حاشه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود و خدا بداد برسد ظالمان را مقبوض و مظلومان
را راضی گرداند - و السلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدلی در پیشاور رخت آقا است انداخته
و تیمور مرزا پسر کلان خود را با فوج بیکران برای بند و بست ممالک خراسان رخصت کرده اندیش
اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سردار و و غالب است که این کار
از فوج خود بگیرد و اگر حاجت بجزکت خود او خواهد افتاد مالاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست سر نهاده
ندارد و التوسعات فراهم نیارده فوج قدیم همراه دارد و بس مردم دلی که عادت بفرار دارند بی اختیار
دست پاچه میشوند و اینجا من رحمت بسیار است و همین مناسب است که فتنه از لاهور قصد دلی نکنند
آبروی ما و شما یکیت پای گیرند ایم عمل برین آیت کرده ایم فَقَدْ قَامَ إِلَيْنَا اللَّهُ بِرَدِّهِمْ
بهرت پور بالفعل خوب است اما برای آینده خوب نیست که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد
نسخه فقرم از مستقران متحد چنین معلوم میشود و نواب را خوب شناخته ایم پس در جهت رست شکر و شکایت چرا
و عزیزان بقدر فهم خود دینی یا بنده شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعض علامات
ناراضی تصور نمایند و هر دو از حقیقت کار فاضل فقر مثل آئینه اندگاهی که نواب بهر نیتی که باشد تلفت میشود
عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض بیناید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی
نمی نماید و مردم در گفتگو با سعد و راند این میزان بیاد دارند اندیشه صدر حرکت ما را بعد ازین موزون باین
میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را در می یاخت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استند ما را

از شاه ابدلی داد
و ابلی صفتی است در قوم
ازین
الکسان فوج جهور

و مفاسد و استعانت و استمداد و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می رود و اینها
 حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان باشد و یعنی توجیه و امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیاید
 اینقد که بر عایت خاطر اغره زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب هفتاد و دوم
 آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
 متعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر است خواه
 بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور احد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله
 تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات بلی حیلولت صفات مشرف شده
 او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناکار ما را باین دولت مشرف
 سازند اما اصل تر از آن شهود و عبادیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب
 سعادت حضرت انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام مکتوب هفتاد و سوم داخل نمودن حاقط
 سرور خان جیو در طبقه مضائقه ندارد و که دست شماست نفیر است و آنچه از او ده کسب طریقه و التزام
 صحبت در ویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر زخم بیار بطرف این عزیز میکش ظاهر انصیبی قوی
 دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافیت دیگر آنچه از التماس در تخلص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان
 نوشته اید فقیر در نیاب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
 محبوس بودن این حبس مفید است دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد
 تسلی آن عزیز نباید کرد بعد نومیدی بسی امید هست و در پس ظلمت بسی خورشید هست و از فقیر
 دعا خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
 دوستی المحقوق محصیت است والده غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بحفظ
 امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که زرق هر کسی همراه اوست و السلام مکتوب هفتاد و
 و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رو سیله ما برای اخذ طریقه بجهت تمام
 روز از توجیه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی
 نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بطور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شد

و از جور و درازن این مردم با شمع خورشید و خیر احرام بسته می آیند از دست عرفی کمتر آگاه اند و علوم علما را نیما
زیاده هر دو نسخه فقه نه باجمله حرکت باین طرفها از برای مردم اینچنین و مفید واقع شده از سنبل و امر و به
تا شایعها چنانچه در جمیع منازل دست و دست و جماعه جماعه مردم از قوم رو به سیه اکثر و از مردم بهندی کمتر از طریق
علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از آنها بهره آمده اند بقصد رفاهت بهر بی بیهوشی کسب مقامات
میروند و اکثر علما اینچنین و مشرف به نسبت طریق شده و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بهر بی رفت
میر سیدین خان که از مقامات مصطلح گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجیه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً
درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلا گذاشتم ام مردم از صحبت این بزرگ
ترا ده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم
که شما هم طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را بمیر سیدین خان تفویض نمایم با طاعت نمانده با همه بی طاقتی
هر روز شیار توجه می افتد زنی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که
محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه بگیرد و السلام مکتوبت هفتاد و یکم بعد مد و صله
از فقیر جانجنان جناب فضیلت و ولایت آب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
آن مروج شریعت و منوط طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله اشاکم دیسر اکلم اسلا و در نیاید بشما
نیکی به فقرست و وجود شما با عتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصدق چندین انوار فیوض برکات
در ذکر از شما عزیز تر و در اناث از بهر حیوانی از اهل بیت شما مخلصتر نداریم و ما را درین اواخر فقری بجز
مفطرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده پایا را ان حلقه هم بقدر توجه می نشینم و بس از یاران زمانه تو قوی
نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده باینست بسیار بگردن میگذرانند و جنگنا
بکاری بر ندمن دیوانه تاب این کرده ندارم خبر دلگداز دوست و دنوا از آنچه بدل در دستل رسانند
نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
اخری و اگر دید و از عمر حاضر به بخور دارا حمد الله فقیر سخت تشویش دارد و عمر طبعی فقیر خیر شده و اگر نه از عمر خود
باین بخور حاجی تشبیه می کنم که محنت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا
در حصار و نیب بهر چند سر ننگ از علی رضا خان چون طریق را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت خیمه ری شده

بجای خود
نویسید

و لطفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند و در حلقه شما داخل خواهند شد توجیه بر طیفه قلب ایشان که اول
کار این طیفه منطوقست ضرورت و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری و در تحریری آید و شکر باطن نیز
مردم نیکو دوع هر چه بشود یا سلامت مانده یا ران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصا
غائب در وصول فیوض دیرکات حکم حاضران دارند و السلام مکتوب هفتاد و هشتادم
فقیر از طور تحریر شمار دوزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را برادر باز آورد و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما در غرض و آید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع و آید و بر طبقی
که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم
این نسبت است تسلیم نمایند چه جای اظهار حجت و مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلقت
شما همه متطورست بنا بر خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملایم اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر طبابت
اثر واقعه مرحومه طف النصارید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدای تعالی آن مرحومه را بیامرز و در بزرگی
توجه کرده اند که شمول اخصال و الطاف الهی است و از بر خور دار احمد اندیشه داریم سلب غم الم کرده
یشود و انشاء الله تعالی زود تسلی میشود و آخر نسبت طریق و طبعان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و
باخوان طریق و اخوات پانی پت بهمه سلام رسانند مکتوب هفتاد و هشتادم برادر من عجب کار نیست
که هر واحد از مردم پانی پت لبر نشکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود و اگر راستی و ویتا
شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادل هم خاطر مردم مرغی نرید که طریق
پیران طریق نام میشوند برای خاطر لیسان و دیگران را آزار ده کردن و خود را بدنام ساختن باین کمالات ظاهری
و باطنی دوز عقل است انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مر تو قتی
که باین مزایج که من دارم تمسکی از زمین رسد و رفته از گلاوٹی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند
توقع حیات نموده معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق و زنجیر است که نمیرسد و یا ران میرسند و فقیرین
بی حقیقت و هیچ کاره یعنی دلیل الله را بی اختیار و وسوسه میبارد و عکس محبت او و مرآت قلب
فقیر افتاده و گردن در باطن هرگز نشستی از نفوس حسنه که گمانا رفتی نشینند و معصرت خاندان عالیشان این
صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهورست اما اهتمام اخلاص ایشان از نیجا میتوان دریافت که

جواب رقصات ما را نشنیدند اگر چه کثرت اشغال عزیز میخادامان و دیوانه را تاب این لجه اهتمامی نیست و
 بحکم انصاف اظهار جواب سفارش نباید کشید که جواب این مرسلات بعمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده
 تقصیری راه نیافته جز اہم الشد منظر ازین تمہید است که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریق و سیان
 شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفرائین آدمیت بود ناجار است
 تخریر زدم شاید که اثر کند و کار اینها که مقصود فقر است صورت گیر و السلام مکتوب هفتاد و ہشتم
 رخصت محرم محل بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
 و بجوی و خاطر داری بمیانہ تمام بگوئید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستالت بسر برید اگر فقیر را در قفا
 بد بگویند هرگز مقابلہ ننمایید و هرگز نہ پرہیزید کہ خیر ما و شما درین ست مگر کار از حد بگذرد و آنوقت بمشورت پیر علی
 کہ با وجود جہت ایشان طرفدار فقیر است و نیز از اجدان ایشان هر چه مناسب است باشد بعمل آرید و اگر
 ایشان بجای کس بروند ہرگز نگذارید و در امور مباحہ توسعی ضرورت کہ مباد از قسط سودا افتند پیدا شود
 پیر علی شور و دانی موثری در سر دارد پس استالت او ہم ضرورت و اگر خواہید ننمایید کہ مباد از سودا
 والدہ خود تنگ آمدہ دور تر برود و دعا کنید کہ مزاج سودا میان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خجست
 و اتفاق برادر شما حاضر جمع نیست کہ مراد قسط مجبئی کہ با خاندان شما هست تاب تحمل این کردہات نیست این
 راہ در قصد آن طرف متردوم کسی شمار نخواہد گذاشت کہ کنار گیرید چہ کہ عالمی بظاہر و باطن بدان شما
 آونجہ است از اندرون دعا خوانید از شما بسیار راضی اند نہی اقبال و طالع دالسلام مکتوب
 ہفتاد و نہم نفس قدسی شخص علوی مہربان قدر دان این بیچارہ ہیچدان فرید الدین خانہ صاحب
 بقطع نظر از کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میداند و نسخہ سائل طریقہ از مولفات شما و خدمت ایشان
 بود برای استکتاب گرفته و نسخہ دیگر در ہین باب کہ برای حبیب شیر لطف میان منیر صاحب تالیف کردہ اند
 درین سفر سہیل از نظر گذشت برای متدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسودہ آن
 پیش شما باشد ارسال دارید کہ نقل گرفته شود و طور ماریای مسودہ رسالہ تصوف بمعرفت مولوی غلام علی
 رسید و بمطالعہ این مطالب سائل ارجمند مشرف شدہ از موہب عظمی و عطیات کبری دانست تحقیق
 بعد توضیح کجایافتہ میشود و خطا برداشتم بارک اللہ فی برکاتکم باید کہ رسائل صغیر کہ مصنفات خود

در مجلدی جمع نماید و تقاضا نکند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد
 ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام و درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار استودی است
 و برای وزن اعمال بمنیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشتر آنکه محتاج
 بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از دو سیله نیست اگر اراده تحریر نگذارد
 خلاصه السیر در نظر برشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا در زنی جلد اول پیچیده شود نسخه شرح
 سفر سعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبید بدست می آید تری از شما کیست از اہم
 حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی ششم
 قدر آنرا بپایند و باب و کتاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الشریع نیست نسخه
 سیف المسلول را مرز و االیان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
 فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتم و م بر خور دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
 بر عایت حرارت هوای چند مقام کرده بعد نزول باران بستان و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
 سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بستان و سوم این ماه بود و روز واره فراهم آمده بودند که آثار
 ولادت در کار خانہ پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که و شنبه بود احمد الله را
 رخصت نمودیم چون با احمد گنج رسید قریب بستان سوار و هیله از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هو
 جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه مارا از محمد جمیل گرفته گرفتند
 احمد الله بنارتنگ و عارور قهای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت
 بسیار در جای که آن سواران توقف کردند این بر خور دار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود و آخر کار بجنگ رسید
 و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان دایروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بروی برین
 آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خور دار با وجود
 شدت آفتاب و جراحات مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم
 شمشیر بر شانه رسیده هفت بنجیه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خور دار
 موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتم و ویکم ساخته
 درین ایام انیت که امر فرمود که بست و تمام جهادی الا فی سبیل الله است بعد زوال سکی صاحب یعنی والده شمار طاعت
 نمودن عین وقت یک سوره آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و بهیمن نموده روانه پانی پت
 خواهند نمود و اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهد رفت و این وقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
 و استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بان مرحوم
 حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید اما الله را نا الهیه را چون اکنون تمنا این است که خدا بهو جیور یعنی
 متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوی بزرگ تر از ایشان در آن خاندان مانده و در فقیر نیز حالتی مانده
 فردا پس فردا خبر انتقال بهم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین نجف دست حاضر خواهد شد از توجیه طریقه محروم نداند
 و قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی است و مورد رحم و مودت محفل
 از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در افتاد توجیه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و از انقطاع
 از دنیا و اقبال با خیر و محبت خدا و رسول اوصالی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
 صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غرور و فریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب نهم و دهم
 هر چه بامردم آزار دین میسر میسر جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم بهم زنی باکی و گشت نیست
 اگر بایزیرگان با ادب و با خردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
 خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن است باید کوشید و غضب و غصه را باید
 خود و زبان را از کلمات نالائقی باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
 شما را بنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
 مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند البته توجیه بدیهه اجازت است تا شیر خواهد شد از جناب پیر
 امید قوی است و بذکر آنی جل شاناه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید و رعایت
 قوی الحقوق و اخلاق حسن ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام -
 مکتوب نهم و دهم معلوم شد که لاده حج کرده اید از دیداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
 که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الحاح تمیلاست اختیار کردن

و مگر کبار برای امای متجی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر کردبات زمانه صبر نموده
مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کافر موده این خطر را ز دل بر آید که فقیر را آثار بسیار بد مل خواهد
رسید و از درد و دیشان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
تخیر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که لقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر در پست
سایح گنجی بے دود و بے دام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تخیر بر رسم غز پر سی
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تغزیت کردن باعث هيجان غم میگردد که تذکیر محاسن
مستوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم شمول فضل و کرم الهی یا نقیم و ختمانیر کریم خاطر
وارید و تمهیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر تزییات باطن که نوشته آید بیجا است فقیر هم معلوم
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه شبانه شود و در مسافات کلمات نبوت و دخول ظاهر میگردد و از خوبی
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر
میسر میشود و شکایتهای نایا و آوری گلزارهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجا مید و چون این بے پروا و اینها خبر از بی ایتما می اخلاص میدد و حوصله خصوصیت آنرا
بر نمی تابد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دو جهانی از درگاه و السلام مکتوب هشتم
و چپا رسم آنچه نوشته آید که درین تلکستی تصدیق نکند چه معنی دارد و در تنگی اندک و فزونی بسیار هر چه
میسر خواهد شد خواهیم فرستاد و خداوند تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و کند
از تاسازی زمانه سعد و رم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فائده انشاء الله تعالی رعایتها خواهیم
کرد که شما را شفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سوا و خط بهر ساند یک شخص محترم را مقرر
نمایند که جواب ما را بنویسند یا هر کس را از خانه گفتن مناسب نیست و السلام مکتوب هشتم
و چه کنم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل میکنند و مقدمه با ارباب اصلاح
می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

و ابرو که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب نوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج رفت
 ایشان شده ام دوستان هندوستان را بجا سپردم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم
 رسانید اگر خدا و را باز داشت قحط است و گرنه هر چه با دایم آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدائی
 احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دینی خود معلوم است
 و بر بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صد فیان شب در روز خدمت
 میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انبیا گویم بفضل الهی
 طیب و دوا همه میسر شد بچاقی بود و در نه توفیق نمانده بود و خدا ملاقات روزی کند مکتوب هشتم
 و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا امانی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
 برآورد که نسبی در امور سلطنت نمانده خدا نیکر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریق و پرداخت
 احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بهین مقصود بود و الحمد لله علی احسانه بایک شما
 موافق گفته فقیر بر سر دیواری حاضر شده تسکین و تسلی میکرد و باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
 نظر بحقوق فرزندی تقدیم خواهم رسانید زیاده برین از شما اسید است و بر اعتماد آن بر خود را خاطر جمع
 و السلام - مکتوب هشتم و نهم معلوم شد که بجهیز جنازه پادشاه بیکم یعنی دالده حضرت مولوی
 شمس الدین صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود و اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
 مسجد جامع یا در این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
 کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهند شد و السلام مکتوب هشتم و نهم بعد حمد و صلوات از بیچاره
 بیچاره فقیر جانان صاحبان اینجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن سلطانیه نمایند که بمحرد
 ملا حظ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب او صله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت
 بوطن و آدم و بجانچه جل شانہ آنچه در حق ایشان بسبودی دانند بظهور آرد و بوالده ماجده ایشان نوید
 این رخصت و سلام رسانند و السلام - پر حاشیه رساله مولوی غلام محیی احمد و نصله
 علی رسول سر کرده علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام محیی او صله الله الی ماتینی که نسبت
 اخوت طریقت باین بیچاره جانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر رساله

وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانید ندقی نیست که باین همه ایجاز قدر کافیت بیا
وانی جزایم الله تعالی خیر الخیر اما تعرض بسبب تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشفین
اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن مضمون مصلحت عمده است بی الاصلاح بین العائین العظیمین فرحم الله عبدا
انصف و لم یسف و السلام علی من اتبع الهدی -

المقولات

ایمان محمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم و دوستان خدا و رسول را و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بهست نجات کافی است و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عمده علماء متبحر است و عامه مسلمانان بان سگلف نیند - محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم صحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورت دانست هر طریقه مستقیم که فردا بصورت پل هر طر ظهور نماید هرگز درین جایبلیه و احوال حاجی از آن هر طر مستقیم نیست فردا از اینجا باستقامت خواهد گذشت - یکبار را فاضلی بجه ادب در جناب ابی المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن گشود و ما را حمیت دین و احترام صحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بکلیت و در بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم با اضطراب تمام فریاد برد آوردم که بجزرت امام حسن رضی الله عنه از سر من در گذرید بجز دشمنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ رحمته الله علیهم لازم است و در حق پیروی و اگر از راه نفع و استغاده عقیده فضیلت نماید از فردا محبت مستعد می شاید در حق حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه که طریقه نویسان نموده اند مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریف فرموده و زهد آنها بآن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الاف بهم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که با قرار پیروان علماء و عقلای تهواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمته الله علیهم نباید نمود که آن کابر و دین از مشایخ ایشانند - عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن و رینوقت سخت شد درست که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

سید که از تقصیر معافی
 نباشی ست و دیگر از عفت
 دیگر از نیکوایی و ابد حال
 خیال ست اما در تقصیر هم دارد
 از نیکوایی نیست سید
 او را که خود را بداند و بداند
 بر خود و بر دیگران و بر حال
 است و خداوند غریب
 را در سبب نیست
 و در سبب نیست
 و در سبب نیست

اتساع و برت الرقة و الرقة تجلب الرحمه پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه احرام بود و در مرتبه تفریس
 احتمالی نیست مگر در دفع و اعراض مباح گفته اند و فی را کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی
 میسرقتند و آوازنی بسبح مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر عمره بود و در بعد از اجتماع امر
 نکرد پس معلوم شد که کمال تقوی و احتراز از چنین آواز است بزرگان نقشبندی که عمل بجز نیت معمول
 دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرستیزی نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه
 ادبی همچنین از کمال تقوی و در کسب اختیار نموده ذکر جبر موقوف داشته اند مسئله توحید وجودی از ضروریات
 دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
 احوال محبت معذورند و بهارست رسائل توحید و تحلیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
 ارباب معرفت و قبیله نادر یکی از علما و سنائی دید که علمای صوفیه بجنور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر اند
 علما از صوفیه شکایت نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نموده و در شرع خلط
 پیدا شد بی باکان به اهتت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
 حق سجانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منکشف گشت نقوش
 تمام کائنات در آن منقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یاد آمد الا نشیاء اعراض مجتذعه
 فی عین واحد دریافتیم که عکس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده
 در ظاهر وجود منعکس شده مصدر را تا مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه
 مشنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
 عالم الملك الود و پس معارف توحید و را نشان سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موقی
 ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیات
 فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از یاد و کرامت فرماید فاضله فیض
 و حل شکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات ینماید و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش
 متمثل گشته واسطه برآید کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معالیه هم نمی شود شخصی نزد فقیر
 گفت که شما از مکّه معظمه کس آید گفتیم من کعبه گاهی زرقه ام گفت من بشما در مکّه شریف ملاقات

کرده ام و مصرع بیانی که از یاد من رفته بود مرا شاد و گریه پذیرس باید که انجمن واقعات موجب عجب مسابقات
نگردد و از او شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت وکیل امور و تعالی است **س** او بدلهامی نماید خویش را به
او بد و زود خرقه درویش را به پیری و مریدی درین طریقه محض به بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمیع و توجیه الی الله و صحبت مرشد ضرورست - اختیار اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه محبت
الهی است گاهی فرط محبت محض موهبت بود و اولاد و ام ذکر بشرط آن فرض طریقه دوستان خداست
تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کشید نیکشاید هرگاه در ذکر کثیفی و بنجودی دست دهد بجز
آن باید پرداخت و اگر رو بخفاز و باز ذکر تفرغ و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد و کیفیت
و وام پذیرد - اوقات را به ذکر و عبادت محصور داشته مدرکه خود را از اتفاقات بما سوپاک باید داشت توجه
و بهجت خبر بفهمم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذشت تا ملکه حضور را نسخ گردد
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بجای سجانه
جمع یا بدرین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مرید عنایت الهی است و الاصل کار
حصول مرتبه حضور و آگاهی هست - دل سلیم از توجه بغير پیدا باید نمود و واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب شتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت
مرشد گاهی کثرت ورود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصورت
آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقدمات را بنی صورت واقع پیدا میکند این همه شعبه با
دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز
عظیم است - ویدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است
تبرکینیکه باشد از مناسبت راسته بشارت رسان است هذینا لا **س** باب النعیم نعيمها
در وقت غلبه خواطر التجار و تفرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب الین داشته بواسطه او
التماس از الله امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** بیت سراج قائم نیستی به عاشقان را نه هب وین نیستی به نظر بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر و انست لب چون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر نمیداد و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ گویند اگر مقدر بود می چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تنه بیا خلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعنه خلق عظیمه صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لانتقم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقیش آنست که هر فرسیده را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکند لا چند روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن زمینه زایل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که ذمام هم بجا آمد مبدل گردد حق نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و اتصال ذمام ممکن نیست در حد وارد است اگر شنوید که از جانش قطع گشته تصدیق نایند و اگر شنوید که کسی از جملت خود برگشته باور نکنید لا تبدل یل الخلق الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالاد رحمت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا و صف سالک میگردد و در قنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد مسلوب میشود و جز فاعل حقیقی در شهود سالک نیماند - توسط و هما اعتدال در اکل و شرب و نوم و لیقه و اعمال و عبادت کلامی پس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نقص قاطع است در نیاب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت برون گردد و پدیده بریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بهیلت را دیدن کار گذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استخوان و کبر یا خالف بود و عذر تقصیر و امید و اشق و وسیله قبول سازد و گناه آنکه با بسیار داند و نعمت قلیل را بشمارد و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت در عهد و پیمان باستانه لازم حال بر رونندگان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که مخموی است بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دو قافق تصوف و فنون نسبت

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعای حزب البحر و طیفه صبح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت تامل مشکلات باید خواند نماز تجمعه دو و از ده
 رکعت هر قدر که آسان باشد بقدرت سوره اخلاص یا سوره یس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
 شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب چهار رکعت
 بعد سنت عشاء و سنت عصر و تحیته و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکد و جز و کلمه تحمید و کلمه توحید صد
 صد بار در سبحان الله و بجهه وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است معین
 اندرین اعمال حضور قلبی ضرورت است حصول فدا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توجه بخدا است
 اگر چه درین طریق زود میشود اما تحقق و ثبوت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا قطع ملاقه علمی و حبی از دل گردد
 بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمه الله علیهم کسب مقامات طریق که دیم و زیاده
 از سی سال است که بطلبان حق عزوجل طریق یقین نمی نایم شصت سال شده باشد که توجّهات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه بقای قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته حالا اما قنای
 چنانچه باید ظاهر میشود از ظهور کمال فنا بار یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت
 کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود که یا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود
 گمان می بریم که هنوز زنده ایم و ازینجا رست سفر بر بسته در وقت ظهور فنا انقدر دید تصور غالب می آید که
 خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگرد و چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه بنبانی میگرد و بختون
 تمام منع کردند روز و دوم خود را منمودند که بر خیزید مروحه بنبانید و فرمودند ویر و نسبت فنا نیه ظهور میداشت
 پنداشتم که شما از وی بهتر یا دی نایم پس بختون منع نمودم و در وقت نسبت بقایه ظاهر است و تجلی
 عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم بر خیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت
 تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت دارد می شود امری و شوارست نظر بهیبت تیرنی
 تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد بعد حصول مقامات طریق احوال سالک مثل موقع تصویرات
 مختلف میگرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش محفوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی
 دیگر بر توفیق دیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکلمات

[illegible]

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متغذی گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد
که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر بخواهد
و قدمی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجدی
رسیدن سخت تعذر دارد و کشف همچو که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پیر
بگفتن بشارت بر خدا افر است و سالک را مغرور نماید نمود تغییر حالات و در و در و روات و دوام توجه الی الله
و محبت خاطر و تعمیل اوقات بوظائف عبادات عمده نهایی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
و تیر دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ نمی نماید و در جمیع طرق اهل التذکفات و تصرفات همان نسبت
شرفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریق مجدی است انوار سیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
گرم که بتیابی شوقی نبشید بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود و کمالاتی اندک صاحب
را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیر و نهر بعد زمان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده
علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بهجت محنت عمل لازم است - علم حدیث
جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمانی افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی
حسن پیدا می شود و عجیب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواه آن مملوک
و بچیده اسطوره سر بر نبی معصوم که خطا بر این راه نیست بطل نمی آید و روایت نفع که ناقلان آن قضاة
و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب
از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا نَكَلَّحْ سُنْتَ أَمِيَّات
غالب الصلوة اما در نیوقت که حلال بمقتود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری
میباشند و بسبب رواج بدعت و رعت نیکو علمهای آید غرض بخت و تجرید و حق سالکان راه دولت
بازگاز از رنق ساختن و بیادارند علی پروا حقن و در شهر شهرت داشتند و هیچ ارث و وارث نداشتند
دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ أَخْطَأَ
أَوْ لِيَأْتِي عِنْدِي الْمَوْهَنُ خَفِيفُ الْحَاذِ ذُو خَطِّ مِنَ الصَّامُوتَةِ أَحْسَنُ عِبَادَةٍ زِدْهُ وَاطَاعَةٍ

معه و تیره و تیره نبین
مطلوبه از مجتهدان زنی و سوا
نعمانی و باجماع از اهل سنت

فی السور وکان فی الناس لا یشار الیه بالأصابع وکان رزقه کفایه صبر علی ذلک ثم نفذ
 بیدانه فقال عجلت منیته قلت بواکبه قل الله رواه احمد والترمذی وابن ماجة
 بار شرف زیارت صاحب خدا صلی الله علیه وسلم دریافتیم و عنایات کثیره بحال خود دیده و در سرتبه
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بود و فرود آمده فرمودند بایان
 که ما و شما شانه‌های خود را با هم چپا نیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برادر زاده کشیده ام و راحت نفس مبارک
 بمن میرسد درین انبساط نشسته شدم و پیروزان گان مهر مندی در اینجا حاضرند آنحضرت یکی را امر باوردن آب
 نمود و بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیروزان دای من اند فرمودند امثال امر مای نمایند پس عزیز
 از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند
 فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
 گذشته است فرمودند اگر چیزی یادست بنویسند بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان ان الله تعالی و را
 الوراثة و الوراثة خواندم بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند فرمودند باز بنویسند باز این عبارت
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح کی از غزنینان بپگاه آمده گفت
 من اشب خوابی دیده ام که شمار ویای خوابی دیده ایمان رویا که امست فقیر این رویا پیش او فتم لیس
 متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سوار پا نور و حضور در یافتیم و از
 کیفیت بای این خواب که بهتر از امر بیداری است تا چند روز هیچ عطش و اشتها نبود در سنامی دیدم
 که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواب
 نقشند روزی آنحضرت بنید قدس الله اسرارها مجسمی نشسته اند و آثار استغفار از ما سوا و کیفیات
 حالات قنای رسید الطافه ظاهر است همه کس از اینجا برخاستند گفتیم کجا میرود کسی گفت با استقبال میرود
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر شریف فرما شد ندخنی کلیم پوش سر و پا برهنه شود و لید
 موهمه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بحال تواضع و تعظیم گرفته اند فتم این
 کیست کسی گفت خیر التابین او یس قرنی است اینجا حجه مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

عنه جو افیا شانه
 زانو گرفته نشستن
 صبح

در آن حجره درآمدند گفتیم که باز گفتند کسی گفت امروز عرض حضرت غوث الثقلین است بقریب عرس شریف
 بروند - و قتی که فناء دینی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی و مستغرق بموصوف میگردد و
 خود را در واقعات مرده می بیند و نیان و بی شعوری لازم حال او میشود و ربابی که فقیر را فتای قلبی تنها
 حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست را و قطع علائق و زوال هوا و ازل گشت و در واقع می بینیم که سر سن
 از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدیم گویا سن مرده ام بهیمنه و تکفین سن می نمایند پس جنازه
 برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمته الله علیه برای دفن بردند و روح سن همراه ایشانست
 تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجا که انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و کبر بعضی که در حدیث
 ثابت است آمده و ندانی بر زمین زنده درون قبر درآمدند و جان مرا بانش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده
 رفتند و من در قبر بارام تمام جواب فتم و نیز دیدیم که سن ازین جهان در گذشت و مردم بعد بهیمنه و تکفین میخوانند
 که جنازه را بر و از نالگان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح سن
 با ایشانست و در نیوقت رباعی خود بگوید در پاعی منظر نشویش چشم و گوش نشوی و سر بایوش و خروشی
 نشوی و باید که پایی خود روی تاسر گور و ای جوهر پاک بار و شوی نشوی و از قطر محبت که فقیر را بجناب
 امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سرشار نسبت علیه نقشبندیه ایشان
 اگر بمقتضای بشریت غشاده بر نسبت باطنی عارض میشود و خود بخود رجوع باجناب پیدا گشته با لقاات ایشان
 رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بجال فقیر نموده از روی تواضع
 فرمودند الاق اینهمه ستایش نیست - نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیر
 را نیازی خاص باجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جهانی توجه باحضرت واقع میشود و سبب
 حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست سه فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدره نرا گشت
 یا اللی امیر المومنین حیدره بجناب ایشان عرض نمودم نواز شما فرمودند - محبت الله اهل بیت اطهار رضی الله
 تعالی عنهم موجب بیان و سرایه بقای تصدیق و ایقان است بیچ علی بجز محبت این کار برضی الله تعالی عنهم
 و سید نبات نداریم بلکه منظر اطاعتی و رفت بجا که بجات خود بتولای بو تراب گذاشت و سحارف
 حضرت مجید رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و هائی که از احسانات دارد نموده اند ایشان خود

[illegible]

رحمۃ اللہ علیہما ہر روز چہار صد کس در پیش محبت استفادہ جمعی آمدند و موافق فرمایش طعما ہانچہ میشد
و با وجود اینہم تنہم سالکان بمقام بلند میرسیدند کہ ما را این طریقہ بر بہمت و توجہ مرشد است یکی از ارباب این
طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقہ حاجت با اینچنین اعمال نیست کہ
بزرگان مابنای کار بردوام و توقف قلبی و صحبت مرشد نہادہ اند عمر فائدہ و مجاہدات شاوقہ خرق عادات
و تصرفات ست و حاصل ووام ذکر توجہ الی اللہ و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاہرین را
نظر بہ طور خرق عادات بود و خواص معنی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہما بدین یکی از اولاد و اجاد حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ
رفتند وی از عجیب صاحبزادگی و شہرت ظاہری خود و تخیل ایشان برخواست صحابہ ایشان ازین سبب
اوبی ناخوش شدہ بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرہ ہمت ایشان طریقہ نقشبندیہ را ایشان
گرفت و بحالات نیک رسید اقربا ی او را رجوع باین طریقہ ناپسند آمدہ گفتند طریقہ آبا کر ام خود گذاشتہ
طریقہ دیگر آن اختیار کردید گفت خدا نہ قادری است و نہ چستی ہر کجا مقصود یا فتم بطلب بیان شافتم
جنارہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ بہرند برودہ دفن کردند و در راہ وقت افان جواب اذان از جنارہ
ایشان مسموع گشت یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسر گفت ایشان
حسیر کردند معلوم نمودند کہ غیرت الہی در صد و ہتھام او بکرت حی آید یکی را از حاضرین فرمودند کہ آن بے
راستہ جنگی زندوی توقف نمود تا گمان آن زن بیفتاد و بگردبان متوقف خطاب نمودہ عتاب کردند کہ
تو ن او برگردن توشہ اگر اتمثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نمیداد و لبلاست مینامدہ اتمثال
امر مشایخ بے توقف باید نمود کہ در ضمن آن حکمتها مضمر باشد شاہ گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد
رحمۃ اللہ علیہما یکمال زہد و ریاضت موصوفنا بودند میتوان گفت کہ محل غبطہ سالکان خانقاہ حضرت
جنید اند رحمۃ اللہ علیہ میگفتند کہ مرا بعد سہ روز اندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود و در وقت شدت
بوجہ برگ درختان یا پانچہ از پوست خیار و خرپزہ می یافتند در آب پاک کردہ و بخوردند کہ گلی بود کہ تا
سی سال بردوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزہ در شدت گریاہ آب حوض طلبیدند کسی
عرض نمود کہ در اینجا چاہے ست آب سرد شیرین دارد فرمودند از چندین سال مادرین سبب سکونت

ملفوظات مرزا صاحب
جلد اول
صفحات ۱ تا ۱۰۰
تقریباً ۱۰۰۰ خط
تقریباً ۱۰۰۰ خط

داریم هرگز در و هم نماند که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب عوض خورده بشود و یکبار شخصی صبح
 دنیا بیدار ایشان فرستاد فوراً برخواستند که بر حاج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سلسله
 سوال کرد آن صرة با و دادم فرضیست حج از دمه ساقط گشت یکبارخواستند که ادا زکوة نمایند که و ادا
 هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
 خداوند که مقصود حاصل شد نصاب از بجه کاری آید که خزینه فقرا را باب الله است بجا تمامه از
 فقر اداری رقص و شغف داشتند و در ول یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
 کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت خاکساران جهان را بخت منگره توجه دانی که درین
 گرد سوار می باشد و انگار یکس بناید و درین صور معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان
 رحمه الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادہ کلمات باطنی وارند - روز سه
 عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
 عمر نمانست باقی و بال آخرت میرسد اوقات همان بود که بایا بسر رفت باقی همه بیاصلی و بخیری بود
 در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بخدا سرف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
 باینجه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بخوردند سیف مودند از بركات طعام ایشان انقدر نور
 باطن می افزاید گو یا طعام نخورده ایم و گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
 و ظهور نور نسبت تمام بسیار ایشان نور شده بود و منشوی از محبت شتهارین شود از محبت تلخا
 شیرین شود از محبت سرکه مال میشود از محبت خار مال میشود ایشان بجناب پیر خود نوشتند
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود و جواب
 بزرگداشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که در باطن پیر است
 می شود و چون دیده عقل آمد احوال معبود تو سرست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک
 کلاه حضرت خواجہ احراز بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرست و دریافته چشم بگشادند که تبرک کلاه پیر
 بیاید و سیله سن بدرگاه الهی ذات ایشانست و آن نور نسبت فدای تقشیریه و انوار نسبت احمد
 فرقت است و در کیفیات شیرتها و شاست و انتفانی که پیر بحال مستفید خود و در آن پیران پیر کلمات

که اینجا بسبب قرب ابدان معنی قوی متحقق است - روزی حضرت شیخ بزیارت مرزا حضرت سید و نواب
 کرم خان که در یکجا واقع است رحمه الله علیه هم رفتند بعد توجیه هر دو مرزا فرمودند نسبت هر دو بزرگی یکی است
 اما نسبت فقر و ورع مرزا حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد از حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله
 و کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که
 روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
 حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه - در توسل
 بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المتین است که به ترتیب قرب فائز میگردد و مستفید اگر فیضی حاصل
 نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان
 بسیار معلوم شد باینچس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجیه مبارک آنحضرت بحالش مبذول
 نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف است مغلان در صحرا یا وقت
 خواب اسباب و اسباب خود بحجایت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود
 و ریناب حکایات بسیارست تحریر آن با طالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه
 بحال زائران مرزا خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتهای نمایند حضرت خواجه
 قطب الدین را در شهودشان استعراق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین را بیج التفات با مسویت
 رحمه الله علیه عرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل
 نسبتهای باطنی این عزیزان و قدما صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست - سر
 مرزا امام بدر الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهری
 نشد بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در فایده لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
 بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدایتهاد رسیدند و دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفای فائز
 گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جان فدا نمودند و دفعه جذبات عنایات الهی ایشان
 بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در
 تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز فاض دارند با اینهمه علوم و کمالات از علما ربانی اندر شل

صفت فقر و ورع
 روزی از یکی از بزرگان حضرت
 سید و نواب کرم خان
 شمس الدین که در توسل
 مستفید بودند با وجودی که
 سن مؤخر بود و در کثیفات
 مسوی غایت ایشان دل
 و وجو شایسته بود
 و توجو شایسته بود
 آن غایت خود می نمود
 و در این شایسته بود
 روزی حضرت ایشان را
 روزه بیجا بود
 بعد از آن فرمودند
 چنانچه از غیب نسبت قوی
 چنانچه از غیب نسبت قوی
 ایشان مدد لغت را کردند
 بودم از آن حضرت خود شرف
 از آنکه باینکه ای مطلق بود
 که با آنکه باینکه ای مطلق بود
 حجت و توجیه از آنکه باینکه ای مطلق بود
 سحر و جادوی و اینهاست
 این نورانی و اینهاست
 یا نوری است و اینهاست

معاذ الله که نمی توانیم
 از آنکه باینکه ای مطلق بود
 یا نوری است و اینهاست

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا خدمت را امامی شناسیم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهیوری بایست با وی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا بسجلی کرده آورده گفت - قاضی را شغلی بود و بعد از آنکه آمد و الاصره یک ساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار بسجلی از روز برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از یالین محمد شاه بادشاه که هر شب صحره نر در و پیسه برایش صرف میساکین، خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صحره گرفته برداشت بادشاه را خبر بشد پنداشت که روز دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت - دیگر طلب نمایم فرمود چمن قدر کافی است - آنجا احوال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشهود است - رحمة الله علیه نیست هر عمل را کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که متضمن انوار از کار از نماز و احوال ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی است - حروف و تحسین صوت خود می باید نمود و در هر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قناده - میداد - در رمضان المبارک ترقی نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه پیش نیست جمیع باید نمود و تا رضای امین ماه وادامی حتی صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا و پیر شده از اهل صیام راضی میدید گفت با ضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند رحمة الله علیه که بعد از مرض روزه نتوانستند گرفت اما از نیجت النفعال داشتند النفعال ایشان از صوم مروت مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدربابان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهارزا منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سیاه و دشمنان گشت - شب قدر بر پیل بلایت در شبی از شبهای اوتار می شود بیست و هفتم معین نیست گردین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمیع دهنه و این ایام ذخیره تمام سال می شود از غریبات است که اگر درین

و بصیانت الهی اینها را شفا حاصل میشود کیمباری نازد و راهله بسفر میرفتیم الله تعالی در منزل از دست بیکارگان
 سامان ضروری مهیای نمود تا گمان در راه بارانی شدید نازل شد بهواسر بود و در فغان اندکشیدند و عا نمودم
 الهی باران گردید و بار بار و مابار فغان خشک بمنزل رسیدم آچنان واقع شد - و در او اهل حال مردم را که
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در بزرگو
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق
 رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دوسه روز هلاک شدند نراج فقیر نازک است و غضب و در نهایت شدت
 و نمغنی شایان هلاکت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب را کند فرمود اما جذب غضب
 چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته اندام میرسد و نسبت باطنش تباه می شود و مجروح و غضب نسبت و
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا می آتشین بوق
 میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق سعاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور
 و بی مقدر و زبضعیافت چه رسد تکلف ز سرودی قرض کشیده ضعیف میکنند پس مشورت عیبت ضعیف انیطو
 معلوم و فقیر بیشتر مضرت های انیطور ضعیف از راه تجربه و نور فرست دریافته ترک آن نموده که المؤمن
 لا یلغ فی شجر و احد مر تبین حدیث مجیم است فقیر را در قبول نیاز شرط کشیده است **اول** آنکه
 صاحب نیاز شرافت و نجیب باشد و هم آنکه با دنیا داران که محل شبهه اند چندان اختلاط ندارد سوم
 آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چچهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از دوا غصب نیست بازه وارد
 تشبه باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آدرده باشد انیطور که از مجیم قلب باند که اگر
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مریهون خواهند نمود پس انیطور نیاز قبول می افتند اگر
 حق بجان و تعالی ما را فراموشی عطا فرموده است که از نور آن انیطور و قاتی خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده
 مقبول نمیکرد و فقیر شقی و سعید از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور احوال
 میباشد اما نیاز میکنم فقیر از یاران خود نامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم سحر اعتقاد

عنه انیطور
 منصفه ای است
 سوانه کثر
 و نشان آن

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضافاً ندارد بشرط صلاح نیت و محافطت نسبت و سبب
 مستوفیه حق است بجهان از وقتی که در عصر ظهور آورده گاهی نظر رحمت بر وی نکرده اگر میگردید بمقدار پرورشیده در
 نصیب کفار غیر سید بلکه تمام دکنال و حصه مسلمانان خوان میباشید - آنچه نکرده دنیا داران اینوقت با فقرا
 سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم کشمی در مقامات حضرت مجدد
 رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
 باقی باشند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء امرای روزگار آفا نمود که با فقرای سری ندارند و حضرت
 این طائفه بیانی آرد چنانکه امرای سابق بیانی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای پسر در این راه از حکمتها
 الهی و ان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش از آنقدر راز دنیا و اهل آن اجتناب بود که چند
 اغنیاء با ایشان راه ارتباط میکشود و دنیا ایشان بیشتر از صحبت آنها استرازه نمودند و فقرای اینوقت ماکثر
 ایشان چنانند که اگر امر او اغنیاء بجا ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مروت گشایند تا چنان
 در ایشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی و دل پس کرم الهی باین فقر احار حق حافط
 جایگزین نمیدارد صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا بنهاد
 و حضرت صدیق اکبر جایگزین قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا بنهاد و حضرت مجدد
 جایگزین قدم گذاشته فقیر در آنجا بنهاد یعنی فقیر صلا درین طریق تصرف نکرده گردد و جای گمی آنکه در وقت
 توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی اکابر این طریق اخذ نموده
 که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
 بیار آن میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعدا و طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج
 خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نیت امریست که بآن
 ماموریم و اما کینه محمده بن بیک فحش است اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود انفعالی حق
 شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت بختیوار
 و اگر گوید دروغ گفته باشد

نصائح و وصایا

طریق مدع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان به پذیر صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بمل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بحض رضا رسوله
اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان نیز کن عقلت چیست که آزا در معرض بیج آری استطاعت
از کیست که آزا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی و قوت بدست آرد که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام و بیوی زار و حساب در قفاست و عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا بینداز و در صحبت او بر نوافل طاعت میفر تا ممکن است
اوقات بصیرت تو کل بس کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق
و عداور سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر ترد و نیست عزت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با سبب سنت انبیاست علیه السلام وجه معین که دل بر آن
اعتماد بندد منافق توکل و تبدیل ارشاد نبود در اس المال فقر و فراغ مال و جمعیت خاطر است و ولی و آرت
در انتظار بقصد و ناظر مبادا جمعیت بتفرقه بدل شود و در توجه دیکسوی خاطر خلل شود و قناعت پیشگیر
حرص طمع از دل بر گیر از یار و اختیار نا امید باش و بود و نال بود شان کمی شناس و در هیچکس چشم حقارت
منگ و خود را از همه کمتر و قاصر شمر و راه طلب مولی گیر از سر نه غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی
آنست که آنچه در سر داری نبی و از آنچه بر سر آید نبی و از اندیشه دی و فردا بر بی بر طاعت و عبادت خود
منار و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخافت نفس چند آنکه بود زیباست اما نه آنقدر که تنگ آید
در نشاط شوق در طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد و با نفس فقیر تمشیل گردیده آرزو کرد هر که مرا بخین طعام بخوراند بهر مقصود دیکه دارد بزرگ آنجا
نیز وقت کسی بود که با او گفته شود باز بعد مدتی قشقل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
باید که آن طعام همیا نمود عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر و اندیشه باین عمل منحل گشت - طعام

اگر نیست ادای شکر بامره سازند اس نمی نماید که در صورت بیخبرگی شکر از ته دل نمی بر آید. طعام نذیر را با این شکر
آب بنمیزد ساختن نعمت الهی را بجا نکند از حقن است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرغوب تناول میفرمودند
و اگر غشی نمی بود دست بازمی نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تنگی را شکر انگیز
و گویند الصبر تجزیه المراساة بلا عیب و سلة الوجه شکری که محض بر زبان بود و شکر صبر است
که تنگی آن در جان بود. بزیارت مرآت اولیا در یوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
تحفه فاتحه درود و بجناب الهی و سیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از این فیض حاصل است اما بقید یان را بنمیزد
قلبی از قبور اولیا حصول فیض مستحضر است لهذا حضرت خواجہ نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از بجا و رت قبور اولیاست و بر سوم شعار فر از عرس و چراغان عقید مباش که این فیض مستحضر می
خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از راه مردم میگرد و در زلفه قضیه بار با بس احتیاج و اولن اسرعه است
ثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بسیار و بر ملازمت حقیقه اهل سنت
و جماعت از خلعت هبوا بدعت بدعت همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبیل افتد قبول
و اگر ردافت مردود و بر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و هما ممکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگر چه در تمام عمر کبار باشد از نور آن محروم نمائی و آنکه در خلوت صفای وقت حاصل باید نمود. فقیر
در خدایت الهی که گسب نموده صفای وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب گسب
و مقید باید بود و کار مردان روشنی و گرمی است به کار و زمان حیل و به شریعت پیروی گیر مختصر که در هر جا
باش یا خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب احین دارد تا از مدح مسرور و از ذم کسور نباشد زیرا که بیشتر
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
در این صورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد و چه اگر او یقین نیابد
که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم یا کافرت و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دار و در محبت مشایخ چو کوه را سخ و استوار باش و در خصوص سیر متوجه بغیر نباید بود و انتفات
بکس نباید نمود اگر چه انتفات بجا و خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در خصوص حضرت محمد صدیق
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نداد و انتفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که این بیت در جواب او بگو
 بیت من گم شده ام مرا جویند و از گم شدنشان سخن نگویند و راه اوقات زندگانی بگذراند و بگذرد
 و اصل محتاج و بلخی بکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجان و در غیر توکل بطرف خلق وجه
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافعی توکل نیست و فتوی که محل شبه نباشد نیز آن مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و اس المال صدقیه همین جمعیت است بقوت کفایت
 قناعت و زرد و بقطع طمع قطع موده تشویش بسازد از اجل نهای الهی برین فقیر و چیرست که زندگانی بدین
 خوش بگذرد یکی هر چه می باید بروقت همیا میشود و دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد و
 از یار و اختیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان برادر باید شمرد و نوسیدی از مطالب گفت
 زوای من شده و هر کار بسته آخر شکل کشای من شده تا تو اندنیک و بد را چشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود و مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقت است
و انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است و مظهر او در حقیقت بر نماز خود و نماز به مخالفت
 نفس چند نکته تواند گذریا است **و** نفس اثر در ریاست این کی مرده است و از غم به آلتی
 افسرده است و لیکن نقد مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل با گرگان فقر و فاقه نیا
 و از بیاطقی راه فحرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریک مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه
 بیگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه
 طلبد همان وقت او را بدد بلکه باینطور هر چه خواهد تمنا ای آن کند اول او را و عده و دیگر باز مانند مظلوم لا
 باز و عده و دیگر بایستد و بخواهد اگر باز متقاضی شود و همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
 کند چون و اندک هرگز از آن باز نمی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدد و شکر
 مشرّع و مباح باشد تا باز از وی مان نکند نفس فقیه یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
 حاضر شده و تمنا می شیر و پنجه نمود و گفت هر که اینوقت مرا پیش شکم خوانند هر حاجتی که دارد و اگر د فقیر چون این
 قصه را از غریزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر با این معامله رود و در آگاه فرمایند که خدمت
 او بجا آید فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم و در شیر پنجه

نه حضرت با نفس
 تنگدانی و عبادتی
 از غم " "

مہیا کردہ پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنغزین گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل غنیمت
 از برکت این محل حق سبحانہ و تعالی حاجت رو گردیدم و طعام پیچہ را از برای تحصیل شکر از مصالح گوشت اگر بامزہ
 سازند مضائقہ ندارد بلکہ اسن نماید و کسانیکہ طعام بامزہ و لذیذ را از خلط آب پیچہ میکنند عجیبی نماید زیرا کہ
 از طعام پیچہ شکر از دل ادا نخواهد شد مگر بظاہر زبان کہ صورت شکرست نہ حقیقت آن بلکہ در حقیقت آن
 شکر از اشعاب صبرست کہ معنی آن جس النفس بہ پس اینی سکنم خلاف شکر و سنانی اتباع سنت است
 کہ برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی بخلی حاصل آن طعام علاوہ حق سبحانہ تعالی
 ما بر ذوق فانی مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاہ فرمودہ است کہ اگر خواہد کہ حبیب من بر دو طاقت ندارد
 مگر بزرگوار آن امر دیگرست بنیارات مرزات متبرکہ کہ باید رفت و بوسیله ارجاع پاک ایشان فتوحات ظاہری
 و باطنی باید طلبید و فاتحہ تیر بار و اح ایشان ہر روز باید خواند کہ موجب برکات بسیارست و فتوحات باطنی
 بتدیان طریقت راجعت شیخ مفیدست و سزاوارتر زیارات قبور و مجاورت مرزائی بینی کہ مردم زیارات
 مرزا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میروند و سعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت پیچہ
 بی بہرہ دینی نصیب انکالات باطنی آنحضرت بازی آیند **و فرمود** کسی اگر بکہ رود و چون باید برفت
 خراب باشد مگر بکہ طیفہ روح او قوی باشد و از عالم مناسبت تام دارد پس ہر روز زیارت مضائقہ ندارد
 بلکہ سودمند خواهد افتاد زیرا کہ از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اہل مرزا بلا واسطہ خواهد نمود
 چنانچہ حضرت خواجہ عبید اللہ احقر قدس سرہ میفرمایند کہ من مدت چہل روز بخدمت خواجہ علاء الدین
 غجدانی قدس سرہ کہ خلیفہ حضرت خواجہ بہار الدین محمد نقشبند قدس سرہ ملاقات و اختلاط داشتم
 روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجہ بزرگ را یاد کرد و ندوہ در آخر گفتند کہ صحبت عزیزان وقت
 تیر غنیمتست اگرچہ در پرتیہ مردم ماضی نباشند و فرمودند کہ حضرت خواجہ بزرگ میفرمودند کہ اگر بگفتہ اند
 کہ گریہ زندہ بہ از شیر مردہ **قطعی** تا کہ زیارت مقابر و عمری گذرانی اسی فسرہ یک گریہ زندہ پیش
 عارف بہتر از شیر مردہ بہ حضرت خواجہ علاء الدین عطار میفرمایند کہ حضرت خواجہ بزرگ میفرمودند
 کہ مجاور حق تعالی سبحانہ بودن احق و اولست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بزرگان مبارک
 بسیار گزشتی **سیت** تو تا کی گوی مروان را پرستی بہ بگرد کار مروان گرد و رستی بہ مقصود از زیارت مشاہد

اینجا بیاید
 این خلط کال است
 کہ نفیست او دم بغض
 میسند
 چنانکہ پیچہ را در طعام
 ایشان نباید
 اگر بکہ پیچہ را در طعام
 ایشان نباید
 خوش اند و فرمودند کہ چون
 پیچہ را در طعام
 ایشان نباید
 درین قسم
 لعل از دل و غایت
 نقاش نیست ۱۰ گویا منظور

قدرو مقداری نیار و دوس و چرخان نترستی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در میان
 این بزرگان به بیت و رسوم نه در سبب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و پیش
 اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از نیابت که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمود
 که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیة نقشبندیة اولی و انبسط است چه این بزرگواران التزام
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال و روشی
 هیچ ندارند و رسدند و اگر با وجود احوال در متابعت فقور و افغان احوال نمی پسندند از نیابت که سماع
 و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مرتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت و البته منع فرموده اند
 و ثمراتی که مرتب شود التفات بان نموده روزی مجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
 قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر پیش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
 نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه نوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
 نکنید ایشان در جواب فرمودند که کنیم آقا بر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلوید
 چه گوید احوال و مواجید که بر اساس نامشروع مرتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج
 را تیر احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و محاسبه که در مریای صدور عالم نظم و رمی آید
 حکمای یونان و ایرانه هند و رنجینی شرکینده علامت صدق موافقت علوم شرعی است باجتناب
 از امور محرمة و مشتمله حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمیع و حضور میکردند ناگاه
 از فوق و جود و سماع که در آن جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بردست
 مبارک شان رسید چون بوقت صبح بافاق آمدند و مردم بعبادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
 سماع ما را بیدار میدارند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که عنقریب رشته سیاتم
 منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدانند چه طور زندگی بسر
 می برند پس انصاف باید کرد که ما را بیدار دانستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درد و رونی ناخبرند

حاصل است که
 در مجلس طعام
 و رقص را تجویز
 نکرده اند و احوالیکه
 بران مرتب شود اعتبار
 نموده بلکه ذکر جهر
 را بدعت و البته منع
 فرموده اند و ثمراتی
 که مرتب شود التفات
 بان نموده روزی مجلس
 طعام حضرت ایشان
 یعنی حضرت خواجه
 باقی بالله قدس سره
 حاضر بودم شیخ کمال
 که از مخلصان حضرت
 خواجه با بود در وقت
 افتتاح طعام در حضور
 ایشان اسم الله را بلند
 گفت ایشان را ناخوش
 آمد بحدیکه زجر پیش
 فرمودند که او را منع
 کنید که در مجلس
 طعام حاضر نشود و از
 حضرت ایشان یعنی
 حضرت خواجه نوشینده
 ام که حضرت خواجه
 نقشبند علمای بخارا را
 جمع کرده بخانه حضرت
 امیر کلال برده بودند
 ایشان را از ذکر جهر
 منع فرمایند علما
 بحضرت امیر گفتند
 که ذکر جهر بدعت است
 نکنید ایشان در جواب
 فرمودند که کنیم
 آقا بر این طریقه در
 منع جهر این همه
 مبالغه نمایند از
 سماع و رقص و
 تلوید چه گوید
 احوال و مواجید
 که بر اساس
 نامشروع مرتب
 میشوند نزد
 فقیر از قبیل
 استدراج است
 اهل استدراج
 را تیر احوال و
 اذواق دست
 میدهند و کشف
 توحید و مکاشفه
 و محاسبه که
 در مریای صدور
 عالم نظم و
 رمی آید حکمای
 یونان و ایرانه
 هند و رنجینی
 شرکینده علامت
 صدق موافقت
 علوم شرعی است
 باجتناب از امور
 محرمة و مشتمله
 حضرت شیخ سیف
 الدین قدس الله
 سره شبی بر تخت
 برای تجمیع و
 حضور میکردند
 ناگاه از فوق و
 جود و سماع که
 در آن جوار
 میشد حالت
 بخودی آمد یکبار
 بر زمین افتادند
 و ضرب شدید
 بردست مبارک
 شان رسید چون
 بوقت صبح بافاق
 آمدند و مردم
 بعبادت هجوم
 آوردند فرمودند
 که ارباب سماع
 ما را بیدار
 میدارند حال
 آنکه از سماع
 یکبارگی عالم
 بان نوبت
 رسیده بود که
 عنقریب رشته
 سیاتم منقطع
 گردد و مرغ
 روحم از قالب
 عنصری به پرواز
 آید آنانکه
 بکثرت میل
 سماع میدانند
 چه طور زندگی
 بسر می برند
 پس انصاف باید
 کرد که ما را
 بیدار دانستیم
 یا ایشان لیکن
 معذورانند که
 از درد و رونی
 ناخبرند

اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش که در باطن ما از سوز در و دغم شعله زن است **باب هجدهم** کس
 در میان وز همه کس بر کران **باب هجدهم** و ساخن وین فقیرست و بس **باب هجدهم** و سماع غمی آیم
 و خدات در و دغم را سویشان بخاص و عام غمی نمایم زیرا که طریقه ما منسوب به حضرت صدیق است رضی الله
 تعالی عنه که بظاہر مریض بکمال تنگست و وقار بودند و مذهب بنهایت سکون و استقرار انداخته و اوقات
 سگریزه با در و بان سپید شدند و از احوال باطن بحر محرومان را از دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
 عمر رضی الله تعالی عنه بجهان ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که چایا سوخته و سیاه شده
 سبیلان رسیدند و محرومان گفتند که گاهی از دل پرور و آبی میکشیدند از اثر و دحرارت و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و سیاه شده **باب هجدهم** از درون شواشتا و وز برون بیگانه باش **باب هجدهم** اینچنین زیباروش
 کم می بود و اندر جهان **باب هجدهم** از طریقه نقشبندی در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع برگوش و خوش رسید
 و از دل بردن گذشت از غایت بیابانی نشست و گفت سماع بیت المال مملکت است لهذا حرام
 فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسیده که از باب آن خبر ندارم چنانچه صفرائی این مقدمه بدیدی است
 و آن انیت السماع بورث الہرقۃ والرقۃ تجلب الوجه فالنتیجۃ السماع یجلب
 الرحمة باین ہمار باب سماع فقیر را از سکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکہ حق سبحانہ
 و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نہایت چاشنی ہر فوق و مذاق عطا فرمودہ چون
 پدرم قادی و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسلہ حضرات علیہ نقشبندیہ ملتزم لیکن بسبب شور
 مذاق طینت عشق و عاشقی نزد کتہای اذواق و مواجید حضرات چشتیہ خوب میدانم لهذا اجرات **باب**
 احوال ایشان نمی کنم کہ این بزرگواران بحکم السکادی معذورون بمقام سماع از طہور و جد
 و حال در غلبہ سکر معذورند و از باب محکو کہ از آداب در بار و واقف و آگاہند حرکات و سکنات ایشان
 بی قاعدہ نمیشود علی الخصوص حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ مجیدیہ کہ از اتباع سنت نصیب وافر دارند صلوات
 خلفا سنت حرکت تجویزی نمی کنند پس طریق اہل در نیاب است کہ نہ انکار آن دارد نہ ارتکاب قول
 حضرت خواجہ بزرگ ہم جدا یعنی است کہ نہ انکار میکنم و نہ این کار **باب** را خاصیت گس می باید
 ہر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبد اللہ انصاریست ہر کہ استاد ترا بخندارد و تو از

نہ
 بود دست شریک است
 این غیب خفت خواجه
 بہا و الدین نقشبندی
 اذواق است و سماع
 سماع غمی آیم
 در و دغم را سویشان
 بخاکست

ربنچیناشی سگ به از تو بود - اگر گشتی بر جع بطریق تزد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از
مواخذة فوت حق خد متشب ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد قطعه رخت
واکردن همان رخت از جهان بر بستن است - در سبکبازی نخل وضع سباجم کرده است - این قدما غافل
از اندیشه روز حساب - رحمت مجید و لطف جیام کم کرده است - رستن از قید خودی منظر حق پرست
قطره بودم بچر یک گشت شرابم کرده است - **فسر** و منظر طلبی گر بجهان منزل راحت -
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است -

وصیت نامہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و صلوة فقیه جانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقرر حکم شرع می نمود و معتبرست و صیتی چند
 با حساب که اخذ طریق فقیر کرده میکنم که در تجزیه جازه و دفن فقیر و قیقه از سنت فرو گذارند و بعد از آن
 و کانی بر فراز من بختند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم ننمودم
 و اگر بس و مخلصان را با همین وصیت جامع کافیست که تا دم اخیر و اتباع سنت بگویند و مقصود حقیقی
 غیر از حق تعالی ملا و تبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم راندند و از رسوم و عادات
 و روشنان متعارف و از احتیاطا و دنیا داران و اهل حساب آخرت باشد و از شغل علوم دینی خود را بگذرانند اللهم فقهیم
 و کیفیت احوال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه عالم شاه
 حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار طلال از توجه خاطر بآبل انجمن فرمودند هر
 لحظه و استغراق در مشهور خود می افروخته و بر وظائف عبادات زیاتی نمودند در این ایام از دعای باب طریقه بسیار شنیده و بیخود
 آمده و داخل طریقه گردیدند و عهده های ذکر و مراقبه بحسب تمام خصوصاً فرای مخلصان گشت در وقت زیاد از حد که در صحبت
 مبارک حاضر می شدند و الواجب بر کلمات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت طایسم الوطش خست نموده فرمودند که باز
 ملاقات ما و شما معلوم نمیشود و این که میسر از قریب انتقال حضرت ایشان بود و در دلهای ما تیر نمود و اشکها از چشمها روان شد
 بلکه بعد از آن از آن وقت که در آنجا و گردید و وقت نزدیک رسید بدعا می خیر باد و باشد بخین بدگر غریزان سخنی که

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله
والعظمة والجلال
والقدرة والجلال
والقدرة والجلال

چهار واقع را که بر باشد تحریری نمودند و زری در نظر انعامهای الهیه که مستلزم شکر نعم است میفرمودند و الله تعالی تبصلمات خود هیچ آرزو در دل
 فقیر نگذاشت که حصول تپوست با سلام حقیقی شرف ساخت از علم خط و افر بخشید و بر عمل نیک استقامت که امر فرمود از لوازم طریق انجمنی باید
 از شرف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلی را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریق رسانید و هدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا
 و اهل آن برکن داشت و در دل غیر خود را نگذاشت آرزوی نماند مگر شهادت ظاهری که در قربایمی و رجب علیا و اردو و بزرگان فقیر اکثر شریعت
 شهادت چشیده اند اما فقیر بر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد و در نیوخت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاہر شمس غمی ناید و عجب است
 از کسی که مرگ را دوست ندارد و مرگ است که موجب تقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بیدار اولیا
 میسر سازد مرگ است که بیدار عزیزان سرور دیگر داند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است و سخت آنرا دارد و که بیدار مصطفی خلیل
 خدا شرف نگردد علیها الصلوٰۃ و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواجہ نقشبند
 و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزو
 حضرت ایشان بر منصف ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بر رتبه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
 عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انعام یافته و درجات قرب آنحضرت باعلی علین مرتقی گردانید شب چارشنبه بهفتم محرم سنه هزار و
 صد و نود و پنج بحری پاسی از شب گذشته چند کس بر حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی درم برای زیارت آمده اند و من
 بیایند که درون در آمدند یکی از آنها منخل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوا بنگاه بر آمده بر اینها ایستادند منخل پرید که من از اینجا
 شما میفرمودند آری دو کس دیگر گفتند بی امر از اینجا نمان ایشان اندیش آن با بخت گوله طایفه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پیلوی
 چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند و مردم خبرش جریح حاضر آمدند صاحب نجف خان
 جریح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشتیاقی که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نیند اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
 آتی بشما تعلق یافته به صورت زخم به میشود حاجت جریح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بجل نمومیم
 شما نیز معاف فرمایند سه روز تقیه حیات بود و در هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
 روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که بازده نماز را اقامه شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
 اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و با شاره ابر و او اندک شمار درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
 آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز بهر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجہ نقشبند و چیتیز
 حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روزه چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گزتری فرمودند هنوز مغرب است
 وقت نماز مغرب شب شنید که بگاه و هم محرم بود و سه بار تنفس شدت نمود و جان مبارک بجا لرم جاد وانی انتقال فرمود رضی الله
 تعالی عنه و جزاه الله عنانی الجزا و تارینهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اهل آیت شریفه و لکن مع
 الذین انعم الله و هم جلیل حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
 بر آمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاکش حمید افاقت شهید

فصل سوم در مکاتیب قاضی شفاء الشد پانی تپی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئلہ جبر و قدر و دیگر
مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ هالك الا وجهه والصلوة والسلام على
محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء اللہ نمودم و بعد از آن مولوی صاحب مخدوم مہربان سوگو
غلام علی حیو سلمہ ربہ التماس میکند کہ فقیر درین آیات بتقریری در بلکہ سونی دارد شدہ بود کتابی برای اشتغال
ہمراہ داشت و مشاغل طاعت مستوعبا و قات نتوانست شدہ نفس را بتعطیل گذارستن خوب نبود
لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رموی
قدس سرہ صحر عجمہ انچہ انسان میکند بوزنہ ہم و بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام
در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و شهود و مسئلہ قرینیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی
نمودہ بدین ترتیب این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و تنگیہ ادا ام اللہ بر گاتہ نوشتن وزیرہ بکلیان فرستاد
سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صیحم دانستہ ناچار بچند فقرہ ماسر بطمہ
شدہ اما آنکہ از نظر گیمیا اثر جناب حضرت ایشان اللہ تعالی ظلالہ نگذر دشیان اعتماد و قبول نیست لہذا
متمم است کہ این عرفیہ را بجناب اقدس بگذرانند و انین فقرات انچہ بصا تصیح علی شود نقل آن برداشتہ
بفقیر عنایت فرمایند کہ از مسلم داند و انچہ بقلم اصلاح منسوخ گردد و آثر بر اندازند تا میثم از سیم تیار یافتہ قابل

انما وگردد و لا تنظر و الی من قال و انظر الی ما قال قال علیه الصلوٰة والسلام کلمة
 بحکمة ضالّة الحکیم حیث وجدها فهو الحق و السلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل و به الاعتصام
 محذو و ما مقرر عقل است للممكن فی نفسه لیس وله من علتہ ایس پس ممکن را تا نسبتی با علت
 که فی نفسه او را ایس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را
 بروی اصل نتوان کرد که برای حل ایجابی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح است
 و زید را نیز نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی نحن اقرب الیه
 من جمیع الوجود پیدا پسر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاج است بواجب در بقا هم محتاج بواجب است
 یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فعیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین
 قول برخلاف جمهور عقلا استعمار عالم از صنایع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث
 قال عز وجل یا ایها الناس اتقوا الله انکم الی الله و الله هو الغنی الخفی الحسید لهذا قالمان
 این قول برای بعضی ازین قباحست تجد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
 اثبات دوام احتیاج احتیاج انیمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب است نسبت کوزه و کلال را با آن
 چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الی است جل سلطان و صورت
 کوزه که عرض است وضع نیز مخلوق حق اند سخنانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الی غیر برمانه
 از سعادت آن صورت آمده باز آنحرکات که بنا بر عادت الله تعالی از سعادت واقع شده نیز مخلوق حق اند
 جل و علما و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه
 خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور
 عقل است و ما للتراب و رب الارباب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی است معلوم الانبیه
 مجهول الکیفیته که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لکن کشفه شیء لا فی الذات و لا فی
 الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شیء من الاشیا و بصیرت چگونه با تو از مرغی نشانه
 که با عقلا بودیم آشیانه به ز غنقا هست تا می پیش مردم به مرغی من بود آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن
 در بقا هم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عیار تست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونگی مقتضی باشد که اقتضا حقیقت با اختلاف از منتهی مختلف نشود و زمان ثانی
 معلوم اگر مقدار حرکت فکلی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست که در حال آنکه این مذهب
 باطل است که فاک حادث از مانی است قال الله تعالی فَقَضَاهُمْ سَبْعَ مِائَاتٍ سَنَةً سَبْعُونَ مِائَةً
 و کسایتیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسایتیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
 تفاوت سینا می غرض که ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن نباشد واجب
 شود و قلب ما هست لازم آید و آنچه میگوید الشیء عالم یجب لم یوجد و آنکه میگوید الممکن محفوظ
 بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب با تعبیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود باقتضا
 نفس خود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شان تا وقتیکه بر
 ممکن از وجوب فاضله وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صفحه روزگار نیاقه شود پس حال ممکن مثل حال زینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابل باقیست
 و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابل نماید از نور و روشنی اثر هیچ نماند پسیت او چو جان
 و جهان چون کالبد به کالبد از وی پذیرد البتة پس باینمندی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
 بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند باینمندی که ممکن را با واجب همانست و شابهت است چنانچه ظل
 باصل که اینجا است هیچ مماثلتی و شابهتی نیست بلکه باینمندی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و اصلی نیست وجود او
 همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با هست
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او بمعنی مصدری که بر او از سبب فیاض فیاض گشته امر است انتزاعی چیز
 با وی منقسم نشده و با الوجودیه و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم پیوسته
 آنهم امر است این المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی با الوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفاتی
 از صفات او - سوال وجود ممکن بدینست کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدر است
 انتزاع کرده حکم بوجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شان منشأ این انتزاع باشد باید که منکر
 صانع انتزاع وجود نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید چو اب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز از منشأ
 انتزاع غیر نداشته باشد و انتزاع نکند و حکم بوجودیت ممکن ننماید یعنی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آینه

می بیند گو نظر باده آسمان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه و آب و آینه همچنان هر که
 ممکن را می بیند هر چند از فطر غیاوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد و حکم میکند بوجود در ممکن غایب یا فی الباب
 همان ممکن را بوجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آینه صورت خود را دیده آنرا بوجود و در هر نحو متاصل فصدیه
 بادی و در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه و هم تحقیق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و همی باطل موجودیه
 و تحقیق است که ازین کثرت در آن وحدت تحقیقی خللی نیامده و گوی با امان تنزه از زسیده چنانچه نزدیک
 در آن خانه رود و صورت های متعدد پدیدار شود همان نزدیک زید است چنانچه بود و هو الا ان کما کان
 و اعیان العالم ما شئت من الخلق الو جود و شمس لا اوم فی الکلون و لا الیس و لا ملک سلیمان
 و لا بلقیس و فالکل عبارة و انت المعنی و یاسن بهو للقلوب متعاطیس و چون فشار این و هم وجود
 این کثرت ذات واجب تعالی نشانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض قاضان و نه اعتبار معتبران این هم
 و هم متیقن است که یہ نفی معتبران منتفی نشود و ربنا ما خلقت هذا اباطلا بل یفعلنا ناک و فیکنا عان اکب
 التاثر یعنی ما خلقه باطلا لا یترب علیه الاحکام و الا تاثر بل خلقه و لیل علی صائمه سید الی مسو فنه فان
 من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل مالا یتیق بشانک و فنه عذاب النار الترتیب علی عدم العرف
 و الا یان محمد و ما چون نسبت بین ممکن و الواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات است
 تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت و همی را عین و واجب گفته اند و عدم
 ذاتی او را در نظر نیاورند و قائل به اوست شدند و گفتند بر با سخی همسایه و غاشین و همه همه اوست
 و در و بق که او اطلس شد همه اوست و لیکن مرتبه تنزیه را علی و ثابت میکنند و میگویند و در انجمن فرق
 و نه انجمن جمیع و بالشد همه اوست ثم بالشد همه اوست و نه انجمن جمیع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی
 مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دارند و محد باشد و صوفیه شریعیه که صحت دان
 بهر ساینده اند بشبه وحدت تحقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه ازوست میگویند و چون تمیق نظر کرد و ثبوت
 همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء عها لک الا وجهه قوله علیه السلام
 ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل است برین مدعا که مالک
 و باطل یعنی آنکه کان مالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی حقیقی تبا و آنست که مالک

بما اوست و غیر از دست

و باطل فی الحال بل علی الدوام مخدوم این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه
و مشهور است با صفات واجب یعنی با عیان ثابت کلمات واجب و حضرت علم با جمال و تفصیل ظهور یافته اند
شده و گذشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه دست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت مجدد الهام
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شد ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند و صفات
را در و مرتبه در عین ذات هم گفتند و بشیوه و اعتبارات تبخیر نمودند و فراتر از ذات هم گفتند سپاس بچشم علمای
و جماعت شکر الله سبحانه تعالی بر آن قائل شده اند و متبایا و اترکایا و حدیث یحیی است و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیاقتند عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد و مسمی بظلال گردوند و آن اعدام
اضافه یا بدین معنی نقایض صفات الهیه جلالت غفتم که بنابر مقابله در نسبت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات را بیان
مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نیز در حضرت مجدد این راه ظلال مشهور گذشته اند لاجرم
الله سبحانه تعالی و راه الوالد و الزوال را بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب
و تعاضد از نسبت در میان ممکن و واجب نیز نسبت غایت و مخلوقیت بر زبان شان زخمیه و از قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله سبحانه تعالی حجابا من نور و اظلمة لوق کشفت
لا حرقت سبحانه وجهه ما انتهى الیه بصر من خلقه استنباط این مذہب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نمیتوانی است که آن نسبت بسبب است وجود ممکن را یعنی
مصدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن یعنی با الوجود و تفرار
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب مافاتی و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
واجب را اصل و ممکن را فاعل می نامند و چون بر مذہب حضرت مجدد الف ثانی در ظلال ممکنات را آن نسبت
نه بلات است و نه با صفات بلکه با دایره ظلال است چون ظلال مغایرات و صفات باشند و اعدام داخل
منوعات آنها باشد لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن فاعل ممکن باشد و این محال است
و منافق نص قطعی لا اله الا الله و لا اله الا هو خالق کمال نیست چو اعیان را از اعدام که داخل منوعات
ظلال اند نقایض صفات کمال اند مانند صوت و جمل و غیر دخی و صمم و کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته باشد خود
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابل منضغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاخه ملحوظ

بر آنکه ذات است که مایه الوجودیه همیشیه است لا غیر محذور و ما و تقریر سابق مذکور شد هست که ممکن است نسبت
 با علت بهم نزدیک اولی بهم نزد ساقط است زیرا که میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب است
 و سماع سخن "أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلٍ أَلْوَنٍ" انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقدر است که از ذات نمی
 بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض است بلکه اصل بطل از ذات
 ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل بطل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل بطل از ذات
 ظل و بهم از ذات اصل اولی اقرب است و همچنین اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت
 واجب تعالی شانه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوسی اقرب انداز صفات و صفات اقرب اند بوسی
 انظلال و ظلال اقرب اند بوسی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد و نه فرموده اند سبحانه و تعالی و راز الوارثم و راز الوارث
 این درایت و در مراتب قرب مراد داشته اند و در مراتب بعد فانه بعد فی الوجود و اقرب فی الوجود
 والله تعالی اعلم محذور و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان بیش از حجابی سخنی معلوم نیست
 همچنین قدرت و ارادت عباد و در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامه الی حل سلطانه
 بیش از حجابی سخنی مدرک نمی گردد و از اینجا مسئله میر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطریق حرکت
 ارتعاش که بدیهی است باقی است بر وجود قدرت بنده که مقتضای در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است
 نه برائت از آن پس مذهب حیریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده بیش از حجابی نیست مذهب قدرت
 باطل شد و نسبت خلق حق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستغنا و قوله تعالی خَلَقَكُمْ مِمَّا تَعْبُدُونَ است
 ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب سخنی مع الفعل ثابت میکنند و بیش از فعل نزد نشان
 تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت - سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان
 هیچ چیز وجود حقیقی ندارد و تمام دائره و هم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و بیش از فعل قدرت و بهی چنانچه
 چو اب بناء عالم بر و هم متیقن است لهذا از قدرت حقیقی گویند و بیش از فعل موهوم بر و هم غیر متیقن است
 لهذا از تو هم قدرت گویند سوال مناط تکلیف با اتفاق علما تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت پس
 اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف بالایطاق جایز
 باشد چه که و هم را تا محتمل است و هم چنانکه نگاه است و در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت برج سیت الحرام و زیارت

بیت المعمور که در آسمان هفتم است یکسان است تا الفرق بنیما جواب اول آنکه تکلیف بالا بطریق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمه ولا تحملنهما لاطاقة لنا به بر جواز عدم وقوع آن دلالت دارد - ثانیاً آنکه
مردوار توهم قدرت که مناط تکلیف است آنست که نظر بر چیزی عاده قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لذا بر چیزی عاده حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم نوزده بانی خفیفه نظر بر امکان تحقیق یمین منعقد شود
غلاً فانصاحیه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حاشا گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن
بر الوهیل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان نمی آورد
الغلاب علم بجهل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه نور که شش کوفه
فیه مصباح فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسماء یسبحون فیهما
بالغدو و الاصل رجال لا ینفخون بخیار ولا ینفخون ذکر الله و اقام الصلوة و ایتان که در حدیث
ابو اسحاق فیه القلوب و الابصار یخیر یوم الله احسن ما عملوا و یرید لهم من فضله و الله یرزق
من یشاء بغير حساب و در تعلیم چه باشد و نیز بعد از آن آیه فسر موده و الذین یقرءون انما هم کسالى
یفقه یتسبی الظلم انما یسبوا الذین یحسدونهم لعلهم ینفکوا و جعل الله عندک فوقه حساباً و الله یشیر
الحساب او ظلمات فی بحر یحیی یتسبه موج مزققة موج مزققة بحساب طلمات بعضها فوق
بعض اذا اخرج یدکم یکذب بها و من لم یجعل الله له نورا فاما که من ثمره و در تعلق این آیت با
سبق چه باشد - **جواب** و الله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر می شود آنست
قوله تعالی فی بیوت اذن الله الی آخره قیاس کس کس کس فیه مصباح فی بیوت است بلکه
طرف متعلق است بقوله تعالی بحسب الله لیس فی من یسبوا یعنی یا وجود سایر نورانی از نورش
تا فرس و بودن او تعالی وجود ما هیات و قیوم است و شیما برایت یعنی راه یا نطق بجهل و اوتواری
علی العموم نیست مخصوص است با هر که اید به بصارت که است فرامیاید و در تامل خداست
و آن هدایت منحصر است در اتباع مشرکیت و التزم اسم مساجد که هیوت واجب التمسیم

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از نخبست بجاواب آن پیرداخته بودم معاف دارند که کنون متوفی
 دو روزه دیگر رسیدند ناچار آنچه معالجات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترمیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی و ما کان منه خطأ فمینی و المستسأل من الله العفو
 و العفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است ازوه لطیفه پنج ازان را عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که بنی است لطیف ساری در جسم کیف که در هر عضو عضو ساریت دارد
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب پنج لطیفه عالم امر را پنجاه آفتاب بر فلک است
 و بسبب مقابله و صفای آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بیرون نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و فنی و اخفی که مقرر نما
 فوق العرش است کریمه قل ان الله و هو من اولئک و ما اقرتکم من العلم الا فکلیت که در شان آنهاست
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها توسط نفس و در بدن انسانی بهیودا شده و آنچه در احادیث وارد شده که
 ملئکه الموت روح انسانی را از بدن ترغ میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینهمه از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بهتر باید دانست
 که تا لطائف عشره انسانی نمرکی و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر و ابتدا بر تیرگیه
 لطائف عالم خلق می پردازند بر ریاضات و مجاهدات و جذب پنج کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف
 عالم امر هنوز کمدر و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود و رفاق صوفی می بیند که کوب
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و ماه و آنرا سیر لقا می یگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به تیرگیه عالم
 امر می پردازند و در طریقه نقشبندی که اقرب طرق است اول تیرگیه عالم امر می پردازند و انوارشان در قلب
 روح و سر خود در خود می بیند و آنرا سیر نفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند که می سنن به هرا یاتنا
 فی الا فاق و فی انفسهم ترمه صوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما نقشبندی به تیرگیه لطائف
 امر به تصفیه نفس و عناصر می پردازند و مجدوب با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
 موجود است و سوا او تعالی هیچکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجید و صفات ثانیة حقیقه تیر و جو
 در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه منشاء انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه

سیر لقا فی دهر نفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوار ذات هیچ چیز را ثبات وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را جملاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را احدیت میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعیین روحی و تعیین مثالی و تعیین جسمی گویند و این را تسریلات خسته و حضرت نمسه گویند و چون عکوس و ظلال را عین ذمی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند لکن قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود ندانند میگویند الایمان ما شئت را شئت الوجود اما حضرت مجدد و صفات و امثال ایشان که بصیرت قوی دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زاید بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انکار علم میکند آن را نشان العلم میگویند و گذر نشان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والآلة والکلام والتکوین صفات گویا فرغ شیدونا اند و عکوس آنها غرض حکما اعتباراً است و بهر دو غیره که در ذات اند از شیدونات میگویند و صفات زاید و عکوس و فرغ نشان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیدونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زاید ثابت نمی کنند و اعتبارات شیدونات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد و با وجود تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قلیح اند عکوس صفات نمی گویند و تجاشی میکنند از آنکه کس نخینس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه معصومین اعنی انبیاء و ملائکه را برای صفات ملیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضراد و صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نور صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند و در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد و سوار ذات و صفات ثنائیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارج کمالی خارج حقیقی است حق تعالی عکوس ظلال را با وجود ظلی موجود ساخته و نشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده و در این صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از دست باید گرفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس شیدونات و شیدونات مندرج در ذات حق تعالی از ذات ممکن بجز قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجدد و صفات فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایر ثنائی اقرب نمیتواند شد و عقل اقربیت بین المتغایرین تصوری نمی تواند کرد و لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب ترست

شرح کلمات طلیات
در بیان صفات و اعتبارات

فیه شیدونات و عکوس

فیه شیدونات و عکوس

واصل الاصل نسبت نفل انفس نفل و از اصل او تقریب تر نسبت و بکذا اصل الاصل الاصل اقرب نسبت نسبت
 نفل از اصل او و اصل الاصل او و اگر خواهی که مدعی استغفار سازی بقیه ان ساختن این تقریر که هر کس
 اصل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع قبل از اولی هم صحیح نیست و مطلب بسیط صحیح است
 در وقت انعدام زیر زیریه صادق نیست و نه پس زیریه صادق است پس اول باید که زیر را از علت خود
 نسبتی بهم سر که شمر وجود او باشد بعد از زیریه لکن صادق آید پس نسبت ممکن بعد از او مقدم است بر اصل ذات
 وی بر وی پس علت اقرب انداز ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب مشکک است و اگر نه که میسه
 شَحْنُ اقْرَبُ الْكَيْدِ مِنْ حَبْلِ الْتَوَارِثِ برای ایمان بالنبیها کافیست آری برادر با وجود اقربیت و احب
 نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعد گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت است از واجب تعلق
 علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیت که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حجاب به النعماء کما یبشیرنا من علمه علم اینو تقریر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم
 ان لله تعالى سبعون الف حجابا لمن نوافظلمة کما یبشیرنا من هر نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
 اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیاء را فرستاد و اولیاء را تا بان شان گماشت تا حجاب از میان بردارد و آتش
 محبت در دلهای سالکان افروزند نسبت عشق آن شعله است آن چون بر فروخت به هر چه جزه عشق باقی
 جمله سوخت به قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و چون معیت یحیی دست دهد
 بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست دهد سر استب فی قنای دارد و لا یرال عبدی یتقرب الی
 بالنوافل از ان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب یحیی بهم رسد و ظلال او در عالم مثال بصورت
 دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بنید که بقوق سیر میکنند تا بحدیکه دایره ظلال رسیده خود را داخل بدان دایره
 پستتر متلون بلون ظلال پیشتر محکم فانی و ان و باقی بقا را آن بنید و همچنین بنید خود را که سیر میکنند و اصول
 آن تا انتها دایره ظلال بقدر حوصله خود و اگر نه آن دایره فی نفسها یکایک هیچ دایره نهایت ندارد -
 نسبت حش غایتی دارد و نه سعدی را سخن پایان به بغیر نوشته شستی و دریا چمنان باقی به قمار قلب
 روح و سر زخمی و احمق و ظلال اسما و صفات الهی در عین چارست میدهد مگر انخی را با لاتر همه سالی است

پیشتر طی دایره ظلال که مبادی تعینات مکانات غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع
 میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالا صالت مختص بانبیاست علیهم السلام
 و دیگر از حاصل غیث و در گورانت و طفیل نسبت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیانند بحسب ظهور و
 بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یکی قیام بذات و آن روحی است
 و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدر تیه آثار و حیثیت تربیت مکانات و آن روحی است و آنرا ظهور
 میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیانند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت
 انبیان نام دارد و وفاء نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا
 نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت طار
 اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت است و وصول بدان مقام بالا صالت تعلق دارد
 بمنصب نبوت انبیا که هم بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق ولایت
 انبیاست و اکل ترین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیان بدان درجه و اصل میشود **ثُمَّ قَالَ لَوْلَا**
وَقَوْلُ بَلِّغْهُنَّ إِلَى الْخَبْرِ بَلِّغْهُنَّ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ لَوْلَا این مقام است از باب کمالات ولایت اصحاب الیمین اند **ثُمَّ قَالَ لَوْلَا**
وَقَوْلُ بَلِّغْهُنَّ إِلَى الْخَبْرِ بَلِّغْهُنَّ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ لَوْلَا و از باب کمالات نبوت سقرین اند **ثُمَّ قَالَ لَوْلَا**
 یعنی من الانبیاء و قَوْلُ بَلِّغْهُنَّ إِلَى الْخَبْرِ بَلِّغْهُنَّ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكَ لَوْلَا یعنی من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابه و کثیر من امتهم
 و جماعه من ائمه السالین و جماعه فی آخر الدهور بعد تجدید الدین بعد الف مائه من الجوده در کمالات نبوت تجلی آن
 و ای می است بپروده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجب است از دریای کمالات نبوت
 این هر سه دوازده با هم مثل ابره و اسیر است و مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر ادلی الالبصا
 ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه اچرا از کمالات قدسی آیات حضرت محمد و حضرت ایشان عروه الوثقی و از سال
 شواهد تجدید نبوت دلیل التجدید علی الاحد ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شایسته
 استفاده اند و در دوران پیش می آیند و ایم و تاخیر تسلیم آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند
 یکی راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراسر اوقات غفلت و کبر یا و بنور صرف بخون تعبیر میفرمایند و بالاتر از آن حقیقت
 قرآنی است که آنرا عبور و سست بخونی تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن حقیقت صلوة است که آنرا بکمال سبوت

و ولایت کبری و ظهور و بطون

و حقیقت کبر حقیقت صلوة حقیقت قرآن

بجونی تجیر فرموده اند بالاتر از آن مقام عبودیت گفته اند و گفته اند که آنجا سیرگشایش نیست آنجا فقط سیر
نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر اینهم نبودی و و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوٰه است که منتهای مقام
عابدیت است میفرمایند وقف یا محل فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوٰه
جوانگاه نیست آن صلوٰه است که از مراتب و جوی برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات
ثلثه دایره محبت است که خلعت محیط آن دایره است و آن مبداء تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت الهی
گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر نمی شود که محیط آن صرف محبت است
که مبداء تعین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن مجوسیت است چون بدان مرکز
رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن مجوسیت منزیه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
گویند و آن مرکز ولایت محمدی و مبداء تعین جدی سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن مجوسیت
صرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی
علیه وسلم و همین دایره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلعت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین
جی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات
انبیاء مقامات تعین است که آنجا سیر قدمی را گشایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از تضائص
سرور پیچان است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعه فیها ملک مقرب و لا بنی مرسل
اشارت همین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولت آن اولش خواران سرور البقیل او علیه السلام ازین خوان
نمست اولش عطا گشته اگر بادش بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبک من عظمت سرور انبیا
ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت عدم و در پهلوی حقیقت قرآن
و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل
ولایت کبری چون نفس راقا اتم آنجا دست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم و اینجا و شبهه خاطر
می خلد که حل آن از کتاب حضرت بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد و رادربنده حقیقت محمدی
صفحه العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پسر نشان العلم ظاهر شده پسر حقیقت
جامعه ظاهر شده و در تطبیق درین مکشوفات پنهان فرموده اند که گاه باشد که ظل شئی بصورت اصل ظاهر

ولایت الهی و ولایت موسوی و ولایت محمدی و ولایت احمدی
و تعین محمدی در تعین احمدی
و حقیقت صوم

میشود پست چون باصل میسرند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود وظل بود اصل نیست اینها
 صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون نشان العلم که مربی صفت العلم است رسیدم دریافت
 که حقیقت محمدی نیست پست چون نشان جامع رسیدم که نشان العلم جزو لیت از اجزای او دریافت شد
 که حقیقت الخالق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کشفیات ظاهر شده که تعین اول تعین
 وجودی است و پست تر از آن ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و نشان این مقال فرموده اند حدیث است
 کنت کفرا فغفیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
 سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حسب تفصیل
 صدر بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که نشان العلم جامع ظل تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل
 خود را ناعوده بود و این روانا باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است بتغایر
 اعتباری و صفت بحسب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم یا صفت العلم باشد و آنچه دوم است
 که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری
 و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول آن و در ششویون و اعتبارات من حیث الظهور
 و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
 چه معنی دارد پس در العبادات آن قربت حقیقت کعبه عبارت از سروقات عظمت و کبریا است و این اضافات
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سروقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر العلم العظیم
 و اسم الکبیر اند اطلاق سروقات بر آن از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا و الدانی
 و العظمة ازاری فمن نازعنی فیها اخطأ فی ناری انار و در اینجا پنجم سائر بدن انسان اند
 همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصار حیث قال لا تدركه الا بصائر
 لهذا اطلاق سروقات مجسم گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة و سعت بچون است که مصدر اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات
 سلویه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و لیس یکن له کفول احد
 و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بجست است چه معنی دارد و مگر صوفی در نیجات رجوع قهقری میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
 ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات اندازد و لایست کبری لیکن شاید که
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
 باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فهم گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
 و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید بگویند باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه
 در خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبییه اضافیه هم
 در خارج موجود اند بدین طوری که انتشار استرغ آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود
 در آن موطن ابوت زید ممر و راهم موجود است بدین معنی که انتشار استرغ آن در آن موطن موجود است و همی
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر و نسبتی است که اگر عاقل
 موجود شود حکم کند یا ابوت زید ممر و راه حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوار
 شان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه ذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبییه اضافیه نقیضه
 صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال دایره امکان در مرتبه علم پدید
 و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر
 ظاهر گشته که کمالات اسوار مرتبه علم و وجود ظلی و و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
 و موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم و دیگری باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از حقیض با وج میرود و نه انقلاب مابیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که بجناب انبیاء و اولیا مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المراء مع من احب نیده را با ظلال اسما
 و صفات و ذات واجب معینی بچون حاصل میشود و ترقی در آن معیار در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل
 میشود و کمال آن معیت بصورت وصول در محال و تما و دیده میشود و بچون بصورت بچون بنظر کثیف و دیده میشود
 چنانچه یوسف علیه السلام بقبرات و سابل را بسین خط تعبیر فرموده بود و در ذیل اکر مصلی الله علیه و سلم همی
 را بصورت زن سیاه قام و دیده غرض که بچون در عالم مثال بصورت بچون دیده میشود اکنون باید دانست

و قال قائل
 زید با عمر و نسبتی است
 زید بچون بچون است
 که در آن بچون است
 که در صورت بچون است

که دایره ظلال که آنرا ولایت صغریٰ اسمی گویند آنرا وجودیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود
که اصل اوست و دایره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی
عبارتست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست نه در خارج اول
صوفی را معینیت با ظلال بهم میرسد پیر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پیر با ذات محبت که بهم در مرتبه علم موجودست
و آن منصب بنیاست چون از اینجا صوفی لطیف بغیر علیہ السلام ترقی کند او را معینیت بهم میرسد با صفات اضافیه
او تعالی که در خارج موجود اند از اینجا است تعین وجودی و تعین جبری و خلقت و محبوبیت که صفات انبیا و اولیاء
است سر و قات غفلت و کبر یا وسعت بیچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلطیه که حقیقت حیام
لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دایره صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید لکن فاقه بینه العابدیه و المعبود
را با محبت مقابله عابدیت و معبودیت معینیت بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لایعین و لا غیرست
و بالاتر از آن مرتبه ذاتست که در خارج موجودست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجودست آنرا مرتبه
لاتعین گویند تا آنجا بچاکس راجع لا نگاه نیست که معینیت فرع محبتست و محبت فرع معرفت و واجب برترست
از آنکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سر و سیر بغیر این صلی الله علیه
و سلم و بعضی ادش خوانان او را سیر نظری در آن مقامست استقامت ای عهد بالا فوق الاعلی
اعنی علی شواهد الامکان نشودنی البیارة النيرة فتکالی فکان قاب قوسین أو أدنى انکلام که
هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام او ادنیست چرا که در مقام نظر
بذات منظور قوس و جویست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی از اسکان باقیست لا احتیاج الصافات
الی الذات من غیب عکس باین تقریر بر دو شبه نخل میشود که رجوع صوفی تهمری لازم نمی آید و فرعیست
شان العلم و شان الجماع از تعین جمعی نیر درست می آید که آن شان علم و شان جماع در مرتبه علم تحققست
و تحقق آن در مرتبه علم فرع محبتست که در خارج موجودست کنت کننا خفیا فالجبت ان اعرفت
بیران شاهدست و الله اعلم اصل قلب و دایره ظلالست و اصل آن ظل که مرئی قلبست در مقام

و در مرتبه علم کبری

و تعین وجودی

و لایعین و لا غیر

و غیر

صفات مست و در زلی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق را بر ابراهیم و نوح علیه السلام است آن
 زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهار گانه شود ولایت عیسوی هم او را باشد و چون نخی هم در اصل خود فانی
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنج گانه باشد اختی زیر قدم آنحضرت است و اصل اختی شقیق اوست علیه الصلو
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کما لیکه متضمن بر وزن فاعل ابراهیم رسیدنی اختیار متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 مای کلان مای خور در ذکر کیم گیر و هر جا که مای کلان سیر کند مای خور در هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد پس
 ضمنیت یک دلی اگر دلی دیگر را دست دهد از ضمنیت صغری گویند و هر کس ضمنیت باری دل اگر دست دهد
 او را ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صبت الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر و سوار یکم در دست
 اسپ من سبقت کرد و حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مزار صاحب رضی الله عنه ما را
 بضمنیت خود بشارت داده بودند نه بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شید
 در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال المسئول منه حسن العاقبه -

ضمنیت صغری

مکتوب سوم نیز شاه غلام علی صاحب حل اشکال و آرویه بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جدید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و اصحابه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقیه میفرمایند نصف ساقل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 اسما و صفات نامده است و نصف عالی آن تشل بر شیون و عبارات ذاتیه بعد از آن اگر بمحض فضل الهی مقام

صفات و شیونات ترقی واقع شود و در این اصول آنها خواهد بود و از گذشته این دایره اصول آن اصول است
و بعد از طی آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دایره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد اعتبارات اند و در حضرت ذات که مبادی صفات و شیونات گشته این همه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیلان است و اسم الباطن هنوز در پیش است و اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ
در صفت العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلم ملحوظ ذات است و پس پرده صفت زیر که علیم ذاتی است
که مراد از علم است فالسید فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السید فی العلم سیر فی الاسم الباطن
و قس علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیات
ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال کنی حکم
قطره دارد نسبت بدرباری محیط در گفت نزدیک است و در حصول و در رشتن این سیر واقع نموده اند که گویا
برای سیر و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فضای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعیین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و تیرجین
مرصول این مراتب را و اصول آنها را و قشای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده اند که آیا
این تعیین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این
تعیین اول است و سیر یک فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب
طریقہ دولیت و ششم از جمله اول است نسبت ازین کلام عزیز انکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت است چرا که اگر صفاتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود یا انقضا و نصف ساقی دایره
اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند که استیاز خارجی از ذات ندارد و آن صفات ارشید
و اعتبارات گویند و نصف عالی و از اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات
حقیقه ثانیه که حیات و علم و قدرت و آزاده و سمیع و بقیم و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده است
و اصول این همه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول این همه در قوس اند و این همه صفات
باعتبار وجود یا لذات المقدمه در دایره ولایت علیات است بلکه ذات که در پس پرده صفاتی از صفات است

اجم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
 اگر در مرتبه ذات محبت پس در کمالات نبوت تجلی ذات محبت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و رست
 و اولی الغرم حقیقت کعبه که عبارت از سر و قات عظمت و کبر یاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بچون است و محبوبیت صرف و خلعت و محبت و محبوبیت و تعیین جودی گفته اند و این همه
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چه که
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است ترا شعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تقریری لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ایامیکنند و آنچه آن مهربان از طرف
 خود و حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم است یکی اضافی دو هم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر بیچ فائده نمی کند چه که هم اقسام صفات داخل
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و بیس
 او را مجموع شش و تیر آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
 نمی کنند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادتی
 ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفهام دوم مرتبه وجود بالذات المقدسه سوم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چه که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافعی زیاده
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفهام وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و این همه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و همه بشیوئات اند همه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفهام و
 در دایره علیاست من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد در جنی الشرحه که بالا مذکور شد بیچ
 عفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط و جواب خط آن مهربان فقیر

تقریب کثر الیه تدریجاً و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب ایشان معروض داشته اند و مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و حتی و ما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است پس محبوز از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این معامله بذات صرف تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب تحقیق کتب را که عبارت از سه اوقات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این کمالات ثابت کرده اند اینجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است دیگر مکتوب آنجناب باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار سجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بجهت مستی جواب این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من ازین دو مکتوب جناب عروه الوثقی رضی الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چه اگر بعد از تعرض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبادیت صفات و بعد ترقی از تشریفات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال و مغایرت اعتبار سجودیت و معبودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بچون و مانند آن از اعتبارات و شیون است که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از زمینه اشکال تقصی بخشید فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضلہ و احسانہ و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة المدحنة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور

حاشا و کلام اینچنین شایسته این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شایسته این در کلام آنحضرت اعلیٰ منزل می بود من
این جواب را نسبت بخود می کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت
استقامت و وطن لغات و در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متناخره صورت نمی بند و باین
تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
حضرت علم تقریر دارد در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و اینهم صحیح است
و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الوجود
و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در تو هم منتفی که عقدا و شکلا اند و میسرغ بدام اقتاد و بهو سجا بعد
و را الورا ثم و را الورا ثم و را الورا ذات الله و را وجود و هم است انهم درست می شنیدند که در کمالات نبوت
فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه همه صفات العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد
حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجی و واقع میشود بلکه در صفات اضافیه و خیریه
مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین و جود و تدبیر و حی و مانند آن و صفات ثنائیه حقیقیه خارجی و داخل
دائرة تعین اندا بخاطر قدیمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز و را الورا است
که و را وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه و را انهم است العجز
عن ورک او که او را که لا غیر اینچنین حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این درایت نه باعتبار حجب است که
حجب تمامها مترفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من جبل الوریست و جبابها که در بیانست از دو جنس است که رسول میفرماید صلی الله
علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظاهری حجاب غفلت است
که ناشی است از کمالات لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا و است تعالی و تقدس و چون
لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم و قالب و نفس پس ده هنر حجاب هست بهر لطیفه
از لطائف سبعة است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
در دائرة اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
و طهارت عناصر نشسته در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا با آنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سر اوقات عظمت و جلال در دایره حضرت مجذبی العبد عنده
میفرمایند بعضی از مکمل مردان باشند که درون سر اوقات عظمت و کبریا بطیفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
جا و بند فحول معجم با عوئل معجم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت و جدائی انسانی است که از مجموع
عالم خلق و عالم اورا ناشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک است شفق من از یافاتی
و سیر نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت جذبه نقشبندی و مجذوب سالک و سالک مجذوب متفلسف و فرموده
بودند مشفق چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب که در مرتبه
از مولای خود با وجود اقریت بعید و مجو گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین درجه بیرون کند
و این عوارض که در مرتبه امان شان نتواند رسید چنانچه کسی که آفتاب محاذی و مرفی او باشد ظلمت را در مقابل
آفتاب چه یار الهذا انبیاء و وجه از آنکه که و رات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر
بجوارح و عناصر تعلق دارند از امتیازات اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک
میگویند که سعی بنده در آن داخل دارد و دوم آنکه انبیاء برای صفات اندکند از ذات ایشان حق تعالی
تأثیر داده است که از محبت و مصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که در
و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون که در مرتبه حجب بر طرف
میشوند وصل چون دست و دهر این را جذب میگویند باز صحابه که ارم چون کلمات ظاهری و باطنی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بهره ور شده در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم
نمودند و از صحابه این علوم و انوار قرآنی بعد قرن و باستان بواسطه سیر سلوک عبارتست از امتیازات
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او بواسطه از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این منتج ترکیه
لطائف عالم است در طرق صوفیه پیشینه و قادریه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را
اول بر ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تأثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات
شان می باشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار میکشاید بمرتبه شان ریاضات نفس و عناصر مرید را
مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
ستاره و بلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس

و عناصر مید باین سلوک است و این سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود و آفاق می بنی بجهت سیر کامل
 مکمل توجیه کار آدمی برود که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید بکرت توجه اولطائف عالم امر و از حقیقت ترستی
 کرده و در اصول خود با فانی میشوند و ترکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در اصول نشان دست
 مید باین را سیر انفسی میگویند و این جذب است و مرید که اینچنین تربیت کرده شود و او را سالک مجذوب
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استنارة و ترقی و وصول باحصل و فناء همه در لطائف
 خود و در خود می بیند لذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند را از جناب الهی طلب کرده که ای
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را بتقدیم
 جذب بر سلوک امام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
 نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق شایع کرام که شروع در ترکیه نفس
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی مالیشا الله آنجا عروج می نمایند از اینجا
 که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندلج یافته است و این طریقه اقرب طرق گفته چه حصول
 ترکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
 سیر عالم خلق را قصد اصالیع دانسته اند و بیگانه می شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
 سالکان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید و قطع بادیهای صورت عالم خلق شروع
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاد روحی افتند بسیار است که باین انجذاب قوت
 کنند و بچوننی آن عالم از چون تحقیقی باز دارد و در نیقحام سالکی گفته که سی سال روح را بچند ای پرستیدم بخلاف
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذاد ترقیات میفرمایند التذاد و روح ایشان
 و رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجا حاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و التذاد
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس ذکر سانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تملکات و قرآن و نماز و فدا
 در مقام کمالات و در حق اینجاعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیہ مجذوب سالک اند

سیر آفاقی و انفسی
 سالک مجذوب

باین سالک

که جذب را که عبارت است از برگشتن پیر بهمت خود را بر ترقی هر چه مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان و دیگر طریق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی هر چه است از حقیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از ان ترقی کرده باصول آن و اصول آن رسند سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فانی است و سیر عالم امر که جذب متعلق است سیر نفسی است و سیر صوفی را از حقیض امکان تا اوایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر بیکه در دوازده ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما سیر که در عروج است و چون نزول میکنند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیاات و انقطاع از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد و حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی است و بهبوطی است و در عروج هر دو را روحی است و در بهبوط هر دو را روحی غایبه مافی الباب و در تبه بهبوط نبوت بکلیه و بخلق است و در بهبوط ولایت بکلیه روحی نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق سرش نیست که صاحب ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دانسیک است و صاحب نبوت مقامات عروج را تا تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جل و علافا فهم فانی بده المعرفه الشریفه عالم تکلم به احد - فناء نفس در طرق و دیگر مشایخ بسا که در ریاضات پیش از فناء قلب حاصل میکنند و در طریق قدما نقشبندیه بعد فناء قلب چو که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه به سلوک در ریاضات دست میدهند به صورت فناء نفس است حقیقت فناء نفس در ولایت کبریه و کمال آن وفاء عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فواید دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم بحمد الله والصلوة والسلام علی رسول الله محمد و آله و اصحابه اجمعین - شرح بیست و نه فیضات پناه هر بیان دوستان سلمه به بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار پندیده مصلحت

رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصفا فرماید که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارتست از حصول صورۃ الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا بر این علم نشان آن بر شاعر
و حواسست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را استخراج مینماید قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری تمایز بر می آورد پس نشان این علم بر شاعر و حواسست و آنچه علم بمعنیات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن یعنی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاهده اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته و بینماید و حکم بحکم
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و الآلام آفریده نمود و لذات و الآلام آخری گردانیده تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده خیر و شر را در ادیان بد و خوف و طمع بهم رسانیده اقبال او امر و نهیها از مناسبتی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصرست بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا متشعشع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقاتست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَ کَیْفَ تَعْلَمُ بِلَاکَ عِشْرَ
النَّوْصِ قَوْلِ لَنْ وَ مِیْنِ اَفْهَرِیْ قَا مَا اَوْ تَبِیْ قُمْ قَرْنِ الْعِلْمِ لَا قَلِیْلًا اَرِیْ عِلْمَ حَضَوِیْ بِرُوحِ
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را با لکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه در یابد که بچون و چگونه است و بی شبه و بی نمون هر چند اسماء و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافت
می شود ولیکن گفته آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارتست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسرساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین
جمع صفات اوصاف الهی را با صفات ممکنات غیر از اشترک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در گفته و
حقیقتی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بچون و بمثلست همچنین صفات ادبی چون و بی مثل اند
پس کمند شفیق لافی الذات و لافی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرطست بهر اسم و صفت که شتعا
خود را وصف کرده و تشبیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در نعمت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او با علم حصولی ممکن نیست حصول صورۃ الشی و قو ممکن
باشد که آن شی را بصورت باشد و لیس غلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی و دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقعست حق تعالی بعلم حضوری مدرك میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن ذلك الادراك ادراك و چون درک آن ادراک
نباشد تقریر و بحث از آن محال است و ممنوع و لهذا علی مرتضی فرموده البحث عن سرالذات اشهر اک
ای برادر بر اینید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشریه
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدأ و معاد و علم توحید باری تعالی و انصاف او بصفت کمال
و تنزه او از نقص و زوال و بجهتی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در نیقیام عنان داری
و توقف قال الله تعالی منه آیات متحککات هن امار الکتاب و اخر متشابهات کما الذین فی
فی غلغله بهم ریح فیسبحون کانتسابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویل و اما
یعلم تأویل الا لا الله و انما یستحق فی العلم یقوون امثابه کل کثیر عن ربنا
همه رسخان فی العلم در نیقیام همین قدرست که بگویند که آنچه مراد خداست حقست و در آن گفتگو نکته حقیقه
خبر داده الرحمن علی العرش مستقی و یک الله فو ایدهم و ایتما نفوا فتنه و جهه الله
باید دانست که مراد خدا حقست گوشتی است و او باید و وجه بر او اوضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقیقه
و علم و کلام و غیره بر او اوضح نیست ایمان باید آورد و تکلم در کینه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث
بر آن مطلقست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط و غیره گو در عقل مانگشایش نکند ایمان باید آورد و در
در یافت کیفیت آن نباید کوشید نه هر جای مرکب توان تاخیر که جایا سپهر باید انداختن و فرقی
با ظلمه جسمیه و قدیره و غیره چون پیروی عقل و پیروی تشابهات کردند و در وظلمات رفتند از قرآن
تابست نکته خلقکم و المعلومین ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد عمل
به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تقوی بل امر بین امرین
پیروی و قدیره پیروی عقل کرده در وظلمات افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطنیت
بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کریمه یحیی اقرب الیک من حبلی لو رید یحیی
اقرب الیکه من کلمه آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهال پس اینها
باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانیست که مستلزم جسمست
بلکه اقربیت بے کیف که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر در آن شریک اند

ویک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوصست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ
 مِنْ الْمُحْسِنِينَ ودر حدیث صحیح قدسی آمده لا ینزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته فاذا
 احبته کنت معه الذی یسمع به و یبصر به الذی یبصر به الحدیث
 این اقربیت را در جات غیر متناهیست چنانچه لایزال بران دلالت دارد و قال الله تعالی قُلْ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُحْسِنِينَ و قال مَوْسَى إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَیَهْدُ لَنَیْ و قال محمد صلی الله علیه و سلم لَا تُحِبُّونَ اللَّهَ
 اللَّهُ مَعَنَا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف
 مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود
 وجه التزام آنکه چون شخص را بذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و بیگاه و آن غفلت
 را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب
 اند از وی بوی البتة علم حضوری متعلق باشد - سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت
 هم در اقربیت عامه شرکاء اند که از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد -
 جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبَعْدَکَ لَلْفَقَامِ الظَّالِمَاتِ مَوَلَوِی روم میفرماید در ذوق کار از رخ
 پاک کن بعد از آن نور را در آگ کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست جواب
 ولایت که عبارت از اقرب و معیت است ثمره محبتست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع
 من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
 پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم آنست که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
 وَ یُحِبُّ الَّذِیْ یُؤْتِ الْکِبْرَ مِنْ شَرِّهِ طویل است بر هر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر
 است دلیلست بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق و وصولست بحق قوله صلی الله علیه و سلم اَتَّبِعُونِی
 یُحِبِّکُمْ اللَّهُ مَوْ قوله تعالی لا ینزال عبدی یتقرب الی بالنوا فل حتی احبته
 دلیلست بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبتست و وسیله قرب غرض که از تاثیر صحبت و صرف

علم لدنی و باطن

اجتناب از دنیا و غیره

دلیل بر سلوک

بهمت شیخ کامل کمال و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود سوال فائده که مرتب بر حصول
 ولایت و علم لدنی باشد چیست **جواب** قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات
 اعلی فواید است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و
 کمالات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گردد و حق تعالی در حق صحابه
 میفرماید وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبِیبُ الْاِیْمَانِ وَ زَیِّنَہُ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَ لَکُمْ اِلَیْکُمُ الْکُفْرُ وَ الْفُسُوْقُ
 وَ الْعِصْیَانُ اُولَئِکَ هُمُ الرَّاْشِدُوْنَ فَضَلَّ مِّنْ اللّٰهِ وَ نِعْمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم فرموده
 لایق من احد که حتی یکون هواه تبعالها جنت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال و زیاده
 باشد و در کثرت نماز و بهتر از هزار بار کثرت دیگران باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده در حق
 صحابه لوان احدکم انفق مثل احد ذہبا ما بلغ مد احدہم و لا نضب سفینہ یعنی اگر
 دیگران مثل جبل احد در در راه خدا خرج نمایند نزد ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه
 خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تعاضد و ملازم است هر قدر که شخص در
 استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزایش و هر قدر که در مراتب قرب با افزایش زیاده
 استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جمال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد
 باطل و غلط است اِنْ اَوْ لَیَّا کَاَوْ کَا اِلَّا الْمُتَّفِقُوْنَ وَلَکِنَّ الْکَثِیْرَ مِنْہُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ سوال از تقریر
 سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال
 و قیل و قال نمی آید پیست این مدعیان و طلبش بخیر ندهد آنرا که خیرند خبرش باز نیامد پس جماعت
 اولیاء اللہ که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دوری و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب
 مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین گجاست **جواب** اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری
 و اینرا این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر
 است و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این درباری تعالی و صفات
 او محال است و مثال عبارتست از آنچه میان امر و کنه با دنی مشابہتی چنانکه گفته شود که پادشاه مثل
 آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن ماوی بنجود هر یک متمثل بشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بنجواب دیده نشان داده بود و رسول کریم صلی الله علیه و آله در صورت زنی سیاه رو و دیده که از مدینه بچقدر رفته در رمضان در صورت مردی خوشه و دیده پس دقیق که حق تعالی بنجواب که مرتبه قرب و ترقی در آن مرتبه یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مرتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکنند تا وقتی که از دایره امکان خالی شده دایره ظلال صفات میرسد و خود از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که هم رنگ آن ظل میشود و خود در آن فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از آن از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بسیار قفا و بقا حاصل میکنند ازین حال مولوی روم خبر میدهد به پیست هفت صد هفتاد و قالب دیده ام به پنج سینه بار بار دیده ام در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس سیکه ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی است میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شأنی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت ارسته به حوصله شل پیغمبران و صحو است میدانند که بنده بنده هست و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم بنجواب اندر کرک و شوشی شتر شده به فرقی اول صجاب وحدت وجود اند و فرقی ثانی صجاب وحدت شهود کسی از بزرگی بر سید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شأنی گفته رسیدن مسلمانان کما عبدنا لا حق عباد و تلت فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید شل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سهراب بنیامش دریا را محیط بود با وجود و فقیر آب در مقام عبودیت تنگ ماند و بل من فرید گویان طالب فرید علم شد رب زدونی علما سوال از کسل اولیا الله اکثر کلمات سزده که ظاهر شرع مخالف است و برخی آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد پس جواب اگر ممکن باشند آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحبین مقام از اهل سکر است او را منع و باید داشت کلام السکادی بطحی و ولای روی مولوی سیفر مایه مشکوی چون پیری غالب شود بر آدمی به می برد از مرد و صف مردی به در پیری این حال داین قانون بود پس پیری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل صحراست بر قصور نعم خود حمل باید کرد چنانچه

فصل
در بیان دلالت
و انقباض

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بجهاد مال بخوانید فان من سئو لایستند غفلت است
یوم القیامة **نوشته** بود و تذکره متکلمان میگویند ایمان لا یزید ولا ینقص دور حدیث وارد شده
الایمان تنعم و یسبحون شتیة افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق
تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
بالله و ملتکنه و کتابه و رسله و الیوم الاخر و تؤمن بالقدار خیریه و شش
و نیز از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بجز آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال
صالحه ندارد و مرتکب کبایرت انجام او به بهشت است لهذا ابو حنیفه رحمه الله گفته ایمان لا یزید لا ینقص
یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان و اعتقاد جازم بقلب در آن زیادت و نقصان متصور نیست
چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم است ایمان است این
صهر دارست بین النفی و الاثبات پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان منموم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا و زادتهم ایمانهم انما
قالوا و انما ناکم ایمانهم و ان الله لا یضییع ایمانکم و خود که لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند
که ایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله در صحیح خود باب ایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
فقیر آن ترلع گویا تراعی است لفظی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین راجع است از خود
فی النار و سبب دخول جنت است و لوبعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت تدریج
شدن بران باتفاق از امتیان او امر و اجتناب مناهی است پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان
را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و علیه اوعمال صالحه است اجتناب
از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس است و دلیل بر
تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رحمه الله که سر سلسله
صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره اخ اورد ما است پس محاسن که آن شخص بران
سوره انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوره اخ نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن سوره آن سوره یقین است
پس معلوم شد که هر گانه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست و هر گاه بر وعیدات شرع یقین است

مردم که تکفیر میکنند و بر او قائل اطلاع نیافتند لب بطعن میکنند
 بین مقالات بنی بر وحدت وجود است که همه دوست میگویند هم
 نم باشد همه دوست و با نفعی نمیگویند که زید هم خدا و عمر هم خداست
 پس حکمات افکار و اندازین هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود
 لاموجود محال کرده باجماعی فرزند بعضی زبان طعن بر بزرگان
 بود تحقیق موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند
 الله میگویند و ریختن این اعتراض دارد میشوند یکی آنکه این
 و بهونه گفته شود فرق درند برب سوفسطائیه و درین مذ
 یکسانت کرده میشود لهذا در کتب عقائد اول مسئله
 مات موجود نباشد استدلال بر صانع قوت می شود
 ن قول است بیکر که موهوم باطل و ناچیز است چهارم آنکه
 ن همه دوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
 آن چه باشد جواب ازین اعتراضات آنست که
 ما آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بقسمی میگویند
 جود صانع قوت می شود و صوفیه وحدت تحقیقی یعنی
 الم امکان میدانند چنانچه شعاع جواله نشاء تو بهم دانه میگردد
 رنگارنگ باشد کمال و اول این مختلفه ظاهر شود پس شک
 س آئینه اصلا تحقیق و شوقی ندارند و معنی آن دارند
 ملاصاق است چه که عالم را در مرتبه و هم برای استدلال
 ندارند حاصل استدلال حصول علم حصول نیست شخصی
 ج استدلال نیست مولوی روم سیفر باید شناسی
 ناب و پای استدلالیان چوین بود و پای چوین

سخت بیهنگام بود و ازین جواب همه اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه دست گفتن
 خالی از تجربه نیست چرا که چون تحقق دایره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله
 وزید است پس اگر آنرا با مجاز همین زید گفته شود و همین شعله گفته شود بهم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود بهم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موجود هم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود و لهذا از آن تجاشی
 نیایند و بعینیه قابل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیه نیست که مستلزم کفر باشد نه خود باشد نه مالیه نه مالیه
 مولوی جاجی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه در مولوی جاجی رحمه الله علیه آن باشد که مقرر فیصده است
 و لکن خود مولوی میگوید من غرض ذات او دنی جوهره هر چه بندی خیال از آن برتره و معنی بیت
 مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود سیر
 رنگ شد یعنی در مرتبه دهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یک نوع افراد متعدد و
 شکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله از یک جنس اند و هر یک منشأ هدایت اند و باین احکام
 و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین گفته و اختلاف است چون به سیرنگی رسی کان دوستی
 موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صدنی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی نمی شود و
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تكثر مطرح نظر او نیاید باشد از آن وقت
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از پیچیدن حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد
 علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن که با مردم شود یعنی وقتی که صدنی متوجه ذات حجت میشود در آن
 وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است انفسا
 و از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی آنها مطرح نیاید پس در علم صوفی گم شدن در نفس الامر سوال
 ازین تقریر بندگان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین
 دعوی هر چند استلالت مذکور کرده اند و درین کتب در سائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
 لا غیر صوفیه شهودیه میگویند که این جماعه که همه دست میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان دو چیز است
 یکی مکر عشق و مقصای عشق آنست که غیر محبوب را نظر عجب ستور کرده و هر سو که می بیند صورت معشوق
 که در خیال او مستقرست شود و دیگر دو در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود و دم آنکه وجود ممکن در

الانذار والهدى اعلم -

کتاب ششم شیخ محمد قاضی ندکوردی این شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم وبجده والصلوة والسلام على رسول الله وآله وصحبه شريعت وفضيلت پناه مهربان دوست
سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از کتب سابق
میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت
تفاوت است این از غلط فہمی آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت تفہیم اند شریعت در لغت بمعنی
راہست لهذا راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاریہ البنی صلی اللہ
علیہ وسلم کہ راہیت موصل بخدا و موصل بحجت و ہمینست شرط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم
فرمودہ بقولہ تعالی لا ھدنا الا للضراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این راہیت کہ حقیقتاً
ہمہ انبیاء را بہ تسابک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شرعنا لکم الدین کا و صلی بہ نو حاکم الدین و احکام
الکلیات و ذکر عوین و این را بہ شریعت و معنی و حقیقت آن اقموا الدین و لا تقفوا فیه کبراً علی
المشرکین کا لکن معنی کثیر اللہ یحببتہ الیہ من یشک و یحکما لکیر من یشک و یحکما لکیر معنی این شریعت
کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کرده ایم این شریعت آنست کہ دین
راہست و درست کنید و تفرق رو ندارد یعنی ہمت خود را یکسو دارید یعنی قبلہ توجہ جز واحد لا شریک لہ نگردانید
امر کردہ بدان اتمثال نمایند و آنچه منع کردہ از آن اجتناب کنید و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید و
بہر کہ دوستی گزینید برای خدا و باہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوفنا طمع بخزدے از کسی نکنید حسن
ابی امانہ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لله و ابعض لله و
اعطی لله و منع لله استكمل الايمان رواه ابو داود و عن انس رضی قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا یق من احدکم حتی اکون احب الیہ
من ولده و والدہ و الناس اجمعین متفق علیہ و عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث من کن فیہ وجد بون حلالة الايمان من کان اللہ

و اطاعت نهای فکائی انظر الى عرش الرحمن بارزاً تا که در نیت استلال است همیشه باید
 و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فتنای نفس و
 و گاه دعوی نفس است علما ظاهر اخلاق سیئه را بد میدارند که آیات و احادیث بدان ماطق است اما خود
 از ان پاستیم کند لکن مَهْتَأِ عِنْدَ اللَّهِ اَنْ نَّقُوْا لَوْ مَا لَا تَقْعُوْكَ شخصی از اولیا عصر ابو علی
 در مجلس خود گفت سنت سیدنا ادب ندارد این سخن باین سیدنا رسید این سیدنا کتب بی از تصانیف خود در بیبا
 اخلاق و ادب تروان شد و که او گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگا
 که این سیدنا ادب نداند بلکه گفته باشد ندارد و استن پیروی دیگرست و اقصاف بدان چیزی دیگر و حقیقه
 اعمال جوامع است که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده اَنْ تَقْبُلُوْا رُبَّكَ كَاَنَّكَ سَرَّكَ یه
 بادوام حضور و این بدون فتنای قلب میسر نیست حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط
 بزبان کردن و تصدیق با قلب نمودن و فراموش کردن پیغمبر بجا آوردن و از محرمات بمقدور بر پیغمبر کردن
 شریعت است و حقیقت شریعت همانست که بر نگه داشتن موصوفه از بدایه و صحیح بخاری و امثال شان بخاری
 لیکن از خود اندک آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت این سیده اهل سنت و جماعت که افه
 العباد مخلوقه الله نقلی اگر باین مسأله حق یقین نماندیم سیدنا خوف از غیر خدا و دل
 عقیده اهل سنت چنین است و مستلزمی گویند که افعال حاصل شود طبع و عوام غف از دین
 مخلوق مخلوق مخلوق اند و با واسطه عند عوام الناس در مقام عبادت اند لیکن در عبادت از دین
 در غفلت اند سوال چون حقیقت حقیقت شریعت را لا غیر پس معنی قول صوفیه که سیدنا
 حقیقه ربه الله الشریعة فی زندگی چیست سیدنا در عالم مثال مرتب قرب الهی و دور
 قرب ملامی تمثیل میشود چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و این عالم مثال که از صوفیه بکشف الالهیه
 از قبیل روایات تمام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم انما الدنیا الصالحه جزء من الدنیا
 و اربعین جزء من النبیة و احوال او در راه خیال بسیار بعضی عوارض انکار میشد و بعضی را
 غلط می افتد و گاهی در فهم و تفسیر آن غلط می افتد لهذا اولیا را انچه بکشف معلوم شود و از
 شرع باید بخیر اگر موافق شرع است قبول باید کرد و انچه مخالف شرع باشد نازد باید کرد و در مذمت باید

و آنچه شرع از ان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط آمدن اولیا و اهل الدنیا کسی را امر بدینی گیرند تا وقتی که علم
 ظاهری نیاموزد تا در نزد قیقت و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
 و حقیقت بے صورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن بے روح جهاد است و روح
 بی بدن بی کار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ**
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ كَثْرَةٌ زُرُقٌ یعنی برای آنهاست درجات و قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و زرق
 در جنت زرق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در یافت
 درخت نیز راه را گویند و اینجا ملامت و راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و شان و زبان و جان و تاثیر نفس شریف از باطل بود
 حق بنمودی فرموده و یکرمیه **إِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بیشتر شده هرگاه شخصی مسلمان
 باشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه مینه
 در مقابل آفتاب میشود و بعد از ان بقدر وصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد از ان
 در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جماعه کفار و بذل انفس
 و اموال و قیام لیلی و صیام ایام ترقیات یحیی فرمودند کانوارها ناباللیل و قیوما بالانهار
 در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه رسید که
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن
 و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف قریس معاویه خیر
 من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده از ان است که تخیر بتوان
لَا يَسْتَوِي مَن كَانَ مِنْ أَتَقَى مِنَ الْقَبْلِ لَقِيَهُ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْ بَعْدِهِ وَقَاتَلُوا لَمْ يَسْتَوِ الْقَاعِلُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولَئِكَ هُمُ الْجَاهِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 غرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و بر تبه بودند که کسی بآن مرتبه نتوان رسید حضرت
 مجد و رضی الله تعالی عنہ فرموده در قافله که دوست داریم نه * ابن بس که رسد و در بانگ برسم
 بعد صحابه قرآنی ثانی از صحابه کسب ظاهر و باطن کردند و بر عمارت

از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه رسد بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر ضعیف شد پس بعد از قرن ششم برخی از کاتبین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غریبه صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی نو و وضع نموده و قواعد حصول تربیت اندوین علوم عقاید و تفکر کردند برخی از کاتبین از علوم ظاهری بقدر ضرورت که فرض عین بود و اتقا کرده و فرض کفایه بعد از دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای قائمه و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد مقرر نمودند و از نظر طریقت نام نهادن و انتم مستبسط از شرع و آن تعلیل طعام و تعلیل منام و تعلیل مخالطت با عوام و مصاحبت باریاب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباهات و شتمات و ترک مالا یعنی قال الله تعالی وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلُ الْكِبَرُ تَبْتِيلًا رَكِبْتُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه و قال علیه السلام من احب كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه العنلة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من العنلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر مال المسلم الغنم یت جها شغف الجبال یقن بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و آثار آن احادیث بسیارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر ما ذکر الله حق یقولوا یحشون و چون از خصوص قطیعه ثابت است افضل الذکر لاله الا الله همین ذکر نفی و اثبات سروج طرق است خواه بجهت خواه بسراپاب و وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا معبود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در وهابیه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در باب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل از وجه مقصودی دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمالی تذلل و هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد از تواید و عبادت صورت نه بندد و فوشتنه بود و تذکر نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید نفس اثر در ما است این که مرده است به از غم بی آلتی افسرده است به صاحب من

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال است نوشته بودند که در مقدمان صاحب کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صحابه کلمه صاحب کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد از آن اندک و مختلط بودند قال الله تعالی وَ الشَّكَارَةُ السُّرْبُورَةُ اُولَئِكَ الْمُفْسِدُونَ فَجَاءَتْ النُّعُومُ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلَيْنِ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ و انهم غلط که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن صحابه کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرال من امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم و لا من خالفهم حتی باقی امر الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الغیث لا یدری اولها خیر ام اخرها نوشته بودند که مولوی روم میگوید آتش است این باغکانه و نیست باد و مراد ازین آتش چیست وافرورنده کدام است صاحب من مراد ازنی صوفی کامل است که از مرآت نفس خود خالیست و باغکانه تاثیرات انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و افرورنده خداست جل و علا نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد بانفس ماره است و کشتن اولی الامر است و در کریمه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من انجین سوال واهی نوشتن از نشان شما بعید است و کشتن عبارت است از زلزله زلزله نفس و متصف ساختن او بصفت حمیده گویا آن نفس که صفات سبعی و بیبی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفت ملکی و رحمانی پیدا بد پس اینجا لا تقتلوا انفسکم را چه مناسبت و مخالفت بانفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجونا من الجهاد الا صغیر الی الجهاد الکبیر قال الله تعالی فما کانت فی الله حق جهاد به مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی وَ کَفَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰی عَدُوکَ نَفْسِكَ التی بین جنبدیک و در حدیث قدسی است عَدُوکَ نَفْسِكَ فانها قامت لمعاد التی نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست انیم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لَا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اَوْ سَمْعًا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کن فی الدنیا کأنک غریب او کما بر سبیل عدو نَفْسِكَ من احادیث القبیله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا یوم ولنا فیها صومر و عایشه و می فرماید ما شنبه ال محمد من خبر شعبان

یی مین مستابعین حتی فتنه متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدعه نباید کرد و رهبانیه سنونه باید کرد
 رسول صلی الله علیه و سلم از زنگی سنگ بر شکم می بست و پاهای مبارک از قیام اللیل مشغوم شده بودند و مردم
 گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فمروا فلا اكون عبد لشكوكا
 نوشتیم بود و دیگر چون در میان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضدست صلب منصور و سلخ عین انقضا
 چه ابو قریح آمده صاحب من از نیروا قه خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن غیث و چو که انا الحق گفتن با اتفاق
 علماء ظاهر و باطن کفرست موجب قتل بشر طیکه در حالت صحود و هو شیری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر
 شخصی در حالت مستی و بیوشی اگر چه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر نمی شود و قتل و ذبح
 اکتافی کتب نفقه فیکف اذا کان الکرم یا مشرع بل بامر مرعوب یعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری
 که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایت میگوید چنانچه
 کسی در تلاوت قرآن بخواند ان الله لا اله الا نا و با وجود این سخن فتوی بقتل او و دزد پس بنا بر تعصب
 فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر
 این سخن بر علماء ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است و در انصورت
 علماء ظاهر بهم معذورند و مابور که حمایت اسلام کردند و بیکار لایق اخذنا ان شئنا ان لا یخلفنا بعضی اکابر
 مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نمی کنم عوام خواهند دانست
 که فتوای علماء ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز نیست و در انصورت در اسلام کافرانم ظلم است
 و فتنه عظیم بر خیزد قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد و الفتنه است که من انقتل نوشتیم بود و
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکنند یعنی در ایشان دفائه آن چیست بعد از زسی کلام در مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان تحقیق
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب و در این جزا و العا علم چه خوش ربا عیست
 عربی و بین العالمین خراب ربا عی فارسی آنکس که ترا شناخت جایز چکند و فرزند و عیال و خانان را
 چکند و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهانش چکند و خرق عادت را نزد اولیا الله هیچ قدر

مکتوب ہفتم بمولوی نعیم اللہ بٹھراچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح
معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مہربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و استیاق ملاقات بحجت
یات واضح رای با و احمد لیکر کفریر تحریر رفیمہ بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الہی حق سبحانہ تعالیٰ
من مشفق راسلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دار و فقیر ذات شریفہ را غفیمت میداند و دعا بخیر میکند
شرائک امثالکم و بارک اللہ فی برکاتکم مبلغ مرسلہ بخیر دست بی بی صاحبہ حضرت والدہ مرشدہ و بخدمت حاجز
مالی نسب حبیبہ شریفہ حضرت شیخ گزرا زیدہ شد و رقی ایشان بسیار دعا با کرد و خصوصاً حضرت حاجز نوای
بہرگز توقع این فتوح نداشتند کسی ازار باب طریقہ توفیق خدمت ایشان نداد و بلکہ کم کسی از ایشان
از احوال ایشان واقف است از غیمہ بسیار خوش شدند و شکر الہی بجا آوردند مشفق من بہر چند ایشان

کلمات طیبات

حسبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همیشه کلمات ایشان صاحب کمالات بنیید بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر نطق پاک است که ایشان بهم غیر از این و تملات قرآن از دنیا اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر الانچه میسر می شود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ حجبی از معاش ندارد حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ رفیع شده بنشینید گمان میدارم که از نوازش آنجناب خطر دارند - **مشفق من** شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ نیست روزی باین صاحبزادی بی ادبی نمود من بحاجت ایشان شوهر ایشان را بخشود پیش آدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مراد نعل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند **ان مشفق** در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که قوت بهم رساند رفعت مستتر است حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن چون قوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی می فرماید **وَلَوْلَا ذِكْرُنَا لِنَبِيِّنَا لَآبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ ذِكْرَكَ إِنَّ لَكَ لَكَيْمًا عَلِيمًا وَوَهَبْنَا لَكَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ هَٰذَا نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَافِقُ تَعَالَى** منت برابر ابراهیم عمره از اینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد و موجب منت و احسان بر پدر میباشند فضل آباء هم همین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائق ندارد و مبارک بلیغکم الله قضی مدارج قریبه و ما ذلک علی الله بغیر از مقام قیومت استفسار فرموده بودند **مشفق من** عالم تمام ظلال دایره صفات او تعالی است و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم ظلال و قیام ظلال بصفات است که اصول شان است و قیام صفات بشیوات است و قیام شیوات بذات و قیام پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظاهر مختلفه و مدار آنچه صوفیه میگویند بحالت پس در عالم ذات نیست و احد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعرض العالم اعراض محققه فی عین واحد همین است و جهان چون کالبد کالبد تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی رومی فرماید **سپت او چلن است و جهان چون کالبد کالبد** از وی بگوید **آلبد** به اینم گفتگو از تنگی عبارت است و در حدیث در صفات الهی **قیوم السموات والارض**

وَمَنْ فِيهِمْ أَمَدٌ كَنَاهِهِ أَنْ يَجِيءَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدْ أَفْلَحَ الْبَاحِيَّةُ انْكَارُ مَكْرَمَتِي اَزْ قِيَمَتِ
 حَقِّ تَعَالَى بَاشَدِ يَعْنِي قِيَامُ جَمِيعِ اَشْيَا بِحَضْرَتِ ذَاتِ سِتِّ تَعَالَى قِسْمِ بَقَرَانِ مُجِيدٍ وَكَفَارًا زَنْجِنِي اَطْلَاعِ نَزَارِ كَرِيمِ
 بَلْ عَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِمَّنْ هُمْ أَكْثَرُ اِتِّعَادًا اَنْ دَرْگَزَشْتَه عَجَبِ يَكُنْدَن اَز آمدنِ رَسولِ اَرْضِ
 اَشْيَانِ اِمِی بَر اَوْر حَقِّ تَعَالَى اِبْعَضِ بِنْدگانِ خُودِ رَا که بِحُضْ فَضْلِ خُودِ بِطَفِیلِ سِر وِر کُنَا تِ بَعْرِ تَبَه کَمَالَاتِ
 نَبوتِ سِر سَا نَد و اَوْر اَز ذَاتِ بَحْتِ مَنَاسِبَتِ مِی بَخْشَد و تَجَلِیَاتِ ذَاتِی بَر وِی فِیضَانِ بِنِیَا دِ اَز مَازِنِ اَوْر ا
 ذَاتِی سَوِی مَوْبُوبِ عَطَا مِی فَر مَانِد که قِیَامِ و جُود و تَوَالِیجِ و جُود اِیْنِ کَسِ بَآنِ ذَاتِ مَوْبُوبِ دِیَا شَد و قِیَامِ ذَاتِ
 مَوْبُوبِشِ بِنَاتِ و اِیْ سَبَابِ و جُودِ مَر کَر کَمَالَاتِ نَبوتِ کَمَالَاتِ رِسَالَتِ سِتِّ و مَر کَر کَمَالَاتِ رِسَالَتِ کَمَالَاتِ و مَر کَر
 کَمَالَاتِ اَوْلِی الْعِزَمِ قِیَامِ قِیَمِیَّتِ سِتِّ بَآنِ مَقَامِ اِخْصِ اِخْوَاصِ رَا هِم رِسَالَتِی نِیْسَتِ اَلَا مَاشَدِ اَللّٰهُ لِسِ اَلرَّحْمٰنِ
 رَاقِی تَعَالَى بَآنِ دَوْلَتِ سِر فَر ز فَر مَایَدِ اَز اَنْوَقْتِ قِیَامِ تَمَامِ عَالَمِ کَر حَکَمِ اِعْرَاضِ دَارِ نَبَاتِ مَوْبُوبِ و مِی بَاشَدِ
 و قِیَامِ ذَاتِ اَوْ بِنَاتِ حَقِّ جَلِّ و عِلَاطِ کَر رَا که حَقِّ تَعَالَى اِیْنِ دَوْلَتِ مِی سِر فَر مَایَدِ حَسَنَاتِ اَهْلِ السَّمَوَاتِ و اَلْاَرْضِ
 گُویَا هِم اِجْرَا و اِعْرَاضِ حَسَنَاتِ اَوْ مِی شَوْنَدِ لَکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنَ یَشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ
 اَنْکَسِ کَر حَقِیْقَتِشِ بَا و ر شَد و اَو بَتَر اَز سِیْه پِیَا و ر شَد و مَلا گُویَدِ کَر رَفْتِ اَحْمَدِ بَغْلَاکِ پَر سِر دَگُویَدِ فَلَکِ بَا هِم
 و ر شَد و صَلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمِ قَلَمِی فَر مَو و دِ یُو و دِ کَر چِنْدِ کَر و عَطَفِ نِصَحَتِ بَا یَدِ نَوَاشْتِ مُشْفَقِ مَنِ ہر چِنْدِ
 اَز نَوَاشْتِنِ و عَطَفِ جَلَاتِ مِی آید و تَا زِیَا نَہِ قَوْلِ تَعَالَى اَنَّا مُرْسِلُ النَّاسِ اِلَیْہِمْ وَ تَنَسُّوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ تَتَلَوْنَ
 اَلْکِتَابَ بَلَا تَعْقِلُوْنَ و قَوْلِ تَعَالَى یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَوْ تَفْقَهُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ کَبُرَ مَقْعَدُ الْعَصَا
 اَللّٰهُ اَنْ تَفْقَهُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ اَز اِنِ بَا زِ مِی دَارِ لَیْکِنِ نَظَرِ بَر نِیْکَہِ مَقْصُودِ اِیْنِ اَیَّاتِ اَتَمَّ اَز اَمَرِ مَعْرُوفِ و نَہِیْ
 مَنکَرِ سِتِّ بِنَا بَر اَمْتِثَالِ اَمَرِ شَمَا نَوَاشْتِ نَہِ شُود و گَر مَازِ سِیْدِیْمِ تُو شَا یَدِ بَر سِی -

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای برادر بادشاه و فقیہ و عطار و کناس ہمہ نئی آدم از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم الشان
 کثیر العطا یا و الاحسان منبع القہر مان قہری را بسوی خود بخواند و او را متوقع انعام و احسان و قرب منزلت
 و رفیع شان فرماید و آن فقیر از ان بادشاه روگردانیدہ و صحبت کناسی نجس اختیار کند آن فقیر چه باید گفت

علما و برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده بکناس افتد
 سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب
 جلال و جمال و عظمت و کبر پانیده را بسوی خود میخواند و میفرماید من یقرب الی الله
 و محبوب خود را بر سالت فرستاده و در بسوی خود میخواند و به نعمتهای بهشت و سرچ
 و بسط عذاب و دوزخ و رقوم و عید میکند و این تا کس از قرب منزلت او روگردانید
 متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه چیزی بروی مخفی نیست که
 نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر را
 گفت که او را از ان منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فَاَنْتَ كَيْفَ كَاطِبُ كُتُبِ مَرْئِي اَلَا
 اَنْ زَنْ كُنْتَ كَرَامِي قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیایان نبودی حسن و
 و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دل را میسر شد از من رو برگرداند و
 باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحب دل نشسته بود نمره زد و بهیوش شد و افتاد چون
 پرسیدند گفت و قتی که این زن سخن گفته با تفند داد که این ضعیفه باین حسی که
 عصمت و کبر یا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستم که کسی که
 از ان در گذشته بکسان نالائق در امور لا طائل مشغول شود و او را چه باید گفت
 مثلی و وایس یکون فاطمین بنی بختی به انسان اگر حق تعالی راستصفت بصفا
 داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم است و این دید بروی غالب
 خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین است که از ان صفیات او احترام نماند
 داند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد و او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت
 و بحکم المرامع من احب محبت در یابد و از معیت و اقربیت بذات بخت
 بهفت مراقبه تشریف ارشاد می فرمودند اول مراقبه ذات متوجه
 از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه
 با عظمت و کبر یا و جمال و جلال در دل او متکلم میگردد و نگاه بار دوم را

می فرمودند چون صوفی شفیق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد با رسوم مراقبه اندر جمیع بصیر
 ارشاد میکرد که حق تعالی حاضر و ناظر است چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند
 و هو معکم اینها گفتند که ملاحظه معیت بچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت
 ولایت میفرمودند **قَبْلَ الْکِبَرِ مِنْ جَلَلِ الْوَدَّ** چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم
 مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید **یَجْعَلُ لَکُمْ** و بیخودانه شخصی که بروی این دید منکشف شود که
 خدا را دوست میدارد و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از این همه مراتب در شوق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت
 قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت
 و بعد فنای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطهره را ضعیف و مرضی و محب و محبوب
 گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میماند اینهمه گفتگو برای ارباب علم
 و بصیرت است این کلام طویل که تعلیم آمده مستغافرا از حضرت مشایخ است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک
 تراها فان لم تکن تراها فانه یراک کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را نسبت
 جعلی باشد ملاحظه **هو یراک** کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی برین حاضر و ناظر است
 او را محسوس است از عبادات متکلفه و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم بکی از دوستان بقیه نوشته که اکثر اولیا
 عشق را علی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی مد گویند که جو عشق کرده و حب
 را بر عشق ترجیح داده و بعضی نیز بر تیر گفته اند **ان الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق**
 و تحقیق درین باب آنچه از صاحب باشد نبویند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود و نقل آن بخدمت سماعی
 هم فرستاده شد اگر پسنداقند منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی **ان کنتم تحببونی** الله

تخلیل الله و بحی الله و صیب الله و سوم گشتند و بعد از شق الله و سوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش
عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلیٰ از حب میگویند بچاست که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الی
از نفس محبت اولیٰ داعی است و ایند حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود
عشق امیر المؤمنین حیدر بوده و آنچه امام محمد الاسلام رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نموده و گونه
بجواز مقوله و مفهوم میگرد و در آن مقام نظر و بر سر است که از لوازم عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت
خدا سر سر مدح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **شفا** در راه خدا جمله ادب باید بود *
تا جان باقیست در طلب باید بود * دریا اگر بکاست ریزند * کم باید کرد و خشک لب باید بود * مقتضای فرط
محبت آنست که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معالمتنزیل از سعید بن جبیر
روایت کرده که حق تعالی در دنیا است بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
شما را هشتان در دوزخ برید آنها از بتان بیزار می گشتند در دوزخ تبعل نکنند از بتان حق تعالی
مؤمنان کامل را بفرماید که مان شما در دوزخ خود را بنید از اینها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر اینها بر
و سلام باشد و سناوی آواز کند **وَلَا يَنْفَعُ الْاُمَمَ اَللَّهُ تَجَبُّا لِّلَّهِ ط** و کافران بآگاه در دوزخ انداخته شوند لیکن
اگر با فرط محبت سرگرمی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که رابعه بهر چه در دست
آب و درختی آتش گرفته می رفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را ازین آب سرد کنم و بهشت را
ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصا لله عبادت کنند و جناب
انبیاء علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بچاره از آن بوسه نشیده بود و یان همه هر گاه که رسول صلی الله
علیه وسلم در قرارت قرآن برایت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و هر گاه برایت رحمت دو عهد می رسیدی سوال
می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید **كَمِ يَتَّبِعُوا فِي الْجَنَّةِ اَهْلَهُمْ عَنِ الْمُصْلِحِ يَدْعُونَ لَهُمْ هُمْ يَخْتَفُونَ وَ طَمَحًا**
وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران دست
باشد و برای امثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف نبود
چندان دشواریست و شخصی بهوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن
بنا بر امثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کاریست بقول **رَبِّهِمْ كَوْسٌ تَخْتَلِي** که تو شرم که سر

وهره پیاری به بین سے ہوا ہر کار سے و ہر مروتی ہشخاف نام چیزنی ست کہ خلاف دل ست و قولہ لکھا
 قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و جہانگیر ست از تشبہ یعنی قد شغف حب
 یوسف زینجا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینجا را دریدہ اندرون قلب او تمکن شدہ مثل طالب زید علما
 یعنی طالب علم زید لیکن درین ایہام نسبت و تمیز مبالغہ ست پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست و اینک کسی
 تعلق خاطر پنج نام نہادہ باشد اصطلاح ست و لامشافتہ فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار
 منحصر در پنج نیست۔

مکتوب ہشتم بجزیری از سادات دریاب بتجویر لعن بریزید علیہ السلام الرحمن الرحیم
 الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین دریاب طعن زید علما را اہل
 و جماعت را سہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ و فقہ اکبر از ان منع کردہ و امام احمد بن حنبل رحم
 و اکثر متحققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ و ملا سعد الدین نقض ازانی رحم و شرع عقائد نفسی بہین قول فقہ
 و جماعتی و درین مادہ نظر بر اولہ فریقین سکوت نمودہ اند و در سن التبتہ اضاعت وقت و اشتغال ست بے فائدہ
 و جبہ قول حضرت امام اعظم است کہ امام احمد بن حنبل و بخاری از این عمر روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا و فی روایتہ عنہ اللہم العن اباسفیان اللہم العن الکاذب
 ابن ہشام اللہم العن سہیل بن عمر و اللہم العن صفوان بن امیہ فقلت لیس لک من الکفر
 لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر
 عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن کفار منع فرمودہ کہ درین کار سخن
 گفتن و بدو عاگردن نمیرسد احتیاطا عرضہ را ست اگر خدا خواہد آنہا اسلام آرند و توبہ شان قبول کند و اگر خدا بد بفر
 مبرد و وہاں لعنہ را بکند بجهت آنکہ انہا ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل و ذکوان اہل بصرہ
 چون از ان سرور غدر کردند و منذر بن عمرو و انصاری و غیرہ ہتھاوکس را از قرار صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین
 قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم و الم بود و در انہا لعن میکرد و از ان این آیتہ نازل گشتہ
 و از لعن ممنوع شد و مروی ست کہ جبریل علیہ السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
 ما بعثک لعلنا ولا یبعثنا با انما بعثک رحمة لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر لیس لک من الکفر

اللعن الیہ

و سبب تقریر شده است برای رحمت فرستاده است و در پنج البلاغت که اصح کتب بار و افضل است سر و لیست که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود ای اکرام ان تکونوا سببا بین یعنی من مکر و مهیدارم که شما سبب کندی گان باشید و چه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابویعلی در کتاب خود معتد الاصول بنزد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتیم پدر خود را که ای پدر مردم گمان نمی برند که ما مردم نیریدار و دوست میداریم احمد را گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی نیرید چگونگی روا باشد و چرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بر وی در کتاب خود لعنت کرده گفتیم در قرآن کجا بریزید لعنت کرده است احمد گفت **هَكَالَ عَسَيْتُمْ اَنْ تَقُولُوا اَنْ تَقْسِدُوا فَاِذَا فِي الْاَرْضِ وَقَطَعُوا اَرْحَامَكُمْ** اَوْ لَيْتَكَ الَّذِي يَنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاَصْنَعَهُمْ وَاَعْمَرَ اَبْصَادَهُمْ یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای مروج و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کنند آنها را خدا و گردن گوسفندی شان را از شنیان حق و پشه های ایشان را کور کند از دیدن حق امام بنوی گفت که سبب بن شریک و فراتجی یعنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شوید شما مردم یعنی سلطنت یابید و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته اند که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلم کردند و فساد نمودند و فرار از امیر المؤمنین علی را نمودند این تاویل است که میخواند ان تولیتکم بغضتم تا و او و کسر لام علی المفعول یعنی ان تولیتکم یا ایها الناس و لایة جایزه فرستم سهم فی الفتنة و ما دیموهم اولیک الذین لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاَصْنَعَهُمْ وَاَعْمَرَ اَبْصَادَهُمْ یعنی ای مردم و قبیله بر شما با و شما بان ظالم باشند قریب است که شما بجزاها شان در فتنه و فساد برباید و مد و گاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و گردن کنند آنها را از حق دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید **اِنَّ الَّذِي يَنْ يُؤْذُوَنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُفْعَلْ بِهِ مَا يَشَاءُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** ظاهر آنست که مراد از ایذا خدا ایذا و ایذا خداست بحد فضا یعنی یو ذون اولیا الله و رسول و در این حد عطف رسول از قبیل عطف خاص است بر عام برای زیادت اتمام مانند عطف بیبرئیل بر ابراهیم و موسی این تاویل است حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی الی ولیا فقد اعدی الی و لیاة یعنی هر که با ولی خداست او را خداست و نیز ایذا رسول الله علیه و سلم ظاهر است رسول فسر مود

صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی بر منی ما اراها و یوذنی ما اذا احاطتفق علی منی فاطمة یارده لیتا من یخیر
نوش میکنند و نوش میکند مرادنا خوش میکند و آنچه تا خوش میکنند او را و اخر جرح احد و ابن ماجة و الحاکم ان النبیه
صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني
و روی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیر هم عن یعلی بن مره حسیین منی و انما حسیین
احب الله من احب حسینا و نبوی و غیره از انس بن عمارت روایت کردند ان ابی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصه این همه حادث
و لالت دارند بر آنکه اید از حسین علیه السلام اید از آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی است
که این آیه در حق عایشه من نازل شده و قتیله منافقان بروی تمت کردند در قضیه انک ازین هم معلوم میشود
که هر که ازواج و اهل بیت پیغمبر اید کرده اید پیغمبر کرده و اید از خدا کرده و متقی معن شده و همچنین است حکم کسیکه
اصحاب پیغمبر اسب میکنند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی صاحبی لا تتخذن هم غرضا
من بعدک فمن احبهم فلیحبه اجمعهم و من ابغضهم فلیبغضهم ابغضهم و من اذهم فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیهو شک ان یلخذ رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل
و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شد
سلامتین بنی امیه بر سر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لَا اَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ وَلَا اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي كَيْلَةِ الْقَدْرِ كَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَكْرِثَ شَهْرٍ بِطَبَاك
یعنی بنی امیه نازل شده قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بودند کم و نه زیاد یعنی
از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروان بن هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم
معلوم میشود که از یزید و دیگر مروان بن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نذر رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی
الْحَرْتُ اِلَى الذِّينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَاَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤْسِ لِيُجْزَوْا بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
ابن مرویه از ابن عباس مروی است که از عمر بن الخطاب رضه ازین آیت پرسیدم که انا کیستند فرمودند
هم الافجاء من قریش بنوا لمغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فلفیتهم یوم بدروا ما بنوا امیه
فمنعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر کشتل

شدند حق تعالی شمار از شررها کفایت کرد و بنوا میخندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام نبوی قول
 عمر روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه و یحیی طریقی از امیر المومنین علی روایت
 کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا اسْتَخْلَفْنَا لَكَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
 حَقِّ فَعْلِهِمْ آمَنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ
 هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی اصحاب افعال
 صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
 موسی یوشع بن نون و کالب و خزیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را با صلاح
 آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم
 خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم من بعد خوف شان از کفار تا عبادت
 کنند ما را و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و الله
 ابوالفضل میگفت که رسول صلی الله علیه و سلم بعد نبوت ده سال در مکه با صحاب خود از کفار و ایدو و مامور بود و بصیر
 پسر مامور شد به جرت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه
 بعضی مردان میگفتند که پیچ روز بر مانی آید که مامون باشیم و سلاح نیمه ازمان این آیه نازل شد و ابن ابی حاتم
 از برابرین عازب روایت کرده که این آیه نازل شد و قتی که ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده نمود
 انجامز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فرامی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین او وعده کرده بود
 و در حیات او انجامز و وعده نشد حیث قال اِنَّا كُنْزُكُمْ اَرْبَعًا نَسْنِيْتُهُمْ فِي الْاَرْضِ موسی
 علیه السلام در تیه وفات یافت بعد یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلا و شام در بی اسیریل قسمت
 کرد و همچنین وعده خدا تائید دین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلفا را شدین بنجر گشت ابوبکر صدیق
 با بنی خیف و مردان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیله کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره
 در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطریق متعدد از علی رضی الله عنه و در هیچ بیلاغت
 قول علی رضی الله عنه ان هذا الاصل لم یکن نصره ولا جد لا یکتفوا ولا یقله هو دینه الذی

مکتوبات قاضی صاحب

اظهرت وجهها. الذي اعتره وايداه حتى بلغ ما بلغ وطلم من حيث ما طلم ونحن على موعود
 من الله حين قال الله وعذابه الذي آمنوا منكم الآية فانه مخفى وعده وناصر جنده
 الى ان قال رضي الله عنه پس دين آيه دليل است بر صحت نبوت كه اخبار است بغيب بقسيمه كه بوقوع آيه پس
 منجبه است و دليل است بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر از اين آيت مراد نباشد خلف در وعده الهى لازم آيد وان
 صحاح است بر آنكه در مورد وجود مسلم بنى صحابه سوار زمانه خلفاء اربعه جمع نشده اند و دليل است بر صحت مذهب اهل
 و جاست و بدين دين نشان بر نفس خدا بر جهان مذهب روافض كه آنها ميگويند كه همه هميشه خالف مانده و تقية
 نمي كرده و اما هر چه مى گويد موعود از وفات ائمه ظاهر نشده و آنچه ميگويند كه بعد ظهور مهدي اين وعده نجز خواهد شد
 كذا مستكملا و اين قول ممكن است چنانچه مولى رسول صلى الله عليه وسلم از ان سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعد من
 سي سال باشد پيشتر از آنست اما شريعت گفته است ايشان خلافت ابو بكر و سه سال و خلافت عمر و سه سال و خلافت عثمان
 و دوازده سال و خلافت علي شش سال چنين بايام خلافت حسن بن علي سفينه اعتبار كرده و سه سال و خلافت ابى بكر
 و سه سال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان و دوازده سال و علي پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
 و محمد هجده سال شده و پيشتر از اين آيت دليل است بر كفر يزيد و امثال او و اتباع او حيث قال وَفَن كَفَرُوا بِكَ لَكَ
 فَالْوَلِيُّكَ هُمْ اَلْفَاسِقُونَ امام نبوي گفته كه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كرده
 قاتلان عثمان بودند و تفسير ميگويد كه اين آيه اشاره است از يزيد و اتباع او كه قتل كردن حسين عليه السلام را و
 بغير بيان او را از اهل بيت نبوت و امانت كرده و بى حرمت كردن موس آن سرور را و لشكر بر دينه فرستادن و وفات
 كرده مسجد رسول صلى الله عليه وسلم كه روضه ابيست از رياض جنت خراب كرده در واقع حربه خيره با كرده زبان
 از بيان آن كوتاهي ميكنند و شجاعت بر سبت الله و عبيد الله بن زبير را كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمه آنحضرت بود
 كشتن تردي از حسان روايت كرده كه حجاج كي از خلفا مان يزيد بود و كساني را كه در جيش كشته نبي از صحابه و تابعين
 يك ملكه و سبست هزار گيس و شمار آورده و مسلم روايت كرده كه دقيقه حجاج عبيد الله بن زبير را كشتن سمانت ابى بكر
 گفته كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان في ثقيف كذا ابا و مبيد افا الكلاب فراينا و اما المبيد
 فلا اذ لك الا اياه قال عبيد الله بن عتبه الكلاب هو المختار بن ابى عبيد و المبيد هو الحجاج بن يوسف يعني
 هلاك كفته مسلمانان سر و است كه يزيد و زكريا حسين عليه السلام را كشته بتهما خواند و فخر كرد مضمون آن بيت ما است

که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت سه دست من
جناب ان لم انتقم من بنی احمد ما کان قد فعل و من راحل الگفت و گفت فان حرمست یوما علی دین احمد فخذنا
علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سب میگردم و اینان هزار ماه درین مگر ای وصحت
یا فتنه بعد از آن حق تعالی از آنها انتقام کرد چنانچه از قاتلان کیمی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی
نماند و دست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزیدی بزدانجامه زیر صومعه راهبی فرو داند نذر آن
صومعه مرقوم بود و از جراته قلمت حسیدا شفاعت جده یوم الحساب و از آن راهب پرسیدند که این بیت که
نوشته است گفت از قدیم مرقوم است بنیدانم که کدام کس نوشته است - غرض که کفر یزید از روایات معتبره و ثبات
میشود پس او مستحق لعن است اگر چه درین گفتن فائده نیست لیکن احب فی الله و البغض فی الله مقتضی
آنست و الله اعلم -

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات مسیله از انقیست
باید شمر و - و طالبان خدا از جهان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد و تمورست درین زمانه اگر کسی آباد
توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید
همین مشغولی انشاء الله تعالی براه راست می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامر ضیه و
معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوزن و نفس خود و حسن ظن و در حق سائر الناس استقامت
باید فرمود و الاستقامت فوق الکرامه است و دنیا نقش بر جاب است **فرمود** در دی بجم این آن که پرواز
بجای جان تو باشی بجان که پرواز و الله معکم انما کنتم و کثر انما لکم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و الحمد لله
و الصلوة علی رسول محمد و آله اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و یا ایا هم کمال متابعت سید المرسلین و من فتنه
صلی الله علیه و سلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصحاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا ببعثة سید الانبیاء

و افضل الرسل و الایمان بمن هو الایمان الکبری المستقر من هذا النعمه العظمی لم یمنع من وصی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه
 و اتباعه اجمعین و الشکر علی ما هدانی للاسلام و احیانی علیه و وفقنی لاقتباس النوار علمائ الصالحین و اولیاء الکاملین
 خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجد و الامام الثانی و السید السید محمد الدین عبدالقادر الجیلانی غوث الثقلین
 و السید الفاضل الکامل حسین الدین حسن النجری رضی الله عنه و عن اسلامهم و اخلافتهم اجمعین و ارجو من فضلتک
 ان یبتنی علی اتباعهم و محبتهم و یحقق بهم فی دار القدر و اذک علی الله فخره لعمد از محمد و صلوة فقیه محمد
 شاد الله عثمانی خفی مجد دی پانی تپی منسوبه که عمرین عاصی بهشتا و سال رسیده و یقین که عبارت از کرامت
 بر سرده فرصتی نگذاشته کلمه چند بطریق و هیئت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی از ان برای نجات
 فقیر فقیده و ضرورت و یرغی از ان برای دوستان و فرزندان ضرور مفیده است اگر نوع اول را رعایت نماید
 روح فقیر از ان ها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت دانست که خواهد شد و اگر نوع ثانی
 را رعایت خواهند کرد و عمره آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و اگر نه نتیجه خواهند دید و نوع اول آنست که در بنی
 و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کند و دو چادر زدن که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده
 بودند و در ان تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح مثل حافظ
 محمد علی و یا حکیم سکوا یا حافظ پیر محمد بخوانند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
 مثل دهم و بیستم و چهلیم و ششماهی و برسی هیچ نگذرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از سه روز ناتم
 کردن جان نزن داشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع نمایند و در حالت حیات خود و فقیران بخییر با
 راضی نبود و باختیار خود کردن نداده و از کلمه و ورد و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقیر با خفا امداد
 فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده المیت فی القبر کالغریق الملتغی من یبطل دعه
 ما تلف من اب او اخ او صلیق و بعد مردن من و دایه و یون من کوشش بلیغ نمایند فقیر
 در حیات خود و نصف موضع ننگه و الماک قصیه که در ملک خود داشت آنرا بهشت سهام قرار داده سه سهام بوالد و یک
 و دو سهام بصنیفه الله و یک سهام بفقیران و یک سهام بفقیران و یک سهام بفقیران و یک سهام بفقیران و یک سهام بفقیران
 بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زلیست خود و محصول پنجم حصه با دو هر دو و خیر میداد و البقی
 را سه حصه کرده یک حصه برای خرج خود میداد و یک حصه بفقیران و یک حصه بفقیران میداد و بعد مردن من

سلام علی ما یزانیان
 غلام سیدان ابی زید زاده
 استاد عرف
 کجاست
 سید

از کلام انجیبت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما میرکت همین عمل بهر مسلمانان
 بلکه بنده و بهم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از وی دور گردد
 نمیشود و امید به یزدان مراد متقی و پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناخنی را
 دخل ندهد و بر روایت معتبر متقی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در دنیا کسبت
 و نینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذہب روافض بسیار شیوع یافته است و شتر فاشتر بر
 علونب یار فاه معیشت نظر سیر انداول رعایت دین باید کرد و شتر بکسی را نفی یا قسم بر نفس اگر چه صاحب
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 هم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال
 خاچه و دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر بآن سرور شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کبی و کلم و اعتقاد و عمل و عبادت و جهادات
 آن کس همان قدر کامل باشد و هر کس در مشابیه و رجبیه از ان قاصر است همان قدر ویران قاص باید دانست
 و از جهت کمال اتباع سنت سنی که او کیا نقشند به اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال شایسته جهت کمال است
 دلیل است بر تفصیلت شان و اگر محنت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر اساس
 واجبات و ترک محرمات و مکروهات و شبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از وی سر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه
 و عمره و من وقع في الشبهات وقع في الحرام الحديث فی الصحیحین بنی فرماید ان اولیاء الله لا یلتصقون
 نیستند و وستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادائی واجبات و ترک محرمات و شبهات است نه از
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات آنچ محرمات رزائی نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و سمع
 و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه سبین اند
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرکب محرمات شود پس در آنچه ملا

حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شفیق اند اینجا امید غفرت
و حقوق العباد و در بخشش نمی آید آیات و احادیث و درین باب بسیار اند این رقمه عمل آن نتواند شد حدیث المسلم
من سلم المسلمون من لسانه ویده و حدیث انی اخب للناس ما خب لنفسی و نکه لهم بانک
لنفسک و اینجا کافیت شمع میباش و پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و بیک از نصح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود وزن
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را رضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف الا ایطاع و رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر را نخواست
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه نصیحت
امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و باقران خود
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا
جای فساد است برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر پا نشده مگر و تنبک با هم سازعت و
مخاصمت کردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و نیکوئی شمرنده و سرنگون باید کرد و بیت
آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است و باد و ستان ملطف باد دشمنان ملایه قال الله تعالی
لَا تَقُمْ بِالَّذِي يَكْفِي أَحْسَنُ فَإِنَّ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقِمُ إِلَّا الذِّئْبُ
صَبْرًا وَمَا يُلْقِمُ إِلَّا الذِّئْبُ عَظِيمٌ وَلَا تَأْتِيَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْوٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی رفع بدی کن بخصمتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود
رفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کن از چنین مگر کسی که
صبر میکند و مگر کسی که صاحب نصب بزرگ اند و اگر و سوسه شیطان برادرین کار نامشود و اعدو و نجویان پناه
جوی بخدا بدستیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است که با وی بدی دنیا و دشمنی و ناخوشی باشد
پاکسی که خالصا با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد
فاسده تو به نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ إِنْ يَتَوَلَّوْا أُولَئِكَ فَمِنْ أُولَئِكُمْ يُعْصِمُ الْفِتْنَةَ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ

مستند کتب است بلکه عشره متداوله اند بمن توجه بهت سامی توقع است که آنینه بطور رسد و بعد از آن احرام صحبت ترسینا
 بند نه هر قدر یک وقت شریف گنجایش کند یک دو کلیه بجهت افزای این فقر شکسته بال میاید بود و السلام -
 مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصوصاً و طریق صوفیه عموماً
 و آن تجلی النور و فضائل و فوائد را در گاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد مکتوب
 گرامی درود نمود و صحبت مزاج شریف جمالی بجا آورده شدن بعد که بعد از خری اطلاع بر صحت مزاج یافته
 باشد که سبب سرور خواهد بود این سرور میخواهد که پیش از وقت معین مقصود و حاصل نماید **صریح**
 بزم برهم خورده بدست بیآمده و آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خاتم خطرات و اما کثاصیه
 محکم است آن می فرماید فقیر زاده بابائش و مادر حق خویش میبوی اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت انداز سکن
 فقیر برده کرده میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید شتاق ملاقات بیشتر
 اند و السلام - مکتوب سوم نیز بنام صاحب - متع الله المسلمین با فادات قیم طریق احمدیه دردی
 ریاض طریق بجهت انفس از کتبه آیین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه درود و فرمود
 احمد بن علی سلامم و عافیتکم از مبارک اخلاق مرعوانست که بدعای خطر نجیب کرم فرما باشد آنچه در باب
 فضیلت آباء عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الارس والعین با حال با شرف انور او ملاکرم ابواب مکاتبات
 مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام و الا کرام فقیر زادگان هر
 مستدعی و عاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند - مکتوب چهارم نیز بنام صاحب خدای عزوجل آن
 قیم طریق احمدیه را در گاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله عفی عنه
 بعد سلام واضح باد که مولوی شاد الله بار قیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجا بسبب بفر
 اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد و توقع است که در اوقات مرعوه و عای سلامت از اوقات ظاهر
 و باطنه و رقی بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد و السلام - برادر میاں اهل الله شفا
 یافته اند الا قلیل از جراحت با قیست امید داری است که آن نیز به شود از جاسه فقیر که فقیر اینجا است برده
 کرده هستند ازین سبب نامه علیحه نوشته اند مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق تجلی از نسبت انحضرت
 و تعظیم وجود محبوب و بیان تعلیق انحضرت بنزدی از ملاهب فقها و ائمه اربعه برادر خواجه محمد امین اگر آینه شود

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشایخ برترست گفتیم در حد اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قوس
در اتصال من طریقه نقشبندیه است و نسبت باطن اقتدای من بطریقه جلیانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت و پند حضرت حق است و در دیگر هر اودعی اشارت با جناب واقع است و آن صورت اجمالی و پندیه
حضرت حق است و این طائفه از واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان اشغال کنند
بحقیقه الحقائق و اصل در طریقه جلیانیه تهذیب روح و سرست تا چون مذهب شدند هر وقت که از اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاد و خلافت و بشارت ملقب بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریقه حنیف طریقه سهروردیه است اگر چه فقیر
مناسب با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزئی الله عما اهلها خیر الجزاء
و فائده دیگر زیاد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
و حسین هر یکی نوری یافتیم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
و آنرا متوارث یافتیم یا عن جد و آن با اصطلاح مآل نقطه بحث است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار
و یانت و علم و دیدیم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دوم آنکه نصیب
فرموده اند که بعد قنای بشریت وجود موهوب میدهند موسی اندر دخت آتش دیده سبزه زری شد آن دخت
از نار به شربت و حرص مروه صابدل به انجمن دان و انجمن انکار یعنی قنای بشریت و وجود موهوب
چیت گفتیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمنه
غالب ترست و آنکه نفس بهیمنه از در و ترست و آنکه نفس نطقیه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و دو نفس بهیمنه که آن غالب میکشد میرود چون توبه کرد و معتقد است
شرع را و عقل خود جاد او احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بالیستی نماید لا بعد اجازت شرع
چه و رباب صبیحه و چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لایق من
احد که حتی یکون هواه تنقلا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بالیستی نماید الا اتصال بی

بله مانند توجیه و انجذاب خاطر او را الهامین معنی فانی شد و رقی و باقی گشت بخت و اینجا دور راه پیش می آید یکی راه
نور القدس و جبریه است و آن شاهراهی است بذات بخت و دو راه توحید افعال و صفات و انجذاب اشیا و حقیقت
واحد و طلوع آن از کوه انما خود و انما موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت و احده بخمال خود بعد از اتمام هر دور
یا یکی می آید و با آنکه هر بطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را منزه است نمیکند و متعاقب آن تفرقه می اندازند
در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار دول با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسب آن میکنند و در هر
یک کیفیت اتصال مشرف می شود و با بطیفه فقیه به معرفت حقیقه و احده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند
و این در بیت اشاره بآنست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب است - گفتیم بقدر
امکان جمیع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و وضو و غسل و حج و بعضی واقع میشود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوی بحال مستقی کار میکنم متعلق به مذهب است که
باشد و از همان مذهب جواب میگویم خدای تعالی بهر مذهب ازین مذاهب مشهوره معترقی داده است الحمد للهِ
تعالی مکتوب ششم نیز بخواججه محمد امین در جواب بعضی مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب غریب بقدر
خواججه محمد امین سلمه الله تعالی - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد
که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
شبی دارد و جمعی دارد متصل بجوارح و جمعی دارد داخل بنفس شهویه و جمعی دارد داخل بنفس سبیه که شیخ آن
نزول صنوبر است و طبقه ایست از طبقات دل و جمعی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
شبی دارد و جمعی دارد متصل بقلب و جمعی دارد متصل بنور القدس و جمعی دارد ملصق بنفخ و آنچه از میان
لطائف عزیز شارب الیقوت و استقلال امتیاز دارد و جمعی است از وجوه که بروح نزدیک است و جمعی از وجوه
روح که بقلب ملکی است پس غالب آنست و الله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت ادبیه یاد داشتی
که غالب بر انس باشد و محبت اهل الله بر انس و الفت بیشتر بود و فتح کمال این عزیز ازین چیزها باشد و استقلال
در همین موطن - مکتوب هفتم نیز بخواججه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که
در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطت بعضی افراد دست نوشته اند

ع
جبریه است تعاقب از
مفادات ملکی و عظام
شاه ولی الله قدس سره
می

۲
انسانها بسیارند که با خداوند تعالی و اگر تا تمام لطائف قدس است آنرا که جمیع اینها را

و از آن فرد مملو نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ تعالیٰ بشہودہ - سوال کرده بودند
 کہ حضرت شیخ مجدد قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز در مکتوب نو و دو چارم از جلد ثالث و غیر آن تیز تصریح کرده اند
 بآنکہ آنحضرت را علی اللہ علیہ وسلم بعد ہزار سال بواسطہ بعض افراد امت مقام خلعت حاصل شد و دعا
 اللہ وصل علی محمد کا صلیت علی ابراہیم مستجاب گشت و باشارہ مفہوم میگردد کہ مراد از آن فرد
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمہ بظاہر سرور اشکالات کشیدہ است از آن جملہ آنکہ توسط فروی از افراد
 امت در حصول مقام خلعت کہ از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیہ
 الصلوٰات و التسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شدہ اند کہ خدام و علمان اگر برای
 مولی و مخدوم لباسی فخر طیار کنند ہیچ قدرتی ایشانرا لازم نمی آید و فیہ ما فیہ از آن جملہ آنکہ در حدیث صحیح
 وارد شدہ است الا ان الله اتخذه في خلیل كما اتخذ ابراهيم خلیلاً و این حدیث نص صریح
 در اثبات خلعت مرا آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبہ لا بعد ہزار سال مخالف حدیث صریح صحیح
 باشد - گفتہ نشود کہ مراد ازین خلعت کہ درین حدیث وارد شدہ مطلق محبوسیت است نہ خلعت مصطلحہ
 فلما اشکال زیر کہ تشبیہ بخلعت ابراہیم ازین تاویل ابا میکنند پس درین مسئلہ آنچه نزد تو متحقق شدہ باشد
 بنویس باین سبب بخاطر رسید کہ ہر چہ در حالت رہبتہ توفیق تحریر آن باید نبوید - باید دانست کہ ثقیال
 راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقۃ الامر بطریق اجمال درجی یابند و در بعض اوقات تفصیل
 و در بعض اوقات شیخ شیعہ و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبحان کلام صوفیہ لاچارند از دانستن اجمال
 و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی کہ قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل بدیداشد پس ما شک نداریم
 کہ در ہر طائفہ از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰات و التسلیمات بسبب علوم مبدا تعین ایشان و عموم فیضی کہ بر
 ایشان بر مردمان افشا شدہ است و بسبب غلو و تقادم دورہ نبوی کہ انجمن حضرت ایشان سرگردانہ و لایسازنی را بطریق
 ان تخصیصا ساغدا ہندہ عنوان خطیرہ القدس و شیخان در پوش آن و غنہ آن و تمثیل و صورت و ہر چہ ازین قبیل
 میتوان گفت شدہ است ہر فیضی جدید کہ در عالم پیدائی شود و با نگی بر روی کار می آید ہمہ خطیرہ القدس شدہ بسبب حجاب
 بہتہ نفوس نبی آدم کہ طبقہ بعد طبقہ پیدائی شوند از اہل لیباست کہ این امر لا محالہ اوراک کنند و باین نقطہ تعبیر

نماند که این کمالات اجمال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعی حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفصیل و عکس تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و انتشار آن جبرست شخصی باشد از کمال و آن جبرست با آن نور مجدی و منزه شعل تجلی اعظم و مبتدیه اعراض آن جوهر نفخه گردد و آن ظهور خودست بحسب طوار و او دار و ظهور خودست بحسب شخاص از زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال درین بیت باجمال و انبیا حسن و کرم کار شده چشم او را سر مرهم یا زلف او را شانه ام و چون این مقدمه نموده شد مقدمه دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالی که بر اهل انظار ظاهر میشود و چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگردد و از آن عنوان آن حقایق اجمالیه فاضله بر قلب ایشان میگردد و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف فاضله را در پرده آن نقطه ادعای فرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازم است که از خصوصیت این نقطه اعراض نظر کنند و سطح نظر خود بهمان حقیقت اجمالیه و مستقیم فاضله سازند پس فیما بین فیه اقامت نقطه خلعت و استجابات و دعای اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویب دانه که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرور آن مرکز در آن تمامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز بنگارن اشاره و اعتبار است اعتراض بشکل این مقدمات وارد میشود چنانکه در صورت رأیت اسد ابریمی اعتراض بقدر زیاده و افراط اسد و یاد برو ذنب و جوی ندارد و همچنین است سخن در تحقیق قرآن و تحقیق کعبه و تحقیق محمدیه و بیان و ایراد و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب در روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بحیث جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل جبرست و انانیت کبری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و با بکمال شیخ مجدد دار باص این دوره اند و بسا معارف مخصوصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بدست وی بسیاری از گرامان بادی طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدو دارد و اکنون کائنات است و شکر نعمت و شکر نعمت شکر نعمت مفیض است شکر اشاره توحید شهودی اگر چه شیخ از رفو

ایمان و ایمان تجاوزه کرده و سخن بی پرده و انفرموده و مثل قول بختانیت علما را اهل سنت و معارف اجمالی که بتقلید
 انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقصودست بر بیان بخت
 القدس و تجلی اعظم و آن متعین است در نفس کلیه زبان صورت را می که در مراتب تعین شود ازین تعین بساطت
 اولی چند مرحله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درست است و درین صورت واجبست
 قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد این است آنچه نزدیک فقیه در شرح معارف
 شیخ محمد متعین شده و اگر تحقیق و انشمنده در حل این اشکال سر و بیم متینیم گفت که غرض شیخ ثبات اصل
 خلعت است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و ثبات توسط خود و رضایان خلعت بر بنی آدم آن
 هستی که توسط و بعد از سال همدان حضرت از آن خلعت یا قند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که تفاسیل اضافیه
 مثل مقدار و متبوع عجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی استدی شوند و تمام
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مآل تمام
 را خواهد بود و انکار آن مسکایره است و الحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و صحبه و سلم
 تسلیما کثیرا مکتوب هشتم تیر خواجہ محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت برادر م خواجہ محمد امین
 اگر چه الله بشود از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیاء رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل
 در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سایه را بر سفید فضل
 نهادن یا علو را بر جاف مض راجع دانستن بغیر آنکه به نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
 نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باقیما
 وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است از آن تعین دیگر باعتبار عرض و خصوصیت
 بهتر است و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر حقیقت باعتبار تشبیه و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع
 سلیم از تجزیه این اطلاعات تماشایی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار یک
 حقیقت در اینجا واقع و ملایم تر باشد آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات تفرض آن موطن نکنند
 از قرآن و انستدی شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می دهند و سطح نظر آن است که
 گاؤ و اسپ هر دو با آدمی طابست دارند و آدمی را متمتع از هر یک میکنند پس باعتبار ملامت بودن با آدمی

۹
 گفتار که بهتر است
 ۲

ملاست دانند و کفایت حاجات او تامل گردیم سرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان
و محب دانی است نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اقبال و حسرت جواب که کار و هاقین
و تجرست سود میرساند و سر قادی اعظم داشتیم انداز فرقه تانیه پس اسپ را برگاو و ترجیح دادیم و اگر
در بعضی مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اجمال نمیکند و تخیل که بعضی افهام ضعیفه بشنود
عالم طبیبانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب استهوار آنها شده است نه افتند و للناس فیما
لیعشقون هذا الهب ولیکن مجتاد و فرقه است که از ناحق اقبال الاشیاء عکاسی و عار حال ایشان است
و همچنین تریاک را بر زهر جحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر بناتی باشد
یا حیوانی کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجه جمال حقیقه
مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملاست دارند و آن یک
سنا فرود یا این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقبال دیگری مسلم انکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیاء مفضوله در بعضی احیان به نسبت بعضی اشخاص نفع میباشد از اشیاء مفضله
مانند گاو چون محتاج سقای ارض و انارة آن شویم ملایم تر میشود و از اسپ و چون بقتل شخصی موزی محتاج شویم
زهر ملایمتر میباشد از تریاک و چون با سنج محتاج شویم سنگ ملایمتر است از ذهب فضه پس ملائمت در اکثر احوال
و اشرف احوال اکرم افراد ملائمت داخل احوال و اخس احوال افراد در نظری آدمی فرقی پیدا کرد پس مضطر
شده اند بآیات و نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفصیل بآیات اولیا
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود و آثار یکی ملائمتر است در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن
دیگر و همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افرازی آدمی است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
ماند از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را در سخن علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشبیه
بر ایشان و مانند جاهل بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را و حقوق خود ایشان را آش کردن و وجه مضا
و نیوید و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
جمع که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اجمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

شهر نجفی از حکمت

مست و در غیر مضبوطی

و بر همین بحث قیاس باید کرد و تفصیل تخمین بر حضرت ترقی رضوان الله علیه که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم در طاعت شریع و اطفای ناره نفسانیت ایشان در مخالفت شریع و مانند آن پس کسیکه در دنیا تشکیک کرده است بملایمات قوت قربت یا شدت شجاعت و مانند آن بمنزله تخمین بی نبرده است و السلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از ان حقیقت بغیر وساطت برادر محمد امین اگر چه الله تعالی بشهوده رسول کرد ندکه سر قدیم بودن قرآن چیست و فردا آمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون در ازل نبش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضویر بحکم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانی است بعلوم منزه از راه نفوس کامله از میان نفوس نبی آدم بر قانون علوی که صورت انسان از تقاضا میکند در افرا خود با قضاوی اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بسته ملارا اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و بیخ علم انجا مبدع شد مذکیر بالا را الله و بایام الله و تخیار اة المعاد و تحاصمه کفار و تعین احکام در عبادات و تالیف منبری و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پنجاه صلی الله علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم بحد غیبی که از صلب خیراته القدس برخاسته است و بهم ملارا اعلی همه اثر تعین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست و درین تعین در لطیفه عقلیه مخرجه صلی الله علیه وسلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سورا آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بمر و مان رسانیدند و در تبلیغ آن جاریه شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاره هزار افواج ملائکه ملهم شدند بحسبیت آن و حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرن یا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان توه نمودند بخدای عز اسمو و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است و اعلوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طر فر و مستحق پیدا کرد پس قرآن قدیم باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منقول بواسطه ملک کرام برالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و تخیم ایشان در ملار فرشتگان و واجب تعظیم و کثیر البرکات و اما

تفصیل تخمین از حضرت
القصه در غیبت انوار

در بیان نفوس
قرآن

موشرو حجاجات نبی ادم که القدران لما قرئ له و متعین در ملا را اعلی و عالم مثال و سن بجه الله تعالی متفصیلم
 ازین حقیقت متعین در عالم مثال بیه واسطه و لوان لی فی کل بنت شعرة لسانا لما استوفیت واجب حیره
 و السلام - مکتوب و بهم در تحقیق معنی بعض ابیات - شنوی مولوی روم قدس سره - ابیات نیست
 بنی بخوان استیاس الرسل ای کوه تا اینکه انهم قد کذبوا به این قرأت خوان که تخفیف کذب به این بود که خوش
 بنید و محب در گمان افتاد جان انبیاء را اتفاق سگری اشتیاق به جواب احمد بنید صحابه در آیت - حتی اذا
 استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنهما که بپوشید و فال میخواند و کذب
 بتخفیف میخواند و تخفیف را مقصد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آلت تا و قتی که نا امید شدند
 پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که دروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده بودند و مظهر از یاد
 بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیاء مخطو ایشان شد و اگر کذب بتخفیف خوانده شود معنی چنان
 باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این
 گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروقة عن عائشة قالت له وهو يسألها عن
 قول الله عز وجل حتى اذا استیاس الرسل قال قلت الکی بوا ام کذبوا قالت عائشة
 کذبوا قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقد استیقنوا
 بذلك فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك برحما
 قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل لذین امنوا بربهم و صدقوهم و طال
 حلیم البلاء و استناخ عنهم انما صرحی اذا استیاس الرسل فمن کذبهم من قومهم و ظننت
 الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم فما هم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس که بتخفیف
 میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید وَ زُكِّنْ لَوْلَا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
 مَتَى نَصْرُ اللَّهِ وَ جَاءَ دُكْنٌ فَرَمَادٌ أَوْ كَمْ تَوْعَدُهُمْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لَيُطَيَّرُنَّ قُلُوبُهُمْ وَ انخفضت صلی الله
 علیه و سلم فرمودند نحن احق بالنداء من ابراهیم و خطبه گفت تا فی خطبه پس شک و ظن اینجا مجاز است
 یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت و وحی پادشاه
 اضطراب را ظن کننده کذب وحی و این مشابهه سائر تشابهات قرآن است مثل بَلَى يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ

علیه که نشان آن بخاری بوده است و حامل لواهی آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و در آن باب خبر استقامت
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و آنچه محمد بن گفتند آنچه مذکور شد بنیابت مفید است اما حافظ ما
 آنجا پیش حفظ آن ندارد و اگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلیم مضبوط گرد و موافق استدعا ایشان است
 از آن باب بقلیم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
 مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد سال دیگر بایه پایه مستحکم
 میشد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل لواحدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
 پس اول چنین یکیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد و نیز سه در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محمد بن
 بر تادوی آمدند و الفقه المقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد مدوین احادیث چون اسحاق نظر کردند و دیدند که
 بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم که س از اصحاب آنرا روایت کرده است
 و از هر صحابی طریق شش برآمده است و روز بروز تشدید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
 از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین
 عزیز و طبقه که تابعین یا ضابطین یا کاتبین طرق متعدد میباشد حدیث انما الاعمال بالنیة که در کتاب صحیح
 غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه
 روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه ضابطین است
 از وی جماعات لا تعد و لا تخفی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی بیش از زبان
 تدوین نرسیده و آن بر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدد دارد و تا خارج خود که صحابی یا تابعی یا صحیح
 از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد آنچه طرق متعدد دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث
 حسن است و آنچه تعدد طرق ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است باز حسن اگر بعض
 طرق او به ثقات متصل تغییر نکرده و شد و باشد و روایت از علما و معرفین بعد از آن وضبط باشد مخصوص
 میشود باسم صحیح و آنچه مرسل ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین بعد وضبط باشد لیکن طرق متعدد متماسک
 دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود به مطلق حسن تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاح ترمذی و دوی اول کسی است
 که اسم حسن را نمونه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن بهم طریق از وی بعد صحت نرسید و نیز در حسن داخل است

و قلیل ماہوپس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرب و مخصوص گروانید بعضی از آن تنفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح
 مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم رنسخ زده است بخاری است و اگر بخاری را نیز از تمیز صحیح از غیر صحیح فصلی
 دیگر نباشد صدق حدیث لئالہ رجال من هؤلاء درست بودی زیرا کہ ایمان نہ ہمین فقه است و بس تفسیر سیر
 و سایر فنون حدیث موقوف علیہ ایمان است لامحالہ فکیف کہ این خصلت منجورست درضال دیگر بعد از این
 باید دانست کہ بخاری بعد ماتین ظاهر شدہ و قبل از وی علما و فنون چند از علوم دینیہ تصانیف ساختہ بودند امام
 و سفیان ثوری و در فقه تصنیف کردہ بودند و این جمیع در تفسیر و ابو عبیدہ و در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن
 عقبہ و سیر و عبد اللہ بن مبارک و زرہد و مواعظ و کسائی و در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن معین و غیرہ و در معر
 احوال صحابہ و تابعین و جمعی دیگر سائل داشتند در روایاد ابوطیب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و در
 متبعین مثل حمیمہ بخاری اینہم علوم مدونہ را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود و پس قدری از علوم
 کہ با حدیث صحیح کہ بشرط بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت و کتاب خود آورد تا بہت مسلمانان را احاطہ
 این علوم حتی قاطعہ بودہ باشد کہ در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بداہتہ تا و قیقہ کسی جزئیات
 و کلیات علمی را ندانند انتقا و او و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شدہ از غیر آن میسر شد و نتیجہ آن چنانکہ اگر کسی گوید کہ
 فلانی قواعد طبییہ را کہ در قانون مذکور است انتقا نمودہ است و آنچه با دلہ صحیح ثابت شدہ از غیر آن ممتاز نمودہ است
 بطریق بداہتہ دانستہ شود لا محالہ کہ جزئیات و کلیات قانون را مستخر ساختہ است و بمنزلی کہ خدا تعالی را پسندید
 ہر یکی را بخندہ است و همچنین اگر کسی گوید کہ فلانی دیوان ابوطیب را انتقا نمودہ است بالبداہتہ دانستہ شود کہ
 عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و زریہ و اولہ مسائل آنها استخوان نمودہ و آنچه بکتاب اللہ یا حدیث
 صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شدہ از غیر آن جدا ساختہ و کفی بذلک فضیلت و فقہا و اگر انصاف را کار فرمایم
 ہیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم کہ در جمیع این فنون تکلم کردہ باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است
 یا دو فن غالباً ہیچکس را از متقدمین نمی یابیم کہ در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
 سخن گفتہ باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمایم دانستہ شود کہ امہات این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن انتقا
 نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذہن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
 تا آنکہ امام احمد با آنہم بتجویش گفتہ است کلامی کہ حاصل او آنست کہ ما از انتقا و سہ فن کہ سیر و تفسیر و بداہتہ

ف
احادیث معتبره و اخبار
در فضیلت کرامت و جلال

عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید باز زیاده کرده است بخاری و در هر یک از این فنون فوائد جلیله از
موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و بطریق اختصار احادیث و مسائل متعلقه بآن تعلیم
کرده است و طرق استدلال باشارات مخصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع است که مقتضای
تقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر کی از دو احتمال فقط برای مسلم و لکن اینها بعضی مذهب و بعضی نیست
از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سورت ترتیب و تقریر یاد در میان می آید و همیشه
انست که پیش از وی فن تبویب چندان نهمیده نشده بود اهل علم را سطح نظر مطالب طلبیه میباشند تراجم و ترتیب
شیشه صاف را نباشد گوشتال و در و باش به زنده در و آشام را با این تکلف چاه کار - مکتوب و و از و بهم در بیان
دلیل واضح برای فرقه ناجیه محمد و اسلام علی افضل انبیاء اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق
اسلام یافت و در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و در نیول شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدد دارد و صاحب
ترین طرقها طریقه شیعه امامیه است که در ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت اداری بما حسبیه
زنیهار تراست و صاحب گمراه سازند بیا تا من شریع اسلام بر طور امامیه را تعلیم نمایم بعد از آن باین عزیز
فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زیرا این مکرمان ترا
گمراه سازند بیا تا مذنب امام ابو حنیفه را تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در ماندند و دانست که کدام را اختیار کند تا چندی
در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برو و بر ملا و قتیقه اوف ناس مخفی شود
تقریر بزمه بین پیش ایشان بکن بکن که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان گفت
و هر اسانست پس سو او اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و منی پاکیزه گشت و مقارن این حکایت
خواجهمحمد امین را سوالی بنحاط رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتقاد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتقاد را
قابل نیست زیرا که در ملا دایران اگر این تنازع واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسبب اجات شانه
که عموم ناس بدعت بودن از نمیدانند و در استحسان آنها افتادند و همچنین است کلام در میان مذاهب حق و فیمابینها
کمالا شغنی بعد از آن بنحاط ایشان رسید که لطف الهی مقتضی انست که درین مسأله حجتی قاطعه بوده باشد که دلان حجت
شکو و شبهات را گنجایش نبود و هر که آنرا دریافت بحقیقت امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان از ان باز داشت
نالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوحی که معدود نباشد بعد از ان در تعیین آن حجت قاطعه بنحاط ایشان قلعی پدید

از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودیم لکن درین سلسله و در سائر مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخزنه فی الصدور در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت بر سوم ملل اتباع حجت قاطعه میگردد و هر چند تصدیق
 آن حاصل باشد پس بوجاهت جازم بحقیقت شریعت غرادر کردن نهادن احکام قرآن و چنانکه زدن بقرآن حمت
 مه داده علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگردد آنست که تتبع
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد پس روی آن اخبار بدین وجوه باید نمود زیرا که کلام مادر
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با احکام و قصه خروج از عده تکلیف مهم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود از خبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بخشم خود ندیده باشیم طریق علم آن خبر ترجیح
 روایات ثقات نمیتواند بود و شائیا بر خود لازم میگردد آنکه اخبار اهل ملل از امر خود دو قسم می باشد نقل لفظ
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حکم میکند اخبار لفظی
 را درین اقسام سه دو قسم نقل بالمعنی و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از دین است و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ ندارد و مذنب و غیر معتبر باشد و معتبر در
 اصل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بایرع و اجتماع و پیشوای جماعه از مترسین ملت
 به جمعی که آثار گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحریر آن از نشان دیده نشد و مترسین آن ملت با نشان متوجه
 نشدند پس قول این جمیع اول و احقر است از آنکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد قسم دیگر خبری است که اختلاف
 فرق ملت در آن واقع شده بود و قول یا سه قول و هر یکی برای خود اول در روایات تقریر میگردد باشند پس آنچه از ملت متواتر
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با او یار شود و علی اخبار است از صاحب ملت و حجت
 خدای تعالی بالانزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید
 و غیر آن قطعی است و حجت ثبوت آن لازم دان بلاء همت اخبار شریعت از موجب آن توان گذشت و ثانیاً
 عقل بیش از حد که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 نوابت با جمیع حمله ملت با یکدیگر و مستنباط از شریع یا در تطبیق نصوص شریع بعضی بعض و عقل هر قسم
 را حکمی دیگر می نامند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را امتزاع نمی کنند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیل آنکه بنیامین اولی الغم را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند
و ایشان بهیچوجه در انحال امر الهی تفسیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شریع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه
بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند بنیامین متنبه نمی شدند
و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق با شرع مجبور سازانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن
در نصب سالت و قصد حضرت حق اظهار دین خود را بر زبان ایشان مضمحل میگردد پس از اینجا لازم آمد که طبقه اول را
از حمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشدار خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
و غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع
از هر طریق متعددی که باشد و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که سمعت حفظ دین و ورع در روایت متسلسل و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند و بر خود در معرفت شریع ایشان حاکم اند و نوابت و اگر حاصل کلام
ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار وایت قبول نکردند الا یک طریق فقط یا قولی
احداث کنند که طبقه اولی از ان فاضل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و آنرا نمی فهمیم
ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متمسک بکذب یا جهل قابل رد و
تشبیح اند و اختلاف ایشان قابل بر انداختن و اختلاف حاکم که در تطبیق بعض نصوص یا بعض آن یا بسبب تشب
استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از شن آن ابا نمکند اختلاف
مقبول است در ایجا عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حکم دین و حکم عقل سلیم و استنباط
شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علماء اهل سنت حادث شده است حکم دین
مغذ و داشتن هر کس است و اختیار شبه باصول دافعه بنصوص صاحب شریعت و کبری طبقه اولی و اینکه
گفتم که شیعه از نوابت اند بهجت آنست که مذہب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
امامی پیدا میشود که مفروض الطاعه و معصوم و موحد الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی الله
یه و سلم هیچکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

شیعه از نوابت اند

مذہب عقاید شیعه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشد و دیگر شیعیه بگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر هم بر
 خلاف حق بودند و روایت یکجکس متحد نمیدانند لاروایت الله خود ما و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میگردانند با آنکه الله ایشان بان دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است و دیگر
 شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنیابت تنگ داشته اند که یکجکس به هدایت ایشان همتی نشده مگر آنکه
 از یک راه بشیریت در آمدند و از راه دیگر از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود و انتقال از یک روایه به جنم بر رویه دیگر را هدایت نتوان گفت بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین
 مستقر از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید آنست که بشر طبقه اول را قبول نکنند یا تا ویات
 بعیده از نظام مصروف نمایند و همچنین جماعاتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف تشریع
 برای مقصود است از نوابت اند ما بشیریه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
 را و اخبار طبقه اول را تا مل نماید هیچ جا ازین مقصد بوی استنظام نکند بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین زیاده
 از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی و نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خرد کنیز کرکی شبه
 قول محدث است و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت پیکر
 ازین جماعه مستقر نشود بجا آنکه هدایتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بر طبق احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریقی مستحکم می نمایند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با احصاء بلکه بر
 آن که این اخبار شروح و تفاهیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
 بمقتضای بشیریت جویده و ایشان در آن اراک حکم ضرورت اختلاف امر نه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است از این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلاف
 داشته باشند و فرغ آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نحو خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی شبهه علم است اندا حسن الله تعالی الیهم و کثر هم و نصرت هم و خذل اعدایهم و اینکه گفتیم از هر طریقی مقتضای
 که باشد روایت میکنند کلام نیست مجمل تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق جمعی
 عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشتند و الا اینقسم خلاف از ایشان چگونه ممکن میشد و روایت حدیث

هم از نوابت اند

همانی از نصوص
از نوابت اند

نیاید از نوابت اند

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقرر این میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب و حاضر میشد نماند و نگار نمی نمود بر خلاف
 اراد خاصه او که دائره علم و دانش را در آن اراستع بود و کمالا بخشی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و مطابقت
 محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند با نظریاتی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
 باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از پیغمبر اهدی قدح در آن
 اخبار بطور بیچسب بر خلاف حال آنرا خاصه او که در دار و گیر کم و داناسلم افتاده بود و کمالا بخشی جماعه حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر بن خطاب و ادیم بعضی را شبانه بعضی یا قیتم و
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات است کمالا
 یحیی و یحیی بن عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
 و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و لم یجزم الی سائر الصحابه اما حفظ و ضبط و کوشش
 تمام و حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را بعضی منطبق یا قیتم
 الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را قتیق انداز حکم دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید نیست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
 بوجهی از وجه تحریری واجتهدی ملت را از نوابت بشناسد و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار انداخته شود اینست علیم که خدای تعالی تکلیف را بران دار ساخته است و در
 اذیان ایشان اصل را کمزور نموده بوجه اجمال هر چند تفصیل آن دفری میطلبید و الحمد لله و لا اله الا هو
 ظاهر و باطنا مکتوب سینیر و هم بجواب عرض داشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیاء بن سید محمد
 آیت الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمه الله علیه جمیعین - سیادت و نجابت
 مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر سیر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التعلیم
 سلطانیه نمایند الحمد لله علی العافیه نامه شکین شامه شمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
 وحدانیت که باجباب از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود و میگرد و الحمد لله این کشف حقیقی
 است و نفس الامر بر که کشف او بجهتیه فوقانی میرسد محض ایجابی بنید باز چون تحقیقی که جامع احکام حد و

و قدم است و نام آن حقیقت بعرفنا مادی کل است فردی آید اراده متجده می بیند هر دو شهود حق است از جهت
 قصور نفس ناطقه همه را در فتنه واحد نمی بیند - دیگر از پنج و شش جوری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شمر تقسیم
 میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود است بسبب
 تقسیم هر یکی از حق و دیگر متمایزی گرد و اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نگردد است فسخ بیخ نمیشود
 بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینه این مصوبه احوال ظاهر باطن و
 نوشته باشد که خاطر نگران جانب ایشان همانند مکتوب چهارم و پنجم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید
 سیادت آب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات مبدا اثر ندارد
 مابعد التلش که اثر از ضرورت فرق اینقدر که ذات مبدا صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
 غیر تنهایی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضرورت سیادت مابا حاصل این شهود ظهور استعداوات
 و جوهریه است در ظاهر امکانیه و اطلاق بر عدم تنهایی آن استعداوات جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل
 بوحده شهود همه بران متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و سبب اختلاف
 قوالب تنیاز کمالات پیدا شد ضرورت مصباح در جابه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
 و سبز فرد باشد نگهائی مختلف پیدا شود سیادت مابا این معرفت بوحده وجود یکشده باز نوشتند و چنین شهود
 میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و دران میان بنظر دقیق ذات
 بهم شهود میگردد سیادت مابا آن نیز از شعبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل
 قابلیات ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت مابا آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق
 مکاشفات صوفیه محققین است فلفلی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت و این بواجب بود باید کرد و امید فرید
 باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یا ان گمان میکنند که سجد استنطاق تمام شود و طول عمر ضعی
 دارد با جمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر خالق با مخلوق است و چون مراتب
 و جوهریه و مراتب امکانیه متمایز شدند یکی بقهر و غرور دیگر بمقهوریت و ذل متصف شد - کلام شریعت راست است و الله

مکتوب یا نردو هم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید رحم - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
 میر ابو سعید سلمه الله تعالی - از فقیر ولی الله عفی عنه - بعد سلام محبت التزم مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه بدقی
 گذشته که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فارگشت
 مبدأ را اجمال عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس سرور و از استدار آن تفرقه و وزن نیز خیر این
 همه موافق قاعده است راهی که سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید و خطا ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر تضرع
 و بر پرسیدن چنانچه این لطیفه خفیه تا آنکه پانته خود بر نشود ترقی نمیشود - مکتوب شما نردو هم نیز جواب عرض داشت
 شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شما سه
 شکر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیاء را در مبدأ می بینید و مبدأ را تفصیلاً
 در اشیاء همان کیفیت است که موجودین بدین حق در خلق و دین خلق در حق تعبیه کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
 انوار فتح مزید گردد و از فقیر محبت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج و کشایش رزق داعی است خدا تعالی
 بفضل و کرم خود قبول فرماید مکتوب به حق نردو هم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید - سیادت و نقابت
 مرتبت خلاصه دو و مان نجابت میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزم مطالعه نمایند
 الحمد لله علی العافیه مکتوب بجهت اسلوب تفهیم معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را سرور و مبتنی گردانید آنچه
 نوشته بودند قاعده است نردو را جای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ و مشهود میشود پس تطبیق خلوه اهل
 دربار و خلوه اهل بهشت و بهشت با این سکا شفه چه صورت بند صاحب من این رجوع کل که عارف را نشود
 میگرد در رجوع و رزق آن آینه نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که مایهت ممکنه را باعتبار ذات او این است
 که نیست و باعتبار موجود نیست که هست عارف میگوید که مایهت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ و نوع ارتباط واقع
 یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه مبدأ با برگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک
 و در ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش و اودم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت احوال
 همین قدر باید فهمید ثانی احوال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد و السلام مکتوب به حق نردو هم نیز جواب
 عرض داشت شاه ابوسعید رحم بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامت الان کا بر

میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیه الطرفین نامہ تشکین شامہ متضمن بعض مشاہدات متعلقہ بلطفہ غفیرہ و اختی رسید در برابر آن شکر الہی بجا آورده شد این راه که میر فریدمان صراط مستقیم است که کابر اہل عرفان رفته اند پیچ و خدغہ خاطر ایشانرا مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزلہ صنوبر نسبت آفتاب کہ بر گہای مختلفہ برآمده و ثانیاً ذات مبدا را بغیر ملاحظہ صفات و دیدند کہ در مظاہر مختلفہ ظهور نموده فقیر این ہر دو حالت را منسوب بلطفہ غفیرہ میکند اما حالت ثانیہ بلند ترست از حالت اولی بعد از آن دیدند کہ از میان ایشان نوری میل میکند بجانب مبدا و آنجا مثل حجاب در آب متلاشی شدہ پیش این فقیر اینجالت نمایش ست از حجبہت باجمہ انچہ خدای تعالی عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و انچہ از نور محمد علی صاحبہ الصلوٰات و التسلیمات ویدہ اند نمایش ست از نسبت اولیہ سابق آرزوی این نسبت داشتند الحمد لله کہ حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود و خواہ متفرق در اوقات صلوٰۃ خمس و خواہ یکجا ہزار بار در باب وجہ معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند ہر چہ میگذرد ہمہ حکمت حق ست و نافعست نسبت شما ہر چند بالفعل وجہ ما فعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد و السلام فقیر زیادہ والدہ ایشان سلام میرساند و متوقع دعای خیر ہستند کہ دعای مومن برای برادر غائب ستاجاب ست مکتوب نور و انعم نیز بجا آید عرض داشت سیادت و نقابت پناہ حقائق و معارف اگاہ سلامتہ الا کا بر میر سید ابوسعید سلمہ الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعہ نمایند الحمد لله علی العافیتہ و المسلمول من فضلیہ ان یدیم العافیتہ لنا و لکم بعد انتظار بسیار قیمہ کریمہ متضمن بعض معارف و بعض اسوٰی ضروریہ رسید چون شعر بعافیت و سلامت ایشان بود و اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الہی شد نوشتہ بودند کہ ذات مقدس خالی از جمیع قیوٰ مشہود شود و کنت کنزاً مخفیاً اشارہ با دست بعد از آن انوار صفات کہ مبدا افعال ست نہظر مے آید فاحصیت ان اعراف رفرفی ست بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سرری میگرد و فخلقت الخلق تلیم ست بآن این ہمہ معارف حقہ ست شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و انچہ طلب جو بآن نمودند است کہ بمقتضای اظہار غلبہ قدرت ربوبیت است کہ مثل امواج دریا اعلام و ایجا دہیشہ باشد و تعطیل صفات ہو و دنیا ید و رین صورت خلود جنت و نار سحر ضہ میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را تا دلیل درست در یابند مقضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بیرون از جهات و محدود ایجاد میکند و اعدام مینماید اگر بشت و درخت معدوم شود چه بآل باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود دانست که در بشت و درخت ایجاد و اعدام است بهشتی یک میوه نیخور و میوه دیگر بجای او پیدا میشود و درختی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند **لَا تَخْشَوْنَ** جلوه دهند که **لَا تَخْشَوْنَ** عجب ها روح شخص در بشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر مینماید باز باید دانست که بعد از مثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه بیک معنی گل تا دو ماه باقیست و بیک معنی پریچ گل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و سربسته است شخص در جمیع احوال باقیست و مثل در حالت موجود و معدوم میشود با بجهل باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم گیرند و السلام

مکتوب مدنی

مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف احمد المدعو بولی الشرب عبد الرحیم الدهلوی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحبیه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم الحمدنی اوصله الله تعالی الی ما یرجو و یمناه - اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی و اسلم علی نسیه المصطفی و آله و اصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکره الشیخ الاکبر و اتباعه عن وحدۃ الشهود علی ما ذکره الشیخ المجد و هل یکن التطبيق بینہما رضی الله تعالی عن الجميع و ارضاهم - فاعلموا انو انی حکم الله ان کل زمان و کل قرن علماء اصحابهم فی تقاسیم حتمۃ الله عزوجل ان تا تم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع و لا فنون الادب و لا وقع عنہا کثیر بحث و انہ لم یزل الہام الحق یمیز فی صدورہم علماء بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم ہذا المعنی و ان نصینا فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم حتمۃ الله ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ متقولہا و منقولہا و مکتوفہا و ینطبق بعضها علی بعض فیضعل الخلاف بینہا و یتقرر قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم من الفقه و الکلام و التصوف و غیرہما بحمد الله و توفیقہ و اعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قالہ الخضر علیہ السلام کثیر لچی

الاسماء والاشياء المتكلمين بها كالابرة المنموسة فيه لم ينقص من البشر شيئاً او كالعصا في شرب سمنه حاجتها
ثم تصدق كل واحد لا ينجز الا عن كمال دون كمال ولا يعجز الا عما لا دون جمال له وعلى تفنيد اصفية بوصفة
يلغى الزمان وفيه ما لم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستعملون فرفا من عرف مسقط اشارة كل واحد
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بالاختلاف العبارات وتوقع الاشارات
ولم يقدر على النحوص منها الى خيرة الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عييان كالتفكك الشجرة
يلتصونها ويزيدونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم اوراقها وبعضهم ثمارها ثم قد واديت دون فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام لمس قال الاخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين في النعومة وقال
اخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية السخاوة وقال الاخر في غاية المرونة والعفوية
وقال الاخر انما لاطم لها اعلا وقال بعضهم لما رايته طيبة وقال الاخر لما رايته لها فلما اختلفت اقادها جعل بعضهم
يكذب بعضها وجعل بعضهم يسب بعضها فجار رجل آخر تميز منهم بالبصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يودح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق والملمس فقال كل واحدكم بحسب
في الاصل خطأ باعتبار المحسوس انه ارجح كل قول الى محسوسه ومن لكل اشارة مسقطا ليعط عليه ثم ان العارفين بالحق
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحاً ومحققهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتبيين مرامهم وهذا خطأ لا
يقدر في معرفتهم بالمد والايض كما هم فان توجيه الكلام وتبيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونفطان تطلقان في موضعين
فتارة تستعملان في مباحث السير الى الشريعة فحينئذ يقال فلا سالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود بهما الاستغراق في معرفة الحقيقة بجملة التي يلغى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرد والتميز
التي معرفة الخلق والشرعية عليها والشرع والعقل فخران عنهما مبدئان لما اتم بيان واو في اخبار هذا المقام يحل فيه
بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع بين احكام الجمع والتفرد فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة صائبة بوجه آخر وبالمقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذت عن بعض اتباع
الشيخ آدم النبوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء على ما هي عليه فقطراني وجربا بطا الحديث
بالقديم فوق عند قوم ان العالم اعراض تجتمع في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة احدا

استوار ذات علی الشیخ والطبیعة الشمیعة باقیة فی جمیع السیالات لکن الشیخ الیسی باسم التماثل الالبابکة الصور المتوارفة
 علی مثل تلك الصور فی تحقیق هی التماثل لکن لا وجود لها الا بضم ضمیمة فی الشیخ وقرع عند اخرین ان العالم علم کما
 الاسماء والصفات الطبیعة فی مایا لا عدم المقابلة لتلك الاسماء والصفات لتلك ان القدرة اقامها عدم وهو العجز
 فلما انکس ضوء القدرة فی سرقة العجز است قدرت مکنته وعلی هذا القیاس سایر الصفات والوجود فیها علی هذا الاساس
 فانه سبب الاول لیس بوحدة الوجود والثانی بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان انکشاف فی صحیحان جمیع لکن القول
 بان وحدة الشهود علی هذا المعنی لم یقبل فی الشیخ العرفی سمع بل الشیخ واتباعه بل حکما انهم یقولون بها وذلك لان
 حصل هذا القول بعد التنبیه والتخلص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم بدوان الاحتیاق
 الکیة اضعفت والنقص والحقیقة الوجودیة اتم واثوی بحیث یکن ان یقال للتحقیق الالسانیة انها اعدام فخر فیها
 صور الموجودات ولا خفاء ان هذا القول تنفق علیه وهذا الذی سالتونی عنه یتلک الی تفصیل فاستمعوا لما یتلی علیکم
 یا فان داعیة علموا حکم الشان اول ینفهم المسلم ویخلص الیمن نصوص الکتاب والسنة بل یخلص الی کل صاحب
 عقل ان الحق عز وجل موجود برزئ شل سایر انجزیات الالهة قدیم مؤثر فی العالم خالق لهم رزق الیاهم وهذا العلم
 هو الذی یجده فی صدره کل عاقل قبل ان یمارس ریاضة نفسانیة او یمین فی المعقول وهو الذی کلف به
 الشرع الناس والشرع الالهی لم یكلف الناس الا بما اودعه الشرع عز وجل فی فطرتهم بحسب الصورة النوعیة
 سواء کان ذلک الشئ المكلف به علم او عملا ولم یتجج الشرع علیهم الا بما یدعی الیه فطرتهم وهو مستکن فیم قال الله
 تبارک وتعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبیل الخلق الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مولود
 یولد علی الفطرة السدیث وهذه سبعة صحیح واثارة صادقة مر بها تجلی من تجلیات الحق عز وجل قدیم برزئ فی قلب
 الرحانی قبل ان یتحقق الزمان ویحی حدیث الحدوث وذلك لان النفوس البشریة لما انجذبا الیه شل انجذاب
 الحدید الی المصططیس وسیم الیه شل سبل النار الی جهنم الفوق وسبل الارض الی جهنم التحت ما اصدق قال
 بعضهم لقد صرت مقناطیسها فقلوبنا یجذبها الیه الیک تمیل فی نفسی الحق عز وجل الوصول الیه
 هذا التخلی بعد الموت بلقاء الله وحمل کل الیمن الانسان علی هذا الوصول یتلج صدقه عنده
 لما قد جعل کل ما یجده عنه او تعشق قلبه عنده اثما والی هذا المعنی اشار النبی صلی الله علیه وسلم
 حیث قال سترن ربکم عز وجل کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون فی روتیه فان استطعتم

لی
 یجذب رزق من الله

ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي بهو من ان الخيرة والشر كما
 اشترنا اليه وهذا التجلي بهو الذي يطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
 حين نزل اين كان ربنا قبل ان نحلق خلقه فقال كان في عما، ما فوقه هوار وما تحته هوار وهو الذي اخبر عنه الصوفية
 بقولهم ان الوجود ظهر في مظهرين مظهر واجب له التأثير والقهر والفعل والتشهر ومظهر ممكن له التأثير والانقهار والانفعال
 واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العزني ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجدة ذاتية متميزة
 اثبت هذا التجلي كما هو اصاب لفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم ببرهم ومن
 لم يثبت خطأ الفطرة وبما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم ببرهم وصار زنديقا وهربا وكذا كل من انكر علما او دعه
 الحق في جذبة فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذا كل من المعلوم ان الفطرة التي يكون منكرا زنديقا
 ان حقايق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار تحرق والماء يطفئ والزنجبيل حار
 والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قاست عليه كج من نفسه على نفسه وكذا تبه الدلائل من نفسه
 على نفسه وتقع في هتوات من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه بمنع
 التعدي من طور الفطرة ونهى عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النهي انما يجري على العقل في
 الصورة الانسانية فلوان انسانا استعمل في ذلك عقله وخاض في ذلك بما هو انسان كان منهيا عنه لكنهم يخوضون
 بطور وراطور العقل وبما هم من البشر وبما يجازونه فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي تجلبوا عليه في علم آخر
 وهو ان الاشياء المحقوقة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي يتفارق هذه الاشياء المعدوم فاما قد تصور
 المثلث مثلا ونعقل انه ليس بموجود وقد تصوروه ونعقل انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول
 والذي يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبدأ للثالثية والثالثية في هذه الاشياء وتمايزه في الماهيات وهي
 الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي يهايمها النفس والانسان والحمار والبعير بهذه الاسماء التي بها
 يقدر في نفسها لكل منها من الاحكام والاثار ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفيته انضمامها فيقول الوجود امر
 انتزاعي يتصف به الماهيات والجبال لم يحل الماهية ماثية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا
 القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في سميت الوجود الحقيقي فاما تذكر لا محالة
 امر انتزاعي اسميه بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من اثار جعل اجبا على وسبب له وقيل الجبال

لا
 ابراهيم دستغدر
 دار شك وبار نه واريه
 دار سيند واريه كياران
 او ريكته باشد ١١ م

ن
 جمع حبيب في شبيهه ودرين
 غزل وگفته درين ١١

مكتوبات

جعل الماهية واصدرها من نفسه وبعد اصدارها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها على العالم والباطنية ونحو ذلك
فانقسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار جهلهم بمرحلة الوجود
فيه فانما تذكر قطعاً اموراً متميزة في الخارج نسيما بالاسماء المختلفة ولا جرم انها اثر افعال الحق ان هنالك وجودات
خاصة نسيما بالماهيات مخفية بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد في المبدئ على سبيل الموجودات وتبوهم
على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تسرلات وتعيينات لبعض عمومها حاصل من ارتباط معلوم الماهية بحول
الكيفية فيه وبين الماهيات التي هي شيدون هذا الوجود المبدئ وصورة العلية وثانيها الوجود المتشعب من ملاحظة
الوجودات الخاصة اجمالاً فكل واحد من هذين العالمين اصاب الحق واخطأ في الاكتفاء بالاشياء في عيلها ولا يظن عيلها
وقالت الصوفية القائلون بوحدة الوجود الشئ الذي يكون في الخارج وتترتب عليه الاثار الخارجية لا يكون ان يكون
في حصوله في الخارج وفي ترتيب الاثار الخارجية عليه محتاجا الى فهم قيمته ولا يكون محتاجا الى فهم قيمته فالاول هو الممكن
والثاني هو الواجب وقد ذكرنا في وقتنا ان هذه القيمة هو الوجود المبدئ على سبيل الموجودات وهو شئ قائم بذاته متقوم
بغيره وليس متعين في نفسه مختصاً بنوع من الاثار المعلومة عند الناس لكن له تسرلات وعيانات فكلما كانت تسرلات
صار تعيينها مختصاً بالاثار خاصة واول مرتبة تسرله تجلية نفسه بشان كل ما يخرج عنه شأن التبع ثم تسرله الى التفاصيل
تلك الشان الكلي في العلم دون العين ثم تسرله في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وتحاقيق الممكنات عندهم
هي صور تلك الذات المتشعبة بتبليس الشيون والاعتبارات فادام علم نفسه بتبلسه بهذا الشان كان ذلك حقيقة المحزن
واذا علم نفسه بتبلسه بذلك الشان كان حقيقة تمكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقائق فادامت
شرط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة مجهولة الكيفية معلومة الماهية بذلك الوجود فصدر من
الوجود اثاراً مختصة بتلك الحقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تسرل الوجود وتعيين
ونظر في مظهر خاص ففنى المظهر ثم ظهر تعيينه واقضاه نوع من الاثار دون غيره بما ومظهر الشئ وصورة المحملة التي
تعيين بها وليس باحكامها واثارها اقول في القول حجج عقلاً وشفافاً ما اذا قلت ان المتحقق في سعة الاتصال
ليس الا بحسب فموالاته والمقتول وهو آلة النقل وهو المركب وهو المركوب وهو السرج وهو السيف وبلبل
وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المازم وهو المنزوم وهو الصائل وهو الموصول عليه غير ان الجسم لم يتحقق
اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اثارها بالجسم

تصوره ذلك ليس لما ثبت وباجتهادنا الوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا وليثبت عن هذا الثبوت و
عن هذا الوجود اى شئ ينبع مما فالذى وقع عندنا ان الوجود منبع ومصدره الوجود المبسط على سبيل الموجودات او النفس
الرحاني او النفس الكلية اياها ثبتت فكل عبارة انما شئ وحكم واحد وكل الى ذلك اجمال شبيهة وهو
صادق من الذات الالهية وان الثبوت ينبع اقتضاها الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي فهو
الذى تسميه الصوفية بالنزول العلمى لا يريدون بالعلم ان رسم صور الاشياء لكنهم يريدون حدود الاشياء منه مرة
واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها والنبين ذلك بمثال اذا وضعت انما تم على الشئعة انقش
فيما الحروف المكتوبة في انما تم فالحروف الظاهرة في الشئعة انما كانت بعلته فاعلته وهو انما تم وعلة قابلة وهى الشئعة
وانما وجدت عند اجتماعها وانطباع احدتها على الاخر لكن انما تم استعدادا قام به عند كان انما تم انه لو انطبق عليه
شئ سوا كان شئعا اولينا فاض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباع كان ثابتا قبل
في نفس الامر قانما بانما تم فذلك كل ما وجد حينما من الزمان فانه كان قانما بالذات الالهية من حيث الثبوت
ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم تفضل الالعقول الافلاك وليس هناك
الارادة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل وبواسطة
والهيولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامى في بعض كلامه فاشتمل الصادر
الاول على ثمانية ان موجود يست كد مرتبة ثمانية ظاهر يشود ويخفين ذات مع صادر اول وثانى علة تامة
امرى ثالث است انتهى وكلما ايشاء بحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من انكساح حاصل بين الهيولى
والنفس فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى
الا الشخص فلما جاء وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها بجز الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من
قبل القائمة بالذات الالهية فبعد عن هذا المعنى بقوام وان ظهر الوجود وحكم ظهر باطن الوجود وانه وقصبت على الوجود
وباطنه نسبتة معلومة الاغنية جولة الكيفية وقالوا الاميان بانتمت راحة الوجود ويدعون ان الذى يصدر منه الامار
انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فلهذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكثفا وقد حام حول جميع
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذات متحدة في الذاتية فمختلفة في الاوصاف انما اريد به المعنى ومن قال

سواء هى الصفة
الحاصل بينهما

بان العالم متعين فى السبولى الاولى والصورة العامة الخبيثة لم يجد من هذه القاعة كل البعد وقد اعترف به قديرات
 هذه القاعة من حيث يدري ولا يدري وقد شمرنا سابعالى القول بان وجود الشئ عين حقيقة لا يصادوم هذه
 المسئلة وكذلك قول بان الوجود وصفه انتزاعية لا يصادومها وكل قول مختل ينطبق عليه حتى ههنا مسئلة شكله قد
 صعبت على الفطرة القائمة بوحدة الوجود وهى ان هذا الوجود عين الذات الواجبة واصاورة منها بطريقى الابداع
 ولا بد من تحريك الشراغ لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحتمل القولان فاقول بالاشبهة
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا بشرط الشئ ولا بشرط الشئ غير حاله بالنسبة
 الى افراده فانما لا نشك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة لا اعتبارية وفى الحال الثانية الكثرة الحقيقية
 والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر الامر بترتب
 ظهور الشئ فى مظاهره وتعيينه فى بعض محملاته وجدنا على منترتين احداهما المنترلة التى يعبر عنها بالصدور والابداع
 والثانية المنترلة التى يعبر عنها بالاعتبارى ويعبر عنها بالقول اختلف اقوالهم فى الوجود المبسط على سبيل كل
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوى فى اول كتاب مفضل الغيبة صاد من الذات الالهية وقال
 مولانا عبد الرحمن اسجاني بان الفرق بين الذات الالهية والصادور الاول اعتبارى هى شرحه للمعاني بعد
 ايراد سؤال وجواب فى هذا المعنى تحقيق التست كهفيض بمان ذات مفيفض ست ايا باعتبار نسبت عموم وانسب
 برحقائق ممكنات واين نسبت از امور اعتبارية ست پس ذات مانوز باين نسبت از امور اعتبارية باشد وفى نفسها
 از امور حقيقى انتهى روى عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة فى الاحكام وشبهتها فى
 انفسها من اجلى البدييات فالتميز الذى به يحصل هذه الاشياء من المنترلة الثانية لاجل وان كان اسم التميز
 والتعين شمله والاعم كمين بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتبارى المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك
 بين كل خاص وعام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهية لا يقال الصوفية يميزون ان استحقاق الالهية
 اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لا نقول الصوفية يقولون بان النار غير المار بها غير الموار وان الانسان
 غير النفس وان كان الوجود شمله كلها فلا جرم انهم الاول اعتبارات والاضافات معنى لا يراهم هذا التجايز الذى
 يكون منشار لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذى الكثرة حقيقية والوحدة اعتبارية او لا معنى بحقيقة الكثرة
 الا تامة الاحكام واختلاف الاتماز وتمايز حقائق التى هى الوجودات الخاصة لاحتمالها فى اصل الوجود وعدم

رجعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على سبيل كل الموجودات كلها فقولهم هذا اثبات للتشترل والظهور لا اثبات بمنزلة دون
 منزلة من منزلة التشترل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق بالاراد والحق الموجودات الخاصة بالحكمة من تشترل
 الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا فاوة معنى التشترل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد عمر وواحد يعني به التماثل في
 النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
 واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنيون تعيينه كلف في الوجود المنبسط وقيام
 الوجود بالحق الاول لا بعده لان في التماثل بالكلية قال فانهم به مرتبة ازواج وحكي وارد كحفظ مرتبة كني زنديقية
 وحيث قالوا بالتشترل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال بسبب انك اثبت الحق الاول والصا در منه فلا بد ان الوجود
 والتحقيق شيئا واحدا لا يصح ان يقال انه اثنان انه ليس بوجوده ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود شيئا واحدا
 جاز في هذا الوجود ولا بد ان الاول وانه في المرتبتين جميعا لا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا شوت
 في نفس الامر بمنزلة انبساط لا خوال وان فشت حق التفطيش وجهت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين
 والتقديم ليس الا بمنزلة الثانية المسماة بالتعيين الاعتباري هي التي ترد بالنفطرة السليمة للمجولة على التصديق بتحقيق
 تماثل ما فيها منها ولا ترد بالنفطرة مطلق التشترل الصادق بالصدور والابراع ونحو ذلك بل يضطر اليه غير ان
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيوولي كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه
 كما صورنا في استعداد نقوش التحاتم القائمة بالنقوش المنطبقة في الشبهة القائمة بها وكذلك النفس عين
 الهيوولي من وجه ونفرض لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا الكنفية الكليات حتى حكم العقل بان شئ
 لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجهت في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيوولي كالفرق بين الكلي الذي يحكم
 العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للهيوولي عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة
 الشخص والتعيين فهي مع هذا البرور هيوولي فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل باليوسم الفرق
 الاعتباري وبايجائه فذلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في كسوبات الصفات الثمانية موجودة
 في الخارج فلا بد ان تسمى من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها فللعالم عدم يقابلها وهو اجل
 وللقدره عدم يقابلها وهو الخبر وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مزايا الاسماء والصفات
 وجمالي انوارها فتحقق المحسّنات هي محسوس الاسماء والصفات المنطبقة في الاعدام المتعاقبة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلك الهيئات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة السحابة في المادة فتتألق المكنات عند الشيخ
 ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجدد انها هي عدمات العكس فيها انوار الاسماء والصفات
 وتلك العدمات وذلك الانكاس انها كانت في العلم ولكن الفاعل المختار قبل مجده اذ اشار ان يوجد ما يتبعه
 من الالهييات في الخارج جعلها متصقة بالوجود الظلي فيصير موجود في الخارج بالوجود الظلي وان شئت قوله
 في العالم قول مرة هو موجود في الخارج وجود اظلي وقال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى انفسه
 في تلك الطريقة فصار موجودا متصفا قول اعلم ان نقطة حقائق المكنات تطلق على تلك الوجودات الخاصة
 فلما تسان حقيقة والفرس حقيقة والظاهر حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق المكنات
 ما يعقله العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قوله وحقائق الاشياء ثمانية وثلاثين
 الامور الثمانية التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انقضت بضميتها الوجود وصارت موجودة
 والا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي ليس فيها المعقولي بالماهييات الا ان المعقولي محفل انها امور
 ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدري او لا يدري ولم يقبل ارتباطها بالاول
 الاول وثبوتها بانفيض الاقدس قبل وجودها بانفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
 عن تلك الحقائق الثمانية وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
 فصرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكلماتها القايم بها
 وامكان تطويع مظاهرها باطوار شتى وعلمها ذلك بوعين الاقتضاء عند التحقيق وليس المراد بالعلم التمام صور
 الاشياء في نفسها ثم كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعداد الالفاظ
 التجزئية المنقطعة المنقورة المتسلطة يسمى باعيان المكنات فحقائق المكنات على هذا الاصطلاح صور حلوته عند الخلق
 الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل ما في
 الاسماء ظهر في حقائق المكنات فحقائق المكنات وحقائق الاسماء ضد هم مقابلات احدى القبيلتين في
 غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
 والنقصان هو عدم ما في التمام من التمام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجود فلا جرم هناك اصل الامر
 ثابت في احد الطرفين على الوجود الا انه متميز في الطرفين الاخرين بالعدم ثم نقول من اراد التفسير عن تامل

الاسماء وقرينة المكنات في هذه المرتبة فلهذا تمانى لكتابتها صحتها احد هما ان حقائق المكنات هي الاسماء والصفات متميزة
 في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المتعاقبة اما الاول فمما
 بين العبارتين الا فرقا ضيعفا لا يعيا به عند المفتشين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى
 مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى مشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا
 اصطلاح صاحب للمعاني ثم ان المشوق يتبدل الى عاشقه ويتجذب اليه فيقال للساالك الذي غالب حاله هذا
 مجذوبا ومزاجا ومحبو بالما كان في قصته سيدنا ابراهيم عليه السلام في مراتب الوجودية من حيث لا يدري فابتدى الى
 الذي فطره وقد ذكر من حال الافات ان به الذي فطره منزه عن هذه الذنائب وقد تيسر في العاشق الى مشوقه
 ويسير اليه بالرياضات البنيية والنفسانية وتجريد الروح فيقال للساالك الذي غالب حاله هذا ساالك ومريد
 ومحبا وقد يتبدل الى المشوق وتيسر في العاشق فيجتبعان في الوسط وهذا السالك ينوبه بوارق الطرفين فيقال له
 السالك المجذوب والمحجب المحبوب والمراد من هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان
 لهذا التجلي انبساطا ونشورا في حظيرة القدس وان له حكوسا ومجالي في الملام الا على فينطبق على هذا التجلي الاسماء
 القدسية والتسعون وان الله تعالى ارادة علينا بعد عين وعلما متجيدا ورضا متجيدا بحسب هذا التجلي فلهذا التجلي مع
 ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذابا الى المقاطع قد ذكرنا ذلك
 في صدر هذا المقالة واليه السيرة والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان
 يري الحق اصطفا وعبد وهو جاري في غلوه لنفسه لا يشعر باريد منه فمما رواه وقد يقصده بالرياضات البدنية
 وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في اصل جبلته فسمى امرها وقد كس باجتماع من الحق وسعى من نفسه
 ويكون له تارات يتقدم مسجيه في بعضها ويغيد قيسر من الفسيفساء البعض والاخره يحس ذلك في حالة واحدة من
 حيزين فيكون جاسا لمزمتين اما في المشرمين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
 مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال له من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالحجة قد نفهم
 العارضا اصل استعداد في الاعيان الثابتة والاسم الذي يحدوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
 حقيقة تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المجيد معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و
 بالجملة فيقول بان حقائق المكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المتعاقبة اما ليس من انفا

كلام الشيخ ابن العربي واتباعه وكم لهم من تصریح او تلویح بهذا المعنى وقد اوتانا الى وجه المسئلة فلما حاجته هناك
نقل كلامهم والاطاب لسر و تصریحاً بهم و تلویحاً بهم والقول بان حقائق المكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء
المتصلة في الوجود لها ظل في الطرف المقابل يسمى باعيان المكنات او بمعنى ان العارف لرب بن الاسماء
وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفاً لكلام الشيخ المجدد ووشنا لا قننا برهين كثيرة من كلامه على كلامه فمحل
كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضاً من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحمله على ما يخالف وجدانه وتلك فائدة علمية
لا فائدة كشفية والفئات لا يخلو منها العلماء ولا ينصر علوم مقامهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلاً فائدة ما وقوله
تمايز الصفات الثمانية لا يسلط الصوفية بل هي عين العاجب عندهم بمعنى ان الذات كيفي كفايتها وليس عند
المشككين دليل يدل على ذلك لا نقل ولا عقلي اما الاول فلان فائده في الباب ان هناك حقيقة لا يعلم اطلاقاً
اسمها والعليم ونحوها عرفاً وفئة اما ان هناك صفات تمايز فكل واحد من النصف من نفسه عقل ان الناس
اذا استعملوا افعال الصفات واسماها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها لازمة على الذات اصلاً لكنهم
يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من رأى شيئاً يتحرك ويمشي ويحين يسميه حياً بسبب هذه الآثار ولا
يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذات الحيوان الى غير ذلك من التوقيفات الفلسفية واما الثاني
فلان العقل باشهاد البكوة بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك نسخ في زيادة الصفات فكل من
انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القائمة به هو صفاتها هو اعظم التشديد فان
قال قائل هذا سبب اهل السنة فيجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القدر المشهور لما بانحصر ما روى
عن احمد بن محمد بن محمد في الصفات اهل هي زائدة اولاد على تقدير زيادتها اهل هي امور استزاعية او حاجية واما
هذا الفرق من المتأخرين التي تدعى بنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
واستراحا لما لم يقله احد من السلف فغن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود فخرجي
بوجوده ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة متعقبة بحيث يصدرها
اشارة سوا سخرى هذا التحقيق وجودها خارجاً ووجودها فيما يتقن اوان سالتوني عن الحق الصريح قلت ان الذات
الالهية من حيث هي اهل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذا انخرج اسم للنفس الرحالي وسنة
الاعيان كناية عنهم للمحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشر هذا التجلي وان سالتني

منه
فقط كارب
منه
فقط كارب

عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التبديل من جهة اخرى في غير محله والا فقل يا شير صاحب كشف
الى ما ليس له حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اكل النفس الرحا في الممثل فيه الذكر
والتجلى الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا البصر ما لا يحجب وبقد ما زنا غير انهم سمو شيئا
واحد باسم اشتى باختلاف ايجات والاعتبارات وكم من اختلاف في ايجات يلتوى في صدور الناس حتى
نظنون من باب اختلاف احتقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
انه ما هو بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ما هو بشرط الشئ فذلك سموه حيوة من حيث انه صفة تتبع
العلم نفسه وبجهاق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكمهها في الخارج وقدرة من
حيث انه يمتسك منها خلق الخلق واردة من حيث ان التجلي الاعظم ينبغي منه تخصيص احد المتسلطين
وكلا ما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء واما ملكة وسمعا وبصر من حيث انه مبدأ الانكشاف
المبصرة والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفى تاصل
احتقائق بجهاقها وانها اعتبارات واضافات لا وجودا حتى يعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها الاستعنى الفرق
الاعتباري واذ قد انما الجواب فتمت الرسالة والحمد لله تعالى اولاد آخره واطاهر اوطا واصلى الله تعالى
على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين ركتوب لبست وكيهم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى بالبعد
حي كويد فقير ولي الله عفى عنه في بعض اجاب باقتضاي بعض احوال يتي چند نظر کرده شد الحال مستحق
بينما که زیر هر بنی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن دو بیت نهاده شده است والله يقول الحق وهو
سید السبیل قمته اولی دارم ز خود خالی حبالبش میتوان گفتن به درو کيفیتی جوش شربالبش میتوان گفتن
وجودی نمودن می باید فی دارد درین نیز نگهبای گلابش میتوان گفتن درین دو بیت اشارت است بجای
عجیب که انجذاب روح است بافتار نامه سویه اول مایای اندیچ و تاب او نقش عالم ام الکتابش
توان گفتن اشاره است بجامعیه حیرت فر و پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ز فیض معنی
ماقتالبش میتوان گفتن اشارت است بفتا انا که از ظهور مستی حیرت خیزد و منها بزرند پیچ و پیچگی
که کرده ام خود را خردشی در دل شبها نمی کردم چه میکردم ولی پروردگار افکار و یار تندخو دارم و همانرا
پرزیرا میگردم چه میکردم اشارت است بان که گرفتاری بدقائق غیب غیب حیرت شدید می دهد

سجده انجاسی
باز در آن آید که در کلام
درود بیست و نه

و در قلم می آرد غم تحصیل و بارشغل و دوری و عزل می بینم و جنون ترک منصفان نمیکردم چه میکردم چه نمیکردم چه تغییر است از
مناسب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناسب حاصل میشود کسی باطلی سوار و کسی باطل
بسی بازده اگر من یاد آن بهمانیکردم چه میکردم چه اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
مثال معنی است از معانی بی نشانی در بعض حالات از تماثل بحتایق بے می بود می تحقیق را از نظم و
برون دیدم و خروج از قید و بند بهمانیکردم چه میکردم چه اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشری بحد ندارد
تعلیق شخصی پسندیده نیست - س حجاب و وصل مطلوب است دل بستن بمطلبها و این اگر ترک مطلبها نمیکردم
چه میکردم چه اشاره است بآنکه توحید را در شطر اعظم سلوک است و منہما ناگزیر تو منہما بی نظیر و در گردان
بعد ازین از ناگزیر به من ترش شوق ترم از حد پدر و در سن آویز و مرا حکم بگیر و غیر من گریا تو بالستر بود چنان و با
و غداست و سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسلمات حقیقه اخفایق با سالک جان من در
بجای خود و بخت و من عذاب الهجر اجری یا مجیر بے قرارم روز و شب بے روی یار و باز بناروی یارم
یا قدیر و اندر و نم بے جانش تا رشد و کس شود یارب بوصلش مستنیر و اسی برادر بعد ازین هشیار باش
و فرق میکن در میان شیر و شیر و منہما سامی کرمی کن کن برهوش خود اقم و من بار خودم خود از ووش
خود اقم و مثل می جوشان کن ختم برد افتد و جوشی زده بر خود از جوش خود اقم و از هرین مویم جوش می دیگر
از فوط تا کنی از غوش خود اقم و زین تیز زبانی آرد و دلم من و خوش آنکه زمانے خاموش خود اقم و این
غزل از مضامین بحر بیست - مستغفلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق است بحال اتصال بانفادانا و آن حالیت نادر الوقوع اتصال عبارت است از انجذاب روح و معرفت
سرو فادانا از مبطط لطیفه خفیه و منہما تا کی محنت بجزوری و دوری بکشم و نازنین و طم سوسی و طم باز درم
تا کی بھدی سنگ بود شیده من و گوهری از غم سوسی حدت باز درم و تا کی بسته زنجیر تعلق باشم و اھوے
از ختم سوسی ختم باز درم و بوی جان میرسد از باو عین در و جهان و شاه ملک تیم سوسی عین باز درم و
غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفجیم از بنیات و نیه فاسقه که واسطه وقت و خوش
حال و مغیر و روح میشود و مکتوب است و دووم - در شرح رباعیات - الحمد للہ خالق الفہوم
و ملئم العلوم و صل اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین - اما بعد میگویی فقیر فلی اللہ عفی عنہ که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق بر دلم خواب محمد امین اکرم الله شهوده
تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت نهاده شد من تلک الرباعیات
رباعی علمی که نه مانع از مشکوٰۃ نبی است و الله که سیرانی از ان تشبیهی است به جای که بود جلوه حق حاکم وقت
تایید شدن حکم خرد بولبی است درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست نامحکم
و اشتغال بآن منافی سلوک است و منهادانی که بچه بود پنج قدیم ای دلدار به شغل دل تو ظاهر و باطن بیا به
این را شوی از درس عارف عارف و ان فن دگر یا بگیر از اسرار درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار
درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بختی و اگر کسی اول را
میخواهد از کتاب عارف بهتر نیست خصوصاً پنجم و شش باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی ثانی را میخواهد
بهتر از صحبت احرار یان یافته نمیشود و و منهاد در نهیب است از اسباب غرور و ذکر که بود عاقل از انوار حضور
در حاشیه نغی شوار خلق نفور و در جانب اثبات بر دسوی غفور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق و و منهادستی و در شرط طریق افتاد است به بیست شدن کار که
نکست دست و در ذکر خفی به تخیل کردن و شرط است و ناستا و طریقه یا دست حضرت والد قدس سر تخیل
جه مفرط شرط میگرداند که حج همت و ظهور و له بدون آن نمیشود و و منهاد خواهی که منی صرف محبت نوشی و
باید که بتفصیل علایق کوشی و دل را از خیالات جهان صرف کنی و چشم از صور جمیع عالم پوشی و اشارت است
به نگاهداشت و نظر بر قدم داخل در و و منهاد در عشق تو از جمله جهان بگذریم و در هر چه بجز یاد تو از ان بگذریم و
مقصود من بنده بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذریم و اشارت است به بازگشت و بازگشت از
دفعه بعد دفعه و و منهاد ایم دل من پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ خوب تو ناظر باشد و در نهیب ماست که حلی
و صریح و اگر سویی و اگر خطر خاطر باشد و اشارت است به دوام یاد داشت و و منهادانی چه بود سهل کشیده کار
و در شر بابل دل وجود عداوت و تحصیل عدم بدان بسی مانع و در نفی خواطر و در سدها است به عدم غیبت
را گویند یعنی نیان ماسوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشاندن
همه چیز است از دل و و منهاد خوش آنکه با نور و وضو نگین است و زیرا که طهارت از اصول دین است و
تویر دل و نفی خواطر خواهی و قوی در یقه و صوفش نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و از ان خطرات تجدید

طهارت فائده دارد و مشها تحصیل مدام اگر ندانی کردن باید نظر اهل فن را بستن و این داء ضال را دورانی
 به ازین و در حکمت اهل دل نخواهی دیدن یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجب است در تحصیل عدم و ازاله
 خطرات پریشان و مشها انانکه زاناس بهی رستند با نجه انوار قدم پیوستند فیض قدس از بهمت ایشان بخوا
 دروازه فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار و اح طیفه شایخ در تنبیل روح و سر نفع طبع دارد و مشها
 آن ذات که از قید بهمت بیرون است و از حیطه اسما و صفات بیرون است و بهر مرتبه از ذات انسانی دارد و هر چند
 از تعبیین ستمه بیرون است و مشها هر مدر که شد مظهر آن یا محجوب و ظاهر شده از صورتش اما عجیب و در روح
 دل اثرش کنی صورت او و پیدا شود از روح دل امر را عجیب و مشها قومی بکتابت احرف موصوف و
 جمع تملوات اسما معروف و شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد و گشت است باین صورت ذهنی مشغوف
 و درین سه رباعی اشارت کرده شد تحقیق توجیه بوجه خاص که حضرت خواجہ نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
 و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در مدر که آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورتی در تخیله
 و هر چیز را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی
 نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبند ثابت شده و مشها اے
 دوست تولی دیده و بیانی من و شنوای و دوانای و گویای من و عشقم تو و هم تو دل غمدیده من و اندر
 دل غمدیده شکیبای من و اشارت است بتوحید حق تعالی و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهر و باطناً و صلی الله علی
 خیر خلق محمد و آله و صحبه اجمعین - مکتوب بیست و سوم در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده
 الذین صطفی اما بعد میگویی فیقر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین اگر چه الله شهاده باعث
 آن شد که بعض معارف عامه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود و حال شوق ایشان
 تقاضای آن میکند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن سرفرا که در آن مودع است شعر
 الاطال شوق الابرار الی لقای و دانی باشد شوقا الیهم منهم و من ندانم با ده ام یا با ده ر یا بیانه ام و
 عاشق شوریده ام یا عاشق با جانا نام و درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه حقیقه
 که سالک درین مقام تقریر نمی کند در میان وجودات خاصه که باسیات مجسمه شود و در میان وجود مطلق که
 ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان اسکام خاصه مظاهر وجود تائیدی را عاشق گوید و دیگر

مستشوق و موم را عشق **س** بتلاوی حیرت جان گویمت با جان جان **س** اصطلاح شوق بسیارست و من
دیوانه ام **س** درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجوآت خاصه است و جان جان
عبارت از وجوآت مطلق است ظاهر شده در وجوآت خاصه **س** شوق موسی در ظهور او را بطور او را به در نهاد
شمع آتش میزند بر روانه ام **س** اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور میشود
در صورت خاصه که مقتضی استعداد دوست لایکون تجلی الالبعد را استعداد التجلی را و آتش زدن عبارت از فلق و
بقیقراری دادن است **س** باجمال ذائقه حسن و گریز کارد و کشد چشم او را سرمه یا زلف او را شانه ام **س** درین
بیت اشارت است بحکمت ظهور احوال است که اتمام بعض مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم
مستشوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و بچمان زلف و شانه **س** میل هر عنصر بود
سوی مقر صلیش **س** جذب اصل است هر شورش ستانه ام **س** اشارت است بحقیقت محبت و اینکه که آن میل
حضرت وجود است در ظاهر مقیده بجان باطلاق مثل میل هر عنصر بمقر صلی خود **س** غافل از خود مانده صورت
چو رشده آینه **س** تا ترا شناختم جان از خود بیگانه ام **س** اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سرور روح در کار خود بجد
باشد و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز درک نکرد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت مثل **س**
ای این برستم نام تجد و تمت است **س** درازل پیش از زمان تعمیر شد میخانه ام **س** اشارت است بآنکه محبت ذاتی
قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توجه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و میخانه
اشارت بجای مرآت باطلاق است و اسجد لند او را و آخر او ظاهر او باطن او مکتوب است و چهارم
در منظومات **س** فراغت یافتن از ج و عجز **س** چو احرام سرکوفی تو بستم **س** چو دیدم روی زیبای تو جانان **س**
از تشویش وجود خویش رستم **س** بیاسائی بده جام شرابی **س** که مخمور صبحی استم **س** ایضا محبت نام جوش
طبع و میل نفس اگر باشد **س** سراهل محبت در دو عالم گاو خر باشد **س** ز نازک طبع غیر از خود نایمانی آید **س**
درخت بیدار دیدیم دامن بزم باشد **س** بو سست مشربان رنگ تعلق در نیگیرد **س** اگر نقش زنی بر روی
در پایی اثر باشد **س** صفائی طبع میجوای از محبت دامن اندر کش **س** که آب و روزم همیشه با صفا باشد **س**
ایضا مزاج صاف طبع اثر از غیر غریب نمیدارد **س** کدر گرد آب صاف چون یکجا وطن گیر **س** و فر

صفا باخث باطن تیرگای جمیع میگردد و بر دالوده را چون در دشت تماشاکن **ف** در هرگز گودی
 مانع نور دل است ای هوشمند و سیل تانشت یکجا باطنش صافی نشد **د** وای درو من بر حج اضداد تو
 نیازم به نمک ریز دل جروح من استی و مرا هم هم جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوب به قیامت
 بینمای و دم عیسی و مرا هم هم درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن حج است در قلق قلب و انس روح
 در یک حالت و نادی از آن یک و التذاذ از آن دیگر یک **س** توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن
 توی مقصود اهل دل توی مشتاق بدم هم به نزدیک منبع دریا مختلف فواره میچوشد و مزاج حرص قارون
 ز بهر آبیم او هم هم به چاری از زمین خیر و با وجود آینه گوی باران ریزان است گاهی برف و شبنم هم
 و درین سه بیت اشارت است با ضحلال حقائق متخالفه در یک تحقیق و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
 بسبب امتیاز صور و سیال **س** که حاجی طرفه نیرنگی درین کاشانه سردادی به که عالم پای کوب از دست محنت
 گشت و آدم هم به درین بیت اشارت است بسروانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعضا
 خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و با آنکه بسبب سر بیان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
 و پنجم شرح غزلیکه به تفسیر بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند **ن** نخستین باده کاند را جام کردند
 مزاجش عکس آن گلغام کردند و هوید باشد در امکان صورت حق به آن صورت جهان را رام کردند بهی است
 تفصیلی از آن روی هم کارم را با تمام کردند و شراب وحدت از خجانه غیب و مرا صبح ازل در کام کردند
 چون غلظیدم زیستیا بهر سو چه حرفیان سستی از من دام کردند و تحقیق را که مستور از نظر بود و به ما مشهود خاص
 و عام کردند پس آنکه موج دریا باز گردید به تمام قفا اگر ام کردند و امین رنبره دقیقه با تو گویم و بخود آغاز
 و نیز انجام کردند و غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مرلوا و از باده و جام و
 استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مرلوا باشد
 و از باده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است
 با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم جدول با وضع آن مستی چشم ساقی کرده شد
 گفته آمد که مخرج آن باده کرده شده است عکس روی آن یا گلغام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه نبی آدم ظاهر
 شده و تمام خواص نوعیه و استیفا احکام لطایف ایشان بآن متحقق شده بواسطه اجار بهر تفسیر او

کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوهریه است و فی الحقیقت بهشت لا تحم مکارم الا خلاقا
و این اشاره به همین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کلمات و جوهریه نواخته اند و در نشان
دنیا از ایشان آنگاه همان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب
هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان
حقیقت مجروره بوجهی از وجود ملثفت میشود و اینهمه بر کلمات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
و چه مقارنه از آنها و معاد این نفوس ضحلال است در تجلی اعظم و شمول شدن بقبض آن بوجهی که انا و وسط
ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نماید و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم مبدا و معاد نفوس کامله است.

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد و غوث الاقطاب و الایاد
منظر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشہر بشاہ غلام علی
قدس سرہ کہ بجزرت شاه ابوسعید صاحب حمہ اللہ تعالیٰ نوشته
شده است درین کتاب اضافہ کرده میشود

مکتوب اول بخیر مت شریف صاحبزاده عالی نسب و الاحب حضرت شایه ابوسعید صاحب سلکم برکم
السلام علیکم ورحمۃ اللہ ورنیو لا این فقیر را مرض خارش و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شده که نماز بر اقعاء خواندن هم محال
حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین هر دو شخص بر سبیل بدلیتہ پیش شما باضر و بر باشند
پس در نیوقت که شداد امرض بجدی رسیده که طاقت نشستن نماند و قوتور کلی در سته ضروریہ آمده
در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمار داری ایلتان خود گرفته اند آمدن او شان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کرده شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

الله تعالی توفیق الهی و اتیان سنت و محبت مشایخ و ترک دانه و او یاس از خلق امید از خدا سبحانه و توکل
 اینها را در جمیع دوستان مراد من افتاده خاک پیر عمر بر باوه داده و این حالات عطا فرماید بهزار انفعال نویسم
 زیر که مرشدان در تجرید اجازت نامها هر دو نقطه می نویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
 دست من است بیعت بخدمت آنها که اقوی در پیروی سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
 مبارک فرماید بشیر طیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پاشکسته بر ورق بصدق وعده کریم مطلق جل سلطان
 نشینند و ایشانند ارکان طریق من و حاصل توجهات سالهای من اللهم و قفنی و یا هم طر ضایک و در ضرات
 حبیب صلی الله علیه وسلم و اجعل آخرتای خیر من الا و سئ آمین آمین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفين و سیر الطالبین
 شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على رسول الله و آله أجمعین
 اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهرهایش بے بنیاد و فقر رحلت کردند و گذشتند و متبشمان
 و مترسمان بسیار شدند اما ناله شنوند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
 و غش و عقد و حسد و کبر و غضب و حرص دریا و القادح و اوت در غبت امارت و صحبت سلاطین
 و امار و اهل قلم و اهل حرام که دل را میمیراند و چون شهادت بچو کسان مقبول نیست اقتدارشان و
 کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد قلندرا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان تا آنکه
 عزتم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفين نامش نهادم
 و سوال میکنم از خدا که توفیق اتماش در به چنانکه بشیر و غش و او و ما النصر الامن عند الله و هو علی

کل شیء قدیر و بالا جایه سیرت بنده از نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی
خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز می دارد پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت ندهد و تعالی شان چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
راست نیاید سیرت شیخ است که ذاتش قدس باشد و صفات و سمیه اش فانی و صفات حمیده اش
باقی چه یکیکه چیزی از صفات بشریه دریافت و امریکه دیگر را بران دلالت کند و راه نماید بر و ظاهر
نشده صلاحیت شیخ ندارد و او خود محتاج به شیمی و مرشد که او را معرفت و طریقت آموز و کنز اقال
الشیخ ابو الفیث البینی رحمه الله علیه سیرت هر که صوف و حبی پوشید بقیمه چرب و لذت نیند خورد و باسلامین
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه انجمن است در لباس انبیا و اهل سلوک نیامیزد و زریده باشد و خوش
او انکروه سیرت فقیر را محاطت ملوک و سلامین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش نمیرد و روایت
از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان هم قاتل که دوامی ندارد
و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سایه میکند و معرفت حاصل نمیشود
روایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکو کار شود و همچنان
نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بظالم و گمراه و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصبیحة توتره و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است
اهل عالم را سیرت سالک باید که بذكر مشغول باشد تا آنکه هر موی از موهای بدنش زبانی باشد
سیرت اصل در اقامه سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
و سلامین جدا نمیشود و در راه سیرت باید که از تمامی فضول بچو فضول نظر فضول کلام و طعام حمله صبی
بمعاذیر و کبابیه بجنبان کند سیرت روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت مرید را خصوصاً و طایفه مولا را باید که غیر
حاجت کلام نکند سیرت هر گاه مرید از خلوة دختر نه بیرون آید سر خود بر قدم شیخ بند بطریق شک و منت و این بعضی فقهائیه
که این فعل کافر میشود و اگر کسی بعد از این قائل شده که این تحت است نه عبادت زیرا که شیخ گمراهی مریدیت سیرت اصل
در طریقی فقیر به سیرت کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب لدنیا راس کل خطیئة
و فتنه و البیت سیرت مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذكر مشغول شود

و شستن میان خلق ناپسند و سواهی مراقبه و آن نظر کردن است در مخیبات بعضی یقین بچو عالم ملکوت
و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهر طریقه و نحوه سیرت خلوت ترک دادن اختلاط مردم
اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند خالی شدن است از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعضی گفته اند انس گرفتن
ست بذكر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص الله اربعین صبیحاً
ظهرت نیامع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت و در شدن است از اهل زمانه تبرک طبع و از اهل
دوره آتش بزم پریشکاری سیرة صحبت غنی و اهل دنیا قلب من را میماند نفع و با الله نهاده چون قلب مومن بهر
سنگ دکلوح گردد پس بر تیر خواهد بود سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز ندانی را می طلبد پس بدانکه
او نزدیک و مردود است و زودی است از دزدان دنیا سیرة روایت است از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون مذہب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او سوا حق کتاب الله و سنت رسول الله بود
از قطع الطریق و دزدان دین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند دنیا را کیست گفت آنکه زیاده از قوت شمارد و
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روزی و دار و بعد قوت
فطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب متعین
و قلب شهید قلب سلیم آنست که بر معرفت خدا چیرگی و آن نباشد قلب فایب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا با حوائج
مرد باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه اینچنین است گمراه است و گمراه کننده
سیرة مرید را نیز بد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا را می ست پس ذره از آن همچو قطره خون
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مثل غلطی است گفته اند که صحبت تو نگران فقیر را هم
قاتل است که او را دای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بهر چیز
چه محبت دنیا و دلها می مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة روایت

از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر کس به نجف و در دلش غل یا غش است یا یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقر محو کرده شود بعضی محققان گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان
خود را نباشد یا کند سیرت بدان ای طالب که هر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجا و رفعت و منزلت
دل داده و اسیر طغف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بنفس خودش زیر که فقر ناره گر قفس است
از حب دنیا - سیرت فقیر را در تمام مذاهب اتملا طاهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر دلسر آید و نیکوترین امیری است که بر
در فقر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرخص بود پس ابن عبد الله تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفا و شفقتش نگر و از هر بخت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بجان خود آمد و سه سال عزت
افتیاد کرد و سیرت هر که همیشه بد دنیا مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است
عظیم و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرت قدم اول در راه سالکان و عارفان
بریدن علائق است باطلایه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طَلِبُ الدُّنْيَا كَالْكَافِرِ طَلِبُ الْآلِ الْآلِ
وَالْآلِ الْآلِ و از اکثر اهل سلوک منقول است که هر گاه مهمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی یا رجب
صوف یا کسار پوشیدنی و زنجیر در گردن یا در پایا در سار و ناخته مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال متجرب
شدی و بدانکه زنجیر یا رس در گردن یا در پا انداختن محسن است و سنت و او دست علی بنیا و علیه الصلو
و السلام که مر و از آن طوسی غایت تواضع و انکسار و اقتدار و حضور و رقت قلب اکثر دیگر نیست و سیرت
انچه روایت است از بعضی تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
بست پیش عبد الله بن عمر رفتم و گفتم که امیر المؤمنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه بست گفت
سبحان الله کدام است که امیر المؤمنین را تازیانه زند او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه
نفس میکند و شب جمعه و روزه بر داشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و احدی نشد

علی الا تبتسم و علی رسول الصلوة والسلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۷	مکتوب هشتم ایضا	۳	باب اول از کتاب کلمات طیبات مشتمل است
۸	مکتوب نهم در بیان اینکه چطور سلوک نایک بگرام خود فائز گردد		بجای فصل
۸	مکتوب دهم ایضا	۳	فصل اول در کاتب حضرت غوث الثقلین
۹	مکتوب یازدهم ایضا	۳	مکتوب اول در کتب ششگانه خود پسندی و شمره آن ذکر
۱۰	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چطور سلوک نماید		آیات قرآنی که مناسب این معنی وارد گردیده
	که بگرام خود فائز گردد	۴	مکتوب دوم در امر تیرسین از روز قیامت و محاسبه آن
۱۱	مکتوب سیزدهم ایضا		و شمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب چهاردهم ایضا	۵	مکتوب سوم در انفعال از تعاضل و مسخ و شدن بیهوش
	مکتوب پانزدهم در بیان اموری که سالک را از ان اجتناب		دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۶	مکتوب چهارم در بیان نوانیت قلب شمره آن که از اشارت
۱۲	فصل دوم در کاتب حضرت مرزا صاحب شهید رحم		کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۲	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف	۷	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از ناچیز شمرده
۱۳	مکتوب دوم در وصفه اعراض که احوال متوسلان		حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
	طریق احمدیه موافق دعوی او شان نیست	۷	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توجیه و فکر نمودن
۱۴	مکتوب سوم در بیان معنی نقطه نسبت با صلاطین صوفیه		در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۱۴	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی		مناسب این معنی
۱۵	مکتوب پنجم در جواب شبهاتی که بر کلام حضرت محمد و پیغمبر	۸	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان
۱۶	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقامات حضرت		رسیده شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشارت
	مجدور نمیکند		بآن مقامات از آنها برآید

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹	دوازده از قریش خواهند بود	۱۹	مکتوب هفتم در بیان فضل کی بزرگبری از حضرت مجدد غوث الثقلین
۲۰	مکتوب هشتم در بیان مالات حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی مرتضی	۲۰	مکتوب نهم در بیان منی قول صفویه صفوی تا خود از کافر فرنگ بدتر نداند و از کافر فرنگ بدتر است
۲۱	مکتوب نهم در بیان منی قول صفویه صفوی تا خود از کافر فرنگ بدتر نداند و از کافر فرنگ بدتر است	۲۱	مکتوب دهم در دفع شبهه که فریبه صبر می که ببلای شدیده قبل از بود و د عابری دفع آن نکود صبر حضرت ابوب علیه السلام که د عابجت دفع بلا فرموده اند می آید
۲۲	مکتوب دهم در دفع شبهه که فریبه صبر می که ببلای شدیده قبل از بود و د عابری دفع آن نکود صبر حضرت ابوب علیه السلام که د عابجت دفع بلا فرموده اند می آید	۲۲	مکتوب یازدهم در بیان ذکر جبر و ذکر خفی
۲۳	مکتوب یازدهم در بیان ذکر جبر و ذکر خفی	۲۳	مکتوب دوازدهم در بیان مسله سماع
۲۴	مکتوب دوازدهم در بیان مسله سماع	۲۴	مکتوب سیزدهم در مسله حیر و اختیار
۲۵	مکتوب سیزدهم در مسله حیر و اختیار	۲۵	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند
۲۶	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند	۲۶	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه
۲۷	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سیاه	۲۷	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با خود شیوه انتقال از مذبه بی بند و بی
۲۸	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با خود شیوه انتقال از مذبه بی بند و بی	۲۸	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت و در حق معاویه بن ابی سفیان
۲۹	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت و در حق معاویه بن ابی سفیان	۲۹	مکتوب شانزدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۰	مکتوب شانزدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۰	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۱	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۱	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۲	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۲	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۳	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۳	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۴	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۴	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۵	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۵	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۶	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۶	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۷	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۷	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۸	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۸	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۳۹	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۳۹	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت
۴۰	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت	۴۰	مکتوب هیفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه		وشغل طریقت
"	مکتوب پنجاهم در سفارش میرزا اسد الله	۴۸	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۲	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر	۴۵	مکتوب سی و چهارم مشتمل بر اجازت سوره لایلاف
"	مکتوب پنجاه و دوم مشتمل بر احوال سفر خود		برای دفع اعدا و ترتیب آن
"	مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میرسلیمان	"	مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
"	مکتوب پنجاه و چهارم مشتمل بر احوال سفر خود		و در عارضه البحر
۵۳	مکتوب پنجاه و پنجم در تفریت میرسلیمان	۴۶	مکتوب سی و ششم در سفارش لاله برج لال
"	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع ضعیف جمالی و سفر	۴۷	مکتوب سی و هفتم مشتمل بر نصائح
	وطن اصلی	"	مکتوب سی و هشتم ایضاً
"	مکتوب پنجاه و هفتم در تفریت میر محمد کر خان صاحب	"	مکتوب سی و نهم ایضاً
۵۵	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند	۴۸	مکتوب چهل و نه در اجازت خرب البحر
"	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلا	"	مکتوب چهل و یکم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز
"	را روی رجوع بطریق دیگر است	"	مکتوب چهل و دوم در بیان استفسار حالات سفر
"	مکتوب شصتم در سفارش	"	مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز
۵۶	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف	۴۹	مکتوب چهل و سوم در سفارش نیر علیخان
"	قال زدن در حدیث شریف نیاید و مگر منوع نیست	"	مکتوب چهل و چهارم در سفارش ظفر علی خان
"	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار بهما هم	۵۰	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میرزا اسد الله
"	و تدبیر باید کرد	"	مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
"	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب		صبح و شام و تفریت مولوی غلام بنگلی
۵۷	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه	"	مکتوب چهل و هفتم در بعضی احوال میان عزیز الله
"	مکتوب شصت و پنجم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز	"	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا بگو

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۶۸	ایضاً	۵۸	مکتوب شصت و ہفتم
۶۹	مکتوب ہشتاد و چہارم	۵۹	مکتوب شصت و ہفتم در ہدایات
۷۰	مکتوب ہشتاد و پنجم در راضی شدن سفر حج	۶۰	مکتوب شصت و ہشتم در ہدایات
۷۱	ایضاً	۶۱	مکتوب شصت و نہم
۷۲	مکتوب ہشتاد و ششم	۶۲	مکتوب ہفتاد و دوم در بیان صلح نواب جات بانجی خان
۷۳	مکتوب ہشتاد و ہفتم	۶۳	مکتوب ہفتاد و یکم در بیان شاہ ابدالی یعنی احمد شاہ
۷۴	مکتوب ہشتاد و ہشتم در استخبارت ناز جازہ والدہ	۶۴	مکتوب ہفتاد و دوم در بیان بعض مضامین توحید
۷۵	قاضی ثناء اللہ صاحب	۶۵	مکتوب ہفتاد و سوم در اجازت دادن بداخل نمودن
۷۶	مکتوب ہشتاد و نہم مثل برصفت دادن سونو گوشت	۶۶	حافظ سرور خان در طریقہ
۷۷	بطرف وطن عبارت بر جاثیہ رسالہ سوگو غلام محمد	۶۷	مکتوب ہفتاد و چہارم در بیان ہجوم قوم و ہیلہ ہرا
۷۸	ملفوظات حضرت الشیخان	۶۸	بیعت طریقت
۷۹	نصائح و وصایا کے آنحضرت	۶۹	مکتوب ہفتاد و پنجم در تحریرت
۸۰	وصیت نامہ آنحضرت	۷۰	مکتوب ہفتاد و ششم در تعزیت سماء لطف النساء
۸۱	ذکر شہادت آنحضرت	۷۱	مکتوب ہفتاد و ہفتم برائے ہدایت و نصیحت
۸۲	فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء اللہ دہلوی	۷۲	مکتوب الیہ
۸۳	مکتوب اول در بیان نسبت بین الخلق و الخلق	۷۳	مکتوب ہفتاد و ہشتم
۸۴	و توحید و ہود و شہودی و مسلمان و قدر	۷۴	مکتوب ہفتاد و نہم در بیان پسند آمدن مولفات
۸۵	مکتوب دوم در تحقیق مقامات مجددیہ	۷۵	قاضی ثناء اللہ صاحب
۸۶	مکتوب سوم در تحقیق و حل اشکال واردہ بر بعض	۷۶	مکتوب ہشتاد و ششم مثل بر احوال احمد اللہ
۸۷	مقام طریق و بیان جذب و سلوک	۷۷	مکتوب ہشتاد و یکم در تعزیت والدہ قاضی ثناء اللہ
۸۸	مکتوب چہارم در بیان علم ضروری و حصولی	۷۸	صاحب
۸۹	مکتوب پنجم در بیان وحدت و ہود و حقیقت	۷۹	مکتوب ہشتاد و دوم مثل بر نصائح و ہدایت
۹۰	مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقت و حقیقت	۸۰	مکتوب ہشتاد و سوم
۹۱	مکتوب ہفتم در تحقیق معنی قیومیت و معنی عشق و محبت	۸۱	ایضاً
۹۲	مکتوب ہشتم در بیان این معنی کہ لعن کرزن بر زیر		
۹۳	جائزست یا نہ		

کاپی برائے محفوظی

ف. ۳۰ ک
ن:

DUE DATE

ف. ۳۰ ک
ن:

۲۶ ۲۸

